تابخانهٔ
س شورای
سلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب ........................

مؤلف ........................

موضوع ........................

شمارهٔ اختصاصی ( ۳۵۷ ) از کتب اهدائی: کریم زاده

شماره ثبت کتاب

۲۱۰۷۴۱



۴۶۱

۳۵۷
۲۱۰۷۴۱

ای آنکه ...

جای دارد که ابر رحمت گر | آرزو بر درت کند سرباز
سایه بر اهل محشر اندازد | که بجای نکت ... اندازد

... چراغ ... | نقطه نظر از جمال ...

حديث قدسي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله الطاهرين

اما بعد فهذه فائدة جليلة وهي اربعون سورة منتخبة من

التورية التي كلم الله بها موسى تكليما

سورة الاول

يقول الله عز وجل عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرح وعجبت

میگوید خدای عزیز و جلیل عجب دارم از کسی که یقین دارد بمردن چگونه شاد میشود و عجب دارم

لمن ايقن بالحساب كيف يجمع المال وعجبت لمن ايقن بالقبر كيف

از کسی که یقین دارد بحساب چگونه جمع میکند مال را و عجب دارم از کسی که یقین دارد بقبر چگونه

يضحك وعجبت لمن ايقن بزوال الدنيا كيف يطمئن اليها

میخندد و عجب دارم از کسی که یقین دارد بزوال دنیا چگونه خاطر جمع میشود باو

وعجبت لمن ايقن ببقاء الآخرة ونعيمها كيف يستريح و

و عجب دارم از کسی که یقین دارد ببقاء آخرت و نعمتهای او چگونه راحت میکند

عجبت لمن هو عالم باللسان وجاهل بالقلب وعجبت

و عجب دارم از کسی که او عالم است بزبان و نادان است بدل و عجب دارم

لمن هو متطهر بالماء وغير طاهر بالقلب وعجبت لمن هو

از کسی که او پاک میشود بآب و پاک نمیشود بدل و عجب دارم از کسی که

مشغول بعيوب الناس غافل عن عيوب نفسه و

مشغول میشود بعیبهای مردمان چگونه غافل میشود از عیبهای نفس خود و

عجبت لمن يعلم ان الله مطلع عليه كيف يعصيه

عجب دارم از کسی که میداند خدا آگاه است بان چگونه نافرمانی میکند

وعجبت لمن يعلم انه يموت وحده ويدخل القبر وحده

و عجب دارم از کسی که میداند که میمیرد تنها و داخل میشود در قبر تنها

ويحاسب وحده كيف يستأنس بالناس ويقول الله

و حساب میشود تنها چگونه انس میگیرد بمردمان و میگوید خدای

تعالى لا اله الا الله حقا حقا ومحمد عبدي ورسولي

تعالی نیست خدائی مگر خودم از روی حق راستی و محمد بنده و رسول است

سورة الثاني

شهدت نفسي لنفسي ان لا اله الا انا

گواهی میدهد نفس من از برای نفس من که نیست خدائی مگر من

وحدي لا شريك لي ومحمد عبدي ورسولي صدقا

تنها نیست شریکی از برای من و محمد بنده من و رسول است

من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي

کسی که راضی نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای من و کسی که شکر نکند بر نعمتهای من

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اهدایی
سید حسن کریم زاده
۱۳۷۷

ولم يقنع بعطائي فليطلب ربا سوائي ومن اصبح حزينا

و قانع نشود بعطاي من پس بايد طلب كند پروردگاري غير من كسيكه صبح كند در حاليكه اندوهگين

على الدنيا فكانما اصبح ساخطا علي ومن اشتكى مصيبة الى

بر دنيا پس گويا كه صبح كرده غضبناك بر من و كسيكه شكايت كند مصيبت خود را بسوي

غيري فقد شكاني ومن دخل على غني تواضع له لاجل

غير من پس بتحقيق كه شكايت كرده از من و كسيكه داخل شود بر مالداري و تواضع كند از براي

غناه ذهب ثلثا دينه ومن لطم وجهه على ميت فكانما

دولت او ميرود دو ثلث دين او و كسيكه سيلي زند روي خود را بر ميت پس گويا كه

اخذ رمحا يقاتلني ومن كسر عودا على قبر ميت هدم

گرفته است نيزه كه مقاتله كند با من و كسيكه بشكند چوبي را بر قبر ميتي خراب كرده

كعبتي بيده ومن لم يبال من اين ياكل لم ابال من اي باب

كعبه را بدست خود و كسيكه پروا نكند كه از كجا ميخورد پروا نميكنم كه از كدام در

ادخله في جهنم ومن لم يكن في زيادة في دينه فهو في نقصان

داخل كنم او را در جهنم و كسيكه نباشد زيادتي در دين او پس او در نقصانست

ومن كان في النقصان فالموت خير له ومن عمل بما علم زاده الله علما

و كسيكه بوده در نقصان است پس مردن بهتر است از براي او و كسيكه عمل كند بآنچه ميداند زياده ميكنم

الى علمه الثالث يا ابن آدم من قنع استغنى ومن

علم او را بسوي علم او اي پسر آدم كسيكه قانع شد بي نياز ميشود و كسيكه

ترك الحسد استراح ومن اجتنب الحرام خلص دينه ومن

ترك كند حسد را راحت يافت و كسيكه پرهيز كند حرام را خالص ميشود دين او و كسيكه

ترك الغيبة ظهرت محبته في القلوب ومن عزل عن الناس

ترك كند غيبت را ظاهر ميشود دوستي او در دلها و كسيكه كناره گيرد از مردمان

سلم منهم ومن قل كلامه كمل عقله ومن رضي بالقليل

سالم ميشود از ايشان و كسيكه كم است كلام او تمام است عقل او و هر كه راضي شود بر اندكي

فقد وثق بالله عز وجل ومن رضي بالله بالقليل

پس تحقيق كه وثوق يافت بخداي عز و جل و هر كه خوشنود شود از براي خدا باندكي

من الرزق رضي الله بالقليل من العمل يا ابن آدم انت عما تعلم

از رزق خود خوشنود ميشود خدا باندكي از كردار او اي پسر آدم تو

لا تعمل فكيف تطلب علما لا تعمل يا ابن آدم افنيت عمرك

عمل نكني پس چگونه طلب ميكني علمي را كه عمل نميكني اي پسر آدم فنا كردي عمر خود را

في طلب الدنيا فمتى تطلب الجنة الرابع قال الله تبارك وتعالى

در طلب دنيا پس كي طلب ميكني بهشت را گفت خداي

تعالى

يا ابن آدم من أصبح حريصاً في الدنيا لم تزدد من الله إلا بعداً
اي پسر آدم هر كه صبح كند حالكه يكه حريص در طلب دنيا زياد نشود او را از خدا ايتم مگر دوري
وفي الدنيا إلا كداً وفي الآخرة إلا جهداً وألزم الله تعالى
و در دنيا بايد مگر رنج و در آخرت مگر شقت و عذاب و لازم گرداند خدا تم
قلبه هماً لا ينقطع عنه أبداً وفقراً لا ينال غناه أبداً وأملاً
دل او را اندوهي كه بريده نشود از او هرگز و از درويشي كه نرسد توانگري هرگز و دراز
لا يبلغ منتهاه أبداً يا ابن آدم كل يوم ينقص من عمرك وأنت
كه نرسد هرگز بپايان آن اي پسر آدم هر روزي كم ميشود از زندگاني تو و تو ازا
لا تدري وفي كل يوم رزقك وأنت لا تحمدني فلا بالقليل
نمي بني و مي آيد هر روزه روزي تو و تو حمد نميكني او را پس راندكي كه
تقنع ولا بالكثير تشبع يا ابن آدم ما من يوم جديد إلا ويأتيك
قانع نميشوي و نه بسيار سير نشوي اي پسر آدم نيست روزي از نو مگر كه مي آيد تو
عن عندي رزقك ولا من ليلة جديدة إلا وتأتي الملائكة
از نزديك من روزي تو و نيست شبي از نو مگر كه مي آيد فرشتها موكل تو
من عندك بعمل قبيح تأكل رزقي وتعصيني وأنت تدعوني
از نزديك تو بكردار هاي زشت ميخوري روزي مرا و عاصي ميشوي مرا و تو دعا [illegible]

١١ تجرد

فأستجيب لك خيري إليك نازل وشرك إلي صاعد نعم
اجابت ميكنم ترا نيكي خود بسوي تو فرود مي آيد و بدي تو بسوي من بالا مي آيد [illegible]
المولى أنا وشر العبد أنت تسألني فأعطيك وأستر عليك
خداوند من و بد بنده تو طلب ميكني از من پس عطا ميكنم ترا و مي پوشم براي تو
سوءة بعد سوءة وقبيحة بعد قبيحة فأستحيي منك
بديها را پس از بديها و زشتي پس از زشتي پس حيا ميكنم از تو
ولا تستحيي مني وتنساني وتذكر غيري وتخاف الناس
و تو شرم نميكني از من و فراموش ميكني مرا و ياد ميكني غير مرا و ميترسي از مردمان
وتأمنني وتخاف مقتهم وتأمن غضبي
و ايمن ميشوي از من و ميترسي از دشمني ايشان و ايمن ميشوي از غضب من
قال الله تعالى شأنه يا ابن آدم لا تكن ممن تطوي التوبة
گفت خداي تعالى اي فرزند آدم مباش از آنكسيكه برغبت پس اندازد توبه را
بطول الأمل ويرجو الآخرة بغير عمل يقول قول الزاهدين
بجهت آرزوي دراز و اميد دارد به آخرت بيكردار نيك و گويد گفتار زاهدان
ويعمل عمل المنافقين إن أعطي لم يقنع وإن منع لم يصبر
و كند كردار منافقان اگر عطا داده شود قانع نميشوي و اگر منع كرده شوي [illegible]

يأمر بالخير ولا يفعله وينهى عن الشر ولا ينتهي عنه ويحب

ميفرمايد ترا بنيكي نميكني اورا ونهي كند مردمان را از بدي وخود باز نه ايستد از ان ودوست دارد

الصالحين وليس منهم ويبغض المذنبين وهو منهم

صالحان را ونيست خود از ايشان ودشمني كند با بدكاران وخود از بدانست

يا ابن آدم ما من يوم جديد إلا والأرض تخاطبك وتقول

اي فرزند آدمي نيست هيچ روزي از نو مگر كه زمين خطاب ميكند با تو وميكويد

يا ابن آدم تمشي على ظهري ومصيرك في بطني يا ابن آدم تذنب

اي پسر آدم ميروي بر پشت من وبازگشت تو فردا در شكم منست اي پسر آدم گناه ميكني

وتعذب في بطني يا ابن آدم أنا بيت الوحدة وأنا بيت

وعذاب ميشوي در شكم من اي پسر آدم من خانه تنهايي توام ومن خانه

الوحشة وأنا بيت الظلمة وأنا بيت الهوان وأنا بيت

ترس توام ومن خانه تاريكي توام ومن خانه خواري توام ومن خانه

العقارب والحيات فاعمرني ولا تخربني السابع قال الله

كژدمان ومارانِ توام پس تعمير كن وخراب مكن مرا گفت خداي

تبارك وتعالى يا ابن آدم ما خلقتكم لأستكثر بكم (من قلة) ولا لأنس

تعالى اي پسر آدم نيافريدم شما را تا بسيار شوم بشما از كمي ...

ابهما

بكم من وحشة ولا لأستعين بكم على أمر عجزت عنه ولا لأجل

بشما از وحشت تنهايي ونه بجهت آنكه مددكاري جويم از شما براي كاري كه عاجز باشم از آن ونه از براي

منفعة ولا لدفع مضرة بل خلقتكم لتعبدوني طويلا

نفعي كه از شما برسد ونه بجهت دفع مضرتي از خود بلكه آفريدم شما را تا پرستيد مرا طولاني

وتشكروني جزيلا وتسبحوني بكرة وأصيلا ولو أن أولكم

وشكر كنيد مرا بسيار وتنزيه كنيد مرا در صبح وشام وبدانيد كه اگر اولين وپيشينيان

وآخركم وحيكم وميتكم وصغيركم وكبيركم وحركم وعبدكم

وآخرينان وزندگان شما ومردگان شما وكوچك شما وبزرگ شما وآزاد شما وبنده شما

وإنسكم وجنكم اجتمعتم على طاعتي لما زاد في ملكي مثقال

وآدميان شما وجنيان شما جمع شوند از براي طاعت من زياده نميشود در پادشاهي من مثقال

ذرة ولو أن أولكم وآخركم وحيكم وميتكم وحركم

وذره واگر چنانچه اوليان شما وآخريان شما وزندگان شما ومردگان شما

وصغيركم وكبيركم وحركم وعبدكم وإنسكم وجنكم

وكوچك شما وبزرگ شما وآزاد شما وبندگان شما وآدميان شما وجنيان شما

اجتمعتم على معصيتي ما نقص في ملكي مثقال ذرة

جمع شوند براي نافرماني من نقصان نكند اين اجماع در پادشاهي من مثقال وذره

فكل شيء هالك إلا وجهه ولو خفتم من النار كما خفتم من

پس همه چیز فانی و هالک اند مگر ذات او و اگر میترسید از آتش همچنانکه میترسید از

الفقر لأغنيتكم من حيث لا تحتسبون ولو رغبتم في الجنة

فقر و درویشی هر آینه غنی میکردم شما را از جایی که گمان ندارید و اگر رغبت میکردید در بهشت

كما ترغبون في الدنيا لأسعدتكم في الدارين ولا تمسوا

همچنانکه رغبت دارید در دنیا هر آینه نیک بخت میکردم شما را در هر دو سرا پس نمیرانید

قلوبكم بحب الدنيا فإن زوالها قريب السابع قال الله

دلهای خود را بدوستی دنیا پس بدرستیکه زوال دنیا نزدیک است گفت خدای تعالی

يا ابن آدم أطيعوني بقدر حوائجكم إلي واعصوني بقدر صبركم

ای پسر آدم فرمان برید مرا بقدر حاجتهای خود بسوی من و نافرمانی کنید مرا بقدر [illegible]

على النار وتزودوا للدنيا بقدر سكونكم فيها وتزودوا

بر آتش دوزخ و توشه بردارید از برای دنیا بقدر آرام گرفتن شما در آن و توشه بردارید

للآخرة بقدر مكثكم فيها ولا تنظروا إلى آجالكم المتأخرة

بجهة آخرت بقدر سکون شما در آن و منگرید بسوی اجل خود که تأخیر کرده شده

وأرزاقكم الحاضرة وذنوبكم المستورة الثامن قال الله

و منگرید بروزی خود که آماده شده و بگناهان شما که پوشیده شده گفت خدای

تعالى

تعالى يا ابن آدم اذكروا نعمتي التي أنعمت عليكم فكما لا تهتدون

ای پسر آدم یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتی که انعام کردم بر شما پس چنانکه راه نمی یابید

السبيل إلا بالدليل فكذلك لا تهتدون طريق الجنة

راه را مگر بسبب نماینده پس همچنین راه یافته نمی شوید براه بهشت

إلا بالعلم وكما لا تجمعون المال إلا بالتعب كذلك لا تدخلون

مگر بسبب علم و دانش همچنانکه جمع نمیتوان کرد مال را مگر بتعب و آزار و مانند این نمیتوانید درآمد

الجنة إلا بالصبر على العبادة تقربوا إلي بالنوافل

در بهشت مگر بسبب صبر نمودن بر عبادت من نزدیک شوید بسوی من بسبب گزاردن نافله

واطلبوا رضائي برضاء المساكين [illegible]

و طلب کنید خوشنودی مرا بسبب خوشنود ساختن مسکینان [illegible]

لا تفارقهم طرفة عين ومن جاهد فإنما يجاهد

مفارقت مکنید از ایشان یک چشم زدن و هر که کوشش کند پس جز این نیست که کوشش میکند

لنفسه إن الله غني عن العالمين يا موسى ما أقول

برای نفس خود بدرستیکه خدای تعالی بی نیاز است از عالمیان ای موسی آنچه میگویم

والحق ما أقول إنه من تكبر على مسكين حشرته يوم القيامة

راست است آنچه میگویم هر که تکبر کند بر مسکینی و فقیری حشر میکنم او را در روز قیامت

علی صورة الذرة تحت اقدام الناس ومن تعرض لعنك

بر صورت مورچگان خرد تا در زیر قدمهای مردمان پامال بوند و هر که متعرض شود

مسلم هتکت ستره سبعين مرة ومن اهان مؤمنا

مسلمانی میدرم پرده ستر او را هفتاد مرتبه و هر که خار رساند بمؤمنی

فقد بارزني بالمحاربة ومن احب مؤمنا صافحته الملائکة

پس بتحقیق که آشکارا با من مقاتله کرده است و هر که دوستی کند با مؤمنی دست بوس کنند او را ملائکه

في الدنيا سرا وفي الآخرة جهرا التلميع يا عبيد الدنانير

در دنیا پنهان و در آخرت آشکارا ای بندگان دینارهای سرخ

والدراهم اني ما خلقت لكم الدنيا الا لتأكلوا فيها

و درمهای سفید ... من نیافریدم برای شما دنیا را مگر برای آنکه بخورید اندر آن

رزقي وتلبسوا ثيابي وتعرسوا فيها علي فاخذتم

روزی مرا و بپوشید اندر آن جامه مرا و ... پس فرا گرفتید

كتابي فجعلتموه تحت اقدامكم واخذتم الدنيا وجعلتموها

کتاب مرا پس گردانیدید او را در زیر قدمهای خود و فرا گرفتید دنیا را و گردانیدید او را

فوق رؤوسكم ورفعتم بيوتكم وخفضتم بيوتي وانتم

در زیر سرهای خود پس بلند افراشتید خانهای خود را و پست گردانیدید خانهای مرا و شما گرفتید

بیوتکم

بيوتكم واوحشتم بيوتي فلا انتم عبيدا احرارا ابرارا يا

... و وحشت گردانیدید از خانهای من پس نیستید شما بندگان آزادگان نیکوکاران ای

عبيد الدنيا انما مثلكم كالقبور المجصصة يرى ظاهرها

ای بندگان دنیای فانی جز این نیست مثل شما مانند گورهاست گچ کرده و آجر پخته دیده شود ظاهر آن

مليح وباطنها قبيح يا ابن آدم كما لا يغني المصباح فوق البيت

سفید و نیک و اندرون آن پلید ای پسر آدم همچنانکه دفع نمیکند چراغی که بالای بام ...

عن ظلمة داخله فكذلك كلامكم مع افعالكم الردية

روشن است ظلمت درون خانه را همچنین گفتار شما با کردار شما بد کرده ...

سورة العارفة قال الله تعالى شانه ... لم اخلقكم عبثا

گفت خدای تعالی ای پسر آدم من نیافریدم شما را عبث

ولا جعلتكم سدى ولا انا بغافل عما تعملون وانكم لم تنالوا

و نگردانیدم شما را معطل ... و من نیستم غافل از آنچه میکنید ...

ما عندي الا بالصبر على ما تكرهون في طلب رضائي

... در طلب خوشنودی من

والصبر على طاعتي ايسر عليكم من الصبر على حر النار وعذاب

و صبر کردن بر ادای طاعت من آسانتر است بر شما از صبر کردن بر گرمی آتش دوزخ و عذاب

الدنيا ايسر عليكم من عذاب الآخرة يا ابن آدم كلكم

و عذاب دنیا آسانتر است بر شما از عذاب آخرت ای پسر آدم همه شما

ضالون إلا من هديته وكلكم مريض إلا من شفيته

گمراه‌ايد مگر آنكسيكه اورا راه راست نمايم و همه شما بيماريد مگر آنكسيكه من شفا دهم

وكلكم فقير إلا من أغنيته وكلكم هالك إلا من

و همه شما فقير و محتاجيد مگر آنكسيكه من غني گردانم اورا و همه شما هلاك شويد مگر آنكسي

أنجيته وكلكم مسيء إلا من عصمته فتوبوا إلي أرحمكم

كه اورا برهانم ازان و همه شما بدكارانيد مگر آنكسيكه من نگاه دارم اورا پس توبه كنيد بسوي من تا رحم

ولا تهتكوا أستاركم عند من لا يخفى عليه أسراركم

كنم شما را و نه دريد پردهاي خود را نزد كسيكه پوشيده نيست بر او نهانيهاي شما

الحادي عشر قال الله تبارك وتعالى يا ابن آدم لا تلعنوا

گفت خداي بزرگوار وتعالى اي پسر آدم لعنت نكنيد

المخلوقين فترجع اللعنة عليكم يا ابن آدم استقامت سمواتي

مرا فريدگان در حاليكه باز گردانيده شود آن لعنت بر شما اي پسر آدم ايستاده آسمانها

في الهواء بغير عمد باسم من أسمائي ولا يستقيم قلوبكم بألف

در روي هوا بي ستون بنامي از نامهاي من و استقامت نميگيرد دلهاي شما بهزار پند

موعظة من كتابي يا أيها الناس كما لا تلين الحجر في الماء

و موعظه از كتاب من اي جميع مردمان بدانيد همچنانكه نرم نميشود سنگ خارا در آب

كذلك

كذلك لا تنفع الموعظة للقلوب القاسية يا ابن آدم

همچنين نفع نميكند پند و موعظه مر دلها را كه سخت شده است اي پسر آدم

كيف تجتنبوا الحرام ولا اكتساب الآثام ولا تخافون النيران

چگونه دور نميشويد از حرام و دور نميشويد از كسب كردن گناهان و نميترسيد شما از آتش دوزخ

ولا تتقون غضب الرحمن فلولا مشايخ ركع وأطفال رضع

و پرهيز نميكنيد خشم خداي بخشنده را پس اگر نيست كه پيران شما ركوع كنندگانند و اطفال شما

وبهائم رتع وشباب خشع لجعلت السماء فوقكم حديدا

و چهارپايان چرا كنندگانند و جوانان متواضع و گريه كنندگان هرآينه ميگردانيدم آسمان را بر زبر سر شما آهن

والأرض صفصافا والتراب رمادا ولا أنزلت عليكم

و زمين را مس فروخته و خاك را خاكستر گرم و نه ميفرستادم براي شما

من السماء قطرة ولا أنبت لكم من الأرض حبة وأصبت

از آسمان قطره از آب و نه ميرويانيدم براي شما از زمين يكدانه را و فرو ميريختم

عليكم العذاب صبا الثاني عشر قال الله تبارك وتعالى

بر شما عذاب را گفت خداي تعالى

يا ابن آدم قد جاءتكم الحق من ربكم الآية فأنكم لم تخشوا

اي پسر آدم بتحقيق كه آمد بر شما حق از پروردگار شما بايات پس هر كسيكه شما نمي‌ترسيد نيكو كننده

لمن احسن اليكم ولن تصلوا الا من وصلكم ولا تكلموا الا من

هر آنچه نيكوئى كند بسوى شما ونمى پيونديد مگر كسى را كه پيوند كند با شما وسخن نمى كنيد مگر با كسى

كلمكم ولا تطعموا الا من اطعمكم ولا تكرموا الا من اكرمكم فليس

سخن گويد با شما ونمى دهيد طعام مگر كسى را كه طعام خوراند شما را واكرام نمى كنيد مگر كسى را كه اكرام كند شما را پس نيست

لاحد على احد فضل انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله

هيچ كسى را بر كسى فضلى جز اين نيست كه مؤمنان آنانند كه ايمان آوردند بخداى ورسول او

الذين يحسنون الى من اساء اليهم ويصلون الى من قطعهم

آنانند كه نيكوئى ميكنند [illegible] كسى كه بدى كرده [illegible] ايشان [illegible]

ويعطون الى من حرمهم وانصفوا من خانهم وكلموا من هاجرهم

از ايشان [illegible] عطا ميكنند بسوى آنكسيكه محروم كرده [illegible] ايشان [illegible]

واكرموا من اهانهم **الثالث** قال الله تعالى شانه يا ايها الناس

[illegible] اكرام مى [illegible] كه خوار كرده [illegible] ايشان گفت خداى تعالى [illegible] اى مردمان

انما الدنيا دار من لا دار له ومال من لا مال له ولها يجمع

[illegible] دنيا خانه كسيست كه نيست خانه او را ومال كسيست كه نيست مال او را [illegible] جمع

من لا عقل له وبها يفرح من لا يقين له وبها يحرص من

كسى كه نيست عقل او را [illegible] خوشحال شود [illegible] يقين [illegible]

فقال

لا توكل له ويطلب شهواتها من لا معرفة له فمن اخذ نعمة

نيست توكلى او را وطلب كند خواهشهاى آن را كسى كه نيست شناختى او را پس كسى كه فرا گرفت نعمت

زائلة وحيوة منقطعة وشهوة فانية فقد ظلم نفسه

فانى زائل شونده را وزندگى بريده شده را ولذت فانى شونده را پس بتحقيق كه ستم كرده بر نفس خود

وعصى ربه ونسى آخرته وغرته حيوته **الرابع عشر**

ونافرمانى كرد پروردگار خود را وفراموش كرده آخرت خود را وفريفته است او را زندگانى خود

قال الله تعالى يا ابن آدم كم من سراج اطفأته الريح وكم من عابد

گفت خداى تعالى كه اى بنى آدم بسا چراغى افروخته كه فرو نشانيد باد او را وبسا عابدان

افسده العجب وكم من فقير افسده الفقر وكم من غنى افسده

كه تباه كرده عبادت او را [illegible] وبسا فقير [illegible] كه تباه كرد [illegible] وبسا توانگرى كه [illegible] آورد

الغناء وكم من صحيح افسده العافية وكم من عالم افسده

توانگرى وبسا [illegible] تندرستى كه تباه كرده او را تندرستى وبسا عالمى كه تباه كرده او را

العلم يا ابن آدم ادعوني واجيبوني واسلفوني وعاملوني

علم او را اى پسر آدم [illegible] براى [illegible] سود [illegible]

ان ربحكم عندي ما لا عين رات ولا اذن سمعت

كه سود [illegible] شما نزديك منست [illegible] كه نديده [illegible] ونه گوشى [illegible] شنيده

ولا خطر على قلب بشر ولا ينفد خزائني ولا ينقص ملكي انا
ونه خياليكه در دل آدمي گذرد و نه كم تمام شود از بخشش خزانه من و نه نقصي رسد ملك شاهي مرا
الوهاب العلي عشر قال الله تعالى شانه يا ايها الذين آمنوا لم تقولون
منم بسيار بخشنده گفت خداي تعالى كه اي آنكسانيكه گرويده ايد چرا ميگوييد
ما لا تفعلون يا ابن آدم دينك لحمك ودمك فان صلح دينك
آنچه را كه نميكنيد و نسبت كننده ان اي فرزند آدم دين تو گوشت تو و خون تست پس اگر بصلاح آمد دين تو
صلح لحمك ودمك فان فسد دينك فسد لحمك ودمك
باصلاح آيد گوشت تو و خون تو پس اگر تباه گشت دين تو بفساد آمد گوشت تو و خون تو
فلا تكن كالمصباح يضيء للناس ويحرق نفسه بالنار
پس مباش مانند چراغي افروخته كه روشني دهد براي مردمان و بسوزاند نفس خود را باتش
واخرج حب الدنيا عن قلبك فاني لا اجمع حبي وحب الدنيا
و بيرون كن دوستي دنيا را از دل خود پس بدرستيكه من جمع نميكنم دوستي خود را و دوستي دنيا را
في قلب واحد ابدا كما لا يجمع الماء والنار في اناء واحد ابدا
در دل يگانه ابد الاباد همچنانكه جمع نشود آب و آتش در ظرف واحدي هرگز
وارفق بنفسك في جميع الرزق فان الرزق مقسوم والحريص
و مدارا كن با نفس خود در جميع حالات بجهت روزي پس بدرستيكه روزي قسمت كرده شده است و حريص

محروم

محروم والبخيل مذموم والنعمة لا تدوم والاجل معلوم
محروم است والبخيل مذمت كرده شده است و نعمت دنيا دوامي و بقائي ندارد و اجل دانسته شده
والحق معدوم وخير الحكمة خشية الله تعالى وخير الغناء القناعة
و راستي نيست شده است و نيكوترين حكمت ترسكاريست از خداي تعالى و بهترين توانگري قناعت كردنست
وخير الزاد التقوى وشر الحكم الكذب وشر النصيحة النميمة
و بهترين توشه پرهيزكاريست و بدترين حكم شهادت دروغ است و بدترين نيكو نهادن سخن چيني
وما ربك بظلام للعبيد قال الله تبارك يا ايها الذين آمنوا
و نيست پروردگار تو ستم كننده بر بندگان گفت خداي تعالى اي آنكسانيكه گرويده ايد
لم تقولون ما لا تفعلون وكم تنهون عما لا تنتهون وكم تأمرون
چرا ميگوييد آنچه را كه نميكنيد از آن و چند نهي كنيد مردمان را از چيزي كه باز نمي ايستيد و چند امر كنيد
بما لا تعملون وكم تجمعون بما لا تأكلون وكم التوبة يوما
بدانچه خود نميكنيد از آن و چند جمع كنيد كه نميخوريد از آن و چند توبه را روزي
بعد يوم تؤخرون وعاما بعد عام تنظرون الكم من الموت
پس از روزي پس اندازيد و سالي را پس از سالي نظر كنيد و انتظار ميبريد آيا شما را از مرگ
امان ام بايديكم براءة من النيران ام تحققتم الفوز بالجنان
امانيست و آيا در دست شماست برات آزادي از آتش نيران يا اينكه محقق شد نايل برستگاري جنان

ابطرتكم النعمة وغرتكم من الله نعم وطول الامال فلا تغرنكم
كه بخيين شاد كرده شما را نعمت و فريب داده است شما را ... و درازي ارزوهاي دراز ... كه فريب ندهد شما را
الصحة والسلامة فان اياماكم معلومة وانفاسكم معدودة
تندرستي و سلامتي وجود شما پس بدرستيكه روزگار شما دانسته شده است و نفسهاي شما شمرده شده است
وسرائركم مكتومة واستاركم مهتوكة فاتقوا الله يا اولي الالباب
و نهانهاي شما پنهان و اشكارهاي شما دريده شده پس بترسيد از خداي اي خداوندان عقلها
وقدموا مما في ايديكم لما بين ايديكم يا ابن ادم تقدم على عملك
و پيش فرستيد ازانچه در دست شما است ازبراي روزي كه پيش شما است اي فرزند ادم پيش گير براي كردار خود
فانك في هدم عمرك من يوم خرجت من بطن امك وتقرب كل
پس بدرستيكه تو در خراب كردن عمر خودي از روزي كه بيرون امدي از شكم مادر خود و نزديك ميشوي هر
يوم من قبرك فلا تكن كالحطب الذي يحرق نفسه بالنار لغيره
روزي از گور خود پس مباش مانند چوب خشك كه ميسوزاند ذات خود را باتش براي غير
لا اله الا الله حقا حقا محمد عبدي ورسولي الرابع عشر
نيست معبودي مگر خدا براستي و درستي و محمد بنده منست و فرستاده منست
قال الله تعالى يا ابن ادم انا ملك لا ازول اعمل بما امرتكم و
گفت خداي تعالى اي فرزند ادم من پادشاهم كه زايل نشود ملك من بكن انچه امر كردم شما را
انتهى

انتهى عما نهيتك حتى جعلتك ملكا لا تزول حيا لا يموت
و باز ايست ازانچه نهي كرده ام ترا تا بگردانم ترا پادشاهي كه زايل نشود و زنده كه نميرد هرگز
يا ابن ادم انا الملك اذا قلت لشيء كن فيكون يا ابن ادم اذا
اي فرزند ادم من پادشاهم كه چون گويم هر چيز را كه بشو پس ميشود اي فرزند ادم هرگاه
كان قولك مليحا وعملك قبيحا فانت راس المنافقين واذا
كه باشد سخن تو نمكين و كردار تو زشت پس تويي انگاه سرور منافقان و هرگاه
كان ظاهرك مليحا وباطنك قبيحا فانت اهل الهالكين
باشد بيرون تو نمكين و باطن تو زشت پس تويي سزاوار هلاك شدگان
يا ابن ادم لا يدخل جنتي الا من تواضع لعظمتي وقطع نهاره
اي فرزند ادم در نيايد در بهشت من مگر انكسي كه فروتني كند مر بزرگي مرا و ببرد روز خود را
بذكري وكف نفسه عن الشهوات من اجلي ويؤوي الغريب
بياد كردن من و باز دارد نفس خود را از شهوات ازبراي رضاي من و برادري كند با غريبان
ويواسي الفقير ويرحم المصاب ويكرم اليتيم ويكون له
و نيكي رساند بمحتاجان و رحم كند با اهل مصايب و اكرام كند با يتيمان و باشد يتيمان را
كالاب الرحيم وللارامل كالزوج الشفيق فمن كان
چون پدر مهربان و مر بيوه زنان چون شوهر مشفق باشد پس هر كه باشد

هذه صفته إن دعاني لبيته وإن سألني أعطيته الحديث الثالث

اي صفتان صفت اوى اگر بخواند مرا لبيك گويم او را واگر سؤال كند مرا عطا ميكنم او را

عشر قال الله تعالى يا ابن آدم إلى كم تشكوني وإلى كم تسبني

گفت خداي تعالى اى پسر آدم از من تا چند شكايت كني و بدي من تا چند نا سزا گويي

وإلى كم تكفروني ولست بظلام للعبيد وإلى متى تجحد نعمتي

و از من تا چند كافر شوي و حال آنكه نيستم ستم كننده مر بندگان خود را و از من تا كي منكر شوي نعمتهاي مرا

ورزقك يأتيك في كل يوم وإلى متى تجحد ربوبيتي وليس لك

در روزي تو مي آيد بتو هر روز و از من تا چند منكر شوي پروردگاري مرا و نيست مر ترا

رب غيري وإلى متى تجفوني ولم أجفك وإذا مرضت طلبت

خداي بجز من و از من تا كي جفا كني و حال آنكه جفا نكردم ترا و چون بيمار شوي طلب كني

الطبيب لبدنك فمن يشفيك من ذنوبك فقد شكوت

طبيب را از براي معالجه بدن خود پس كيست كه شفا بخشد ترا از گناهان تو پس بتحقيق كه شكايت كردي

وسخطت بقضائي فلما إذا لم يجد أحدكم قوت ثلثة

و خشم گرفتي بقضاي من آنكه كردم بر تو و آن هنگامي كه نيابد يكي از شما قوت سه

أيام قال أنا بشر ولست بحجر فقد جحد نعمتي ومن منع

روزه را آنگاه گفت كه من [illegible] منكر شد نعمت من و هر كه ندهد

الزكوة

الزكوة من ماله فقد استخف بكتابي وإذا علم بوقت

زكوة واجبه را از مال خود پس بتحقيق استخفاف كرده بكتاب من و هر گاه دانا شد بوقت [illegible]

الصلوة ولم يفرغ لها فقد غفل عني ولما قال إن الخير

نماز فريضه و متوجه نشود بر آن پس بدرستيكه بي خبر است از من و چون گفت بدرستيكه [illegible]

من عندي والشر من عند إبليس فقد جحد ربوبيتي

از نزد منست و بديها از نزد ابليس يعني خالق ابليس است پس منكر شده است پروردگاري مرا

وجعل إبليس شريكا لي الحديث التاسع عشر قال الله تعالى يا ابن آدم

و گردانيد شيطان را شريك من گفت خداي تعالى اي فرزند آدم فروتني كن

د تواضع أرفعك واشكرلي أزدك واستغفرلي أغفرلك

و فروتني نما تا بلند كردانم ترا و سپاس دار مرا تا بيفزايم تورا و آمرزش طلب از من تا بيامرزم ترا

وادعني أستجب لك واسألني أعطك وتصدق لي

و بخوان مرا تا اجابت كنم براي تو و بخواه از من تا عطا كنم ترا و تصدق كن مستحقان

أبارك لك في رزقك وصل رحمك أبارك في أجلك و

تا بركت كنم مر ترا در روزي تو و به پيوند بصله رحم خود تا بركت دهم براي تو

واطلب مني العافية بطول الصحة والسلامة في الوحدة

و طلب كن عافيه را به پرهيزكاري به رازي شدن تندرستي و سلامتي در تنهائي

والإخلاص في الورع والزهد في التوبة والعبادة في العلم

واخلاص را که در پرهیزکاری و خداترسی را در توبه و عبادت را در علم و دانش

والغناء في القناعة يا ابن آدم كيف تطمع في الجنة مع الخوف من الله تعالى

و توانگری را در قناعت ای فرزند آدم چگونه طمع میدارید در رستگاری از خدا تعالی

مع خوف الفقر وكيف تطمع في الورع مع الحرص على الدنيا و

با وجود ترسیدن شمار از درویشی و چگونه طمع دارید در حالت خداترسی با وجود حرص بطلب دنیا

كيف تطمع في حب الله تعالى مع الدنيا وكيف تطمع مرضات الله تعالى

و چگونه طمع دارید در دوستی خدا تعالی با وجود دوستی شما دنیا را و چگونه طمع دارید در خشنودی خدا

مع احتقار الفقراء والمساكين يا أيها الناس لا عقل كالتدبير

با وجود حقیر داشتن فقرا و مساکین را ای مردمان نیست هیچ عقل مانند تدبیر

ولا ورع كالكف عن الأذى ولا حسب أنفع من الأدب

و نیست هیچ پرهیزکاری مانند بازداشتن از ایذای خلق و هیچ نسبی بلندتر از ادب

ولا شفيع كالتوبة ولا عبادة كالعلم ولا صلوة كالخشية

و نیست هیچ رفیقی مانند توبه و هیچ عبادتی مانند علم و هیچ نمازی مانند ترسکاری

ولا فقر إلا بالصبر ولا عبادة كالتوفيق ولا قرين أذين

و هیچ فقری بکر شکیبائی و هیچ عبادتی مانند توفیق و هیچ همنشینی رفیقی ...

من العقل

از عقل

من العقل ولا رفيق أشين من الجهل يا ابن آدم تفرغ قلبك

از عقل و هیچ همراهی زشتتر از جهل ای فرزند آدم خالی گردان دل خود را

لعبادتي أملأ قلبك غنا ويديك رزقا وجسمك راحة

از برای پرستش من تا پر گردانم دل تو را از توانگری و هر دو دست تو را از روزی و وجود ترا از راحت

ولا تغفل عن ذكري فأملأ قلبك فقرا ويديك تعبا

و هرگز غافل مشو از یاد من پس اگر غافل شود پر کنم دل تو را از فقر و هر دو دست تو را از رنج

وصدرك هما وغما وجسمك سقما ودنياك عسرا والعسر في

و سینه تو را از هم و غم و بدن تو را از انواع بیماریها و دنیای تو را تنگ گردانم

قال الله تعالى شأنه يا ابن آدم الموت يكشف أسرارك والقيمة

گفت خدا تعالی که ای پسر آدم بدان که مرگ آشکار میکند رازهای ترا پنهان ترا و قیمت

تبلو أخبارك والكتاب يهتك أستارك وإذا أذنبت

همه خبرهای تو را آزمایش و نامه اعمال میدرد پردهای تو را پس هنگامیکه گناه بکنی

ذنبا صغيرا فلا تنظر إلى صغره ولكن انظر إلى من عصيت وإذا

از گناهان کوچک پس باید نگری بکوچکی آن ولیکن باید که نظر کنی که بسوی کیست که عاصی شده‌ای

رزقت رزقا قليلا لا تنظر إلى قلته فانظر إلى من رزقك

دانسته میکه روزی داده شوی روزی اندکی باید که ننگری بکمی آن پس نظر کن بسوی آنکه کیست روزی داده

اياه يا ابن آدم لا تأمن من مكري فان مكري اخفى عليكم من
زنهار دكلوت اي فرزند آدم ايمن مشو از مكرهاي من پس بدرستيكه مكر من پوشيده تر است بر شما از
دبيب النمل على الصفا في الليلة الظلمة يا ابن آدم هل اديتم
رفتن مورچه بر سر كوه سياه اندر شب تاريك غايت ظلمت اي فرزند آدم آيا ادا كرديد
فرائضي كما امرتكم وهل اطعمتم المسكين باموالكم وهل احسنتم
فريضه مرا چنانكه فرموده ام آيا طعام داديد مسكينان را از اموال خود آيا احسان كرديد
الى من اساء اليكم وهل عفوتم من ظلمكم وهل وصلتم من
بوي كسيكه بد كرده باشد بر شما آيا عفو كرده ايد در گذشته ايد از كسيكه ستم كرده باشد بر شما آيا پيوسته ايد باكسيكه
قطعكم وهل انصفتم من خانكم وهل كلمتم من هجركم و
بريده باشد از شما آيا در گذشته ايد از جرم كسيكه خيانت كرده بشما آيا سخن گفته ايد با كسيكه دوري كرده باشد با شما
هل ادبتم اولادكم وهل سألتم العلماء عن امر دينكم و
آيا ادب آموخته ايد مر فرزندان خود را آيا سؤال كرده شنيده ايد از دانايان از كارهاي دين خود
دنياكم فاني لا انظر الى صوركم ولا الى محاسنكم ولكن
و دنياي خود را اين بدرستيكه من نمي نگرم بصورتهاي شما ونظر نميكنم بسوي زيبائيهاي شما ولكن
انظر الى قلوبكم وارضيكم بهذه الخصال الحادي والعشرون
مينگرم بسوي نيتهاي دلهاي شما و مي پسندم اين خصلت نيكو را

الحادي ٢١ قال الله

قال الله تعالى يا ابن آدم انظر نفسك والى جميع خلقي فان وجدت
گفت خداي تعالى اي فرزند آدم بنگر بنفس خود و بسوي همه آفريدگان پس اگر يافتي
احدا اعز عليك من نفسك فاصرف كرامتك اليه والا فاكرم
يكي را از همه عزيز كننده بر تو از نفس تو پس بگردان كرامت خود را بسوي او و اگر نيابي پس گرامي دار
نفسك بالتوبة والعمل الصالح ان كانت عليك عزيزا يا ايها
نفس خود را بتوبه و كردارهاي شايسته اگر چه نفس باشد بر تو بزرگوار گرامي كننده اي اينچنينكه
الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم واتقوا الله في يوم القيمة
ايمان آورديد ياد كنيد نعمتهاي خدا را كه انعام كرده بر شما و بترسيد از خداي در روز قيامت
ويوم الواقعة ويوم التغابن ويوم الحاقة ويوم كان
و در روز واقع شونده و در روز زيان آوردن و در روز كه حق است و از روزيكه است
مقداره خمسين الف سنة يوم لا ينطقون ولا يؤذن
مقدار درازي او پنجاه هزار سال دنيا است و از روزيكه سخن نتوانيد گفت و نه دستوري دهند
لهم فيعتذرون ويوم الطامة ويوم الصاخة ويوما
ايشان را تا عذر بياورند و از روز بلاي بزرگ و از روزيكه آواز سخت شنوند و از روز
عبوسا قمطريرا يوم لا تملك نفس لنفس شيئا ويوم
ترش شدن روها و از روزيكه مالك نشود هيچ نفسي براي چيزي و از روز

الدمدمة ويوم الزلزلة ويوم القارعة فاتقوا الله مواقع

فرو پوشنده همرا واز روز جنبانیدن زمین واز روزی که حالت دشوار است بترسید از خدا

الجبال قبل الصيحة والزلازل اذا شيب من هوله الاطفال

کوهها پیش از آواز اسرافیل [illegible] زلزله زمین وقتیکه پیر کردند از هیبت آن اطفال بزرگوارا

ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وعصينا التالي والغرق قال الله

ومباشید مانند آنکسانیکه گفتند چون یهودان که شنیدیم وعاصی شدیم کفت خدای

تعم شانه يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا يا موسى بن عمران

تم که آنکسانیکه باخلاص کرویده شدید یاد کنید خدا را یاد کردنی بسیار ای موسی پسر عمران

صاحب البيان اسمع كلامي لوا [illegible] الواب اني انا الله الملك

[illegible] بشنو سخن مرا [illegible] بدرستیکه منم خداوند پادشاه

الديان ليس بيني وبينك ترجمان بشر اكل الربوا وانعام

روز جزا [illegible] مژده ده [illegible]

للوالدين بغضب الرحمن ومقطعات النيران يا ابن ادم اذا

پدر و مادر را بخشم خدا [illegible] وپارهای آتش دوزخ ای فرزند آدم هرگاه

وجدت قساوة في قلبك وسقما في بدنك وحرمانا

کری یافتی تو سختی در دل خود و بیماری را در بدن خود و [illegible]

في رزقك

في رزقك فاعلم انك تكلمت فيما لا يعنيك يا ابن ادم

در روزی خود پس بدان که تو سخنی گفته در آن چیزی که نفعی نکند ترا ای فرزند آدم

لا يستقيم دينك حتى يستقيم لسانك وقلبك ولا

مستقیم نشود دین تو تا وقتیکه مستقیم شود زبان تو و دل تو با هم و

يستقيم لسانك حتى تستحيي من ربك يا ابن ادم اذا نظرت

مستقیم نشود زبان تو تا وقتیکه حیا کنی از پروردگار خود ای پسر آدم آنهنگامیکه نظر

في عيوب الناس نسيت عيوبك فقد رضيت الشيطان

در عیب مردمان پس فراموش کرده عیب خود را بتحقیق که خوشنود کرده شیطان را

واغضبت الرحمن يا ابن ادم لسانك اسد ان اطلقته اهلك

وبخشم آورده خدای بخشنده را ای پسر آدم زبان تو شیر است اگر مطلع شوی او را هلاک

و هلاكك في طرف لسانك [illegible] قال الله تعالى يا ابن ادم

و هلاکت تو از جانب زبان تو است کفت خدای [illegible] ای فرزند آدم

ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا فاعملوا لليوم

بدرستیکه شیطان مر شما را دشمن است پس فرا گیرید او را دشمن خود پس عمل کنید [illegible]

الذي تحشرون فيه الى الله تعالى فوجا فوجا وتقفون بين

که حشر کرده میشوی اندران بسوی جزای خدا [illegible]

يد الله صفا صفا وتقرءون الكتاب حرفا حرفا وتسئلون
مثل صاحبان خدا در لشکر صف صف شید و بخوانید نامه عمل خود را حرف بحرف و سؤال کرده میشوید
عما تعملون سرا وجهرا ثم يساق المتقون الى الجنان وفدا
از آنچه کرده شید در دنیا پنهانی و آشکارا پس برانند پرهیزکاران بسوی بهشتها بر طریق وافدان
وفدا والمجرمون الى جهنم وردا وردا كفاكم من الله وعدا
بکرام برانند بعنف کافران بسوی دوزخ در حالیکه گروه گروه تشنگان باشند کافیست شما را از خدای وعده
وعيدا قال الله تعالى فاني انا الرب فاعرفوني وانا المنعم
و وعیدهای بهشت کشف ظاهر نعیم که بدرستیکه منم پروردگار پس بشناسید مرا و منم نعمت دهنده
فاشكروني وانا الغفار فاستغفروني وانا المقصود فاقصدوني
پس شکر گوئید مرا و منم آمرزنده پس طلب آمرزش کنید و منم مقصود پس پرستش کنید مرا
وانا العالم بالسرائر فاحذروني الى يوم القيامة شهد الله انه
و منم بسیار دانا باسرار نهانی پس حذر کنید از من گواهی داد خدا بر آنکه
لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله
نیست خدائی مگر او سبحانه و فرشتگان گواهی داد و خداوندان علم گواهی دادند که خدا ایستاده بعدالت نیست
الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام [illegible]
مگر او که غالبست درست کردار بدرستیکه دین پسندیده نزد خدا دین اسلام [illegible]

نحن

نحن بالجنة والمسيء هالك بالنار ومن عرف الله فاطاعه
هر نیکوکار را بهشت و هر بدکار را به هلاکت آتش دوزخ و هر که شناخت خدا را پس اطاعت کرد او را
نجا ومن عرف الشيطان فعصاه سلم ومن عرف الحق فاتبعه
نجات یافت و هر که شناخت ابلیس را و فرمان نبرد او را سالم شد و هر که شناخت حق را پس پیروی کرد
امن ومن عرف الباطل فاتقاه فاز ومن عرف الدنيا فرفضها
ایمن شد و هر که شناخت باطل را پس پرهیز کرد رستگار شد و هر که شناخت دنیا را پس ترک داد
خلص ومن عرف الآخرة وطلبها وصل وان الله يهدي من
او را خلاص شد و هر که شناخت آخرت را و طلب کرد او را رسید بدرستیکه خدا راه مینماید هر که را
يشاء واليه تقلبون يا ابن آدم اذا كان الله تعالى قد تكفل لك
میخواهد و بسوی او بازگردانیده میشوید ای بنی آدم هرگاه که بوده باشد خدا تعالی تحقیق که کفیل است برای تو
بالرزق فطول اهتمامك لماذا واذا كان الخلف مني حقا فما
روزی را پس دراز [illegible] تو برای چیست و اگر بوده باشد عوض از من راستی پس
البخل لماذا وان كان ابليس عليه اللعنة لكم عدوا فالغفلة
بخل تو از برای چیست و اگر بوده باشد ابلیس علیه اللعنه مر شما را دشمن آنگاه غافل [illegible]
لماذا وان كان الحساب والمرور على الصراط حقا فالجمع المال
برای چیست و هرگاه [illegible] حساب و گذشتن شما بر صراط راست پس جمع کردن شما مال را

لماذا وإن كان عقاب الله تعالى بالنار حقاً فالمعصية لماذا وإن

برای چیست گناه میدانید که عقاب خدای تعالی شما را با آتش راست پس معصیت کردن شما برای چیست و اگر

كان ثواب الله تعالى بالجنة حقاً فالاستراحة لماذا وإن كان كل شيء

است ثواب خدای تعالی مر شما را بجنت راست پس استراحت کردن شما برای چیست و اگر همه چیز دانستم

بقضائه وقدره فالجزع لماذا لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا

بقضا و قدر پس جزع کردن شما برای چیست اگر تا غم نخورید بر آنچه فوت شد از شما و نیز شاد نشوید

بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور

قال الله تعالى شأنه يا ابن آدم أكثر من الزاد فإن

گفت خدای تعالی که عالیشان او کای پسر آدم بسیار کن زاد و توشه پس بدرستیکه

الطريق بعيد بعيد وجدد السفينة فإن البحر عميق عميق

این راه بغایت دراز است دور و نو کن کشتی را و محکم کردان پس بدرستیکه این دریا عمیق است عمیق

وخفف الحمل فإن الصراط دقيق دقيق وأخلص العمل فإن الناقد

و سبک کن بار خود را پس بدرستیکه راه در غایت باریکست باریک و خالص کردان کردار را پس بدرستیکه

بصير بصير وأخر نومك إلى القبر وفخرك إلى الميزان وشهواتك

بینایست بینا پس بنه از خواب خود را بسوی گور و افتخار خود را بسوی ترازو و اشتهای خود را

إلى الجنة وراحتك إلى الآخرة ولذتك إلى حور العين وكن

بسوی بهشت و آسایش خود را بسوی آخرت و لذت و آرزوی را بسوی حوران عین و ملایمی مرا

اكن لك وتقرب إلي باستهانة الدنيا وتبعد عن النار

تا باشم برای تو و نزدیک شو بسوی من بسبب خوار داشتن تو مر دنیا را و دور شو از آتش

ببغض الفجار وحب الأبرار فإن الله لا يضيع أجر المحسنين

بسبب دشمن داشتن فاجران و دوست داشتن نیکان پس بدرستیکه خدای تعالی ضایع نمیکند مزد نیکوکاران

قال الله تعالى يا ابن آدم كيف تعصوني وأنتم تجزعون

گفت خدای تعالی ای پسر آدم چگونه عاصی میشوید و حال آنکه جزع کنند کاهید

من حر الشمس والرمضاء وإن جهنم لها سبعة طبقات

از گرمی آفتاب و از تشنگی رمضان و بدرستیکه جزع که مر او راست هفت طبقات

فيها نيران تأكل بعضها بعضاً وفي كل منها سبعون ألف واد

اندران آتشی است که میخورند بعض از آن آتش بعض دیگر را و در هر یکی از آنها هفتاد هزار صحرا و بیابانست

من النار وكل واد سبعون ألف شعب من النار وفي كل شعب

از آتش و در هر یکی از آن بیابان هفتاد هزار دره است از آتش و در هر یکی از آن کوه

سبعون ألف مدينة من النار وفي كل مدينة سبعون

هفتاد هزار شهر است از آتش و در هر یکی از آن شهر هفتاد

ألف قصر من النار وفي كل قصر سبعون ألف دار من النار

هزار کوشک و قصر است از آتش و در هر یکی از آن قصر هفتاد هزار سرایست از آتش

وفي كل دار سبعون الف بيت من النار وفي كل بيت سبعون
ودر هر يك سرايي هفتاد هزار خانه است از آتش ودر هر يك خانه از آن هفتاد
الف بئر من النار وفي كل بئر سبعون الف تابوت من النار
هزار چاه است از آتش ودر هر يك چاهي هفتاد هزار تابوت است از آتش
وفي كل تابوت سبعون الف عقرب من النار وفي جوف
ودر هر تابوتي هفتاد هزار كژدم است از آتش ودر شكم هر
كل عقرب سبعون الف شجرة من الزقوم تحت كل شجرة
هر يك از آن عقارب هفتاد هزار درخت است از زقوم ودر زير هر درختي از آن
سبعون الف وتد من النار مع كل وتد سبعون الف سلسلة
هفتاد هزار ميخ است از آتش وبا هر يك ميخ هفتاد هزار زنجير است
من النار وفي كل سلسلة سبعون الف ثعبان من النار طول
از آتش ودر هر زنجيري هفتاد هزار اژدها است از آتش كه درازي
كل ثعبان سبعون الف ذراع من النار وفي جوف كل ثعبان
هر يك اژدها هفتاد هزار گز است از آتش ودر شكم هر يكي از آن اژدها
بحر من السم الاسود ولكل عقرب سبعون الف ذنب
دريايي است از زهر سياه ومر هر يكي از آن كژدمها هفتاد هزار دنباله

من النار

من النار طول كل ذنب سبعون الف ذراع وفي كل ذنب
از آتش ودرازي هر يك از آن هفتاد هزار گز است ودر هر يكي از آن
سبعون الف فقار من النار وفي كل فقار سبعون الف رطل
هفتاد هزار بند است از آتش ودر ميان هر يك بندي هفتاد هزار كاسه است
من السم الاحمر فبحق حلف والطور وكتاب مسطور في رق
از زهر سرخ پس بذات خود سوگند ميخورم [illegible] بكوه طور وبكتاب نوشته شده در ورقهاي
منشور والبيت المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور يا ابن
گشاده [illegible] وبخانه آبادان بابركت وسقف بلند وبدرياي پر از آتش اي پسر
ادم ما خلقت هذه النيران الا لكل كافر وبخيل ونمام وعاق
آدم كه نيافريدم اين آتش موعود را مگر از براي هر يك كافر وبخيل وسخن چين وعاق
للوالدين واكل الربوا ومانع الزكوة والزاني وجامع الحرام
مر پدر و مادر را و هر خورنده ربا و ندهنده زكاة را و براي هر زنا كننده و براي جمع كننده مال حرام
وناسي القرآن ومؤذي الجيران الا من تاب وآمن وعمل
و فراموش كننده قرآن و رنجاننده همسايه مگر كسيكه توبه كند و ايمان آورد و كردار
صالحا فارحموا انفسكم يا عبيدي فان الابدان ضعيفة
صالح كند پس رحم كنيد نفسهاي خود را اي بندگان من پس بدرستيكه بدنهاي شما ضعيف است

والسفر بعيد والحمل ثقيل والصراط دقيق والمنادي إسرافيل
سفر شما دور است وبار گناه شما گران وراه پل صراط در نهایت باریکیست وندا کننده اسرافیل است
والنار تلظى والقاضي رب العالمين الثالث والعشرون قال الله تعالى
وآتش دوزخ زبانه زننده است وحاکم پروردگار عالمیان است گفت خدای تعالی
يا أيها الناس كيف رغبتم في الدنيا فانية ونعيم زائلة
که ای جمع مردمان چگونه رغبت میکنید در دنیای فانی ونعمت زایل
وحيوة منقطعة فإن عندي للمطيعين الجنان أبوابها
وزندگانی اندک زمانی بریده‌ایست پس بدرستیکه در نزدیک منست برای مطیعان بهشتها که درهای آن
ثمانية في كل جنة سبعون ألف روضة من الزعفران وفي
هشتگانه است که در هر باغی از آنها هفتاد هزار روضه ایست از گلهای خشبو ودر
كل روضة سبعون ألف مدينة من اللؤلؤ والمرجان وفي
هر یک روضه از آن هفتاد هزار شهر است از مروارید بزرگ واز خورد ودر
كل مدينة سبعون ألف قصر من الياقوت وفي كل قصر سبعون
هر یک شهری از آن هفتاد هزار کوشک از یاقوت سرخ ودر هر یک از آن کوشکها هفتاد
ألف دار من الزبرجد وفي كل دار سبعون ألف بيت من الذهب
هزار سرائیست از زبرجد سبز ودر هر یک سرای از آن هفتاد هزار خانه ایست از زر سرخ

وفي

وفي كل بيت سبعون ألف دكان من الفضة وعلى كل دكان
ودر هر یک خانه از آن هفتاد هزار ایوانست از نقره وبر هر یک از آن ایوان
سبعون ألف مائدة وعلى كل مائدة سبعون ألف صحفة من الجواهر
هفتاد هزار مائده است وبر هر یک مائده از آن هفتاد هزار طبق است از جواهر الوان
وفي كل صحفة سبعون ألف لون من الطعام وعلى حول كل دكان
ودر هر یک از آن ظرفها هفتاد هزار رنگ از اقسام خوردنیها وبر گرداگرد هر یک از آن دکان
سبعون ألف سرير من الذهب الأحمر وعلى حول كل سرير سبعون
هفتاد هزار تخت نهاده شده از طلاء سرخ ودر حوالی هر یک تخت هفتاد
ألف فراش من الحرير والديباج والإستبرق وعلى حول كل سرير
هزار فرش گسترده از ابریشم ودیبای محکم واستبرق وبر حوالی هر یک تخت
سبعون ألف نهر من ماء الحيوان واللبن والخمر والعسل المصفى
هفتاد هزار جوییست از آب زندگانی واز شیر وشراب واز عسل صاف کرده شده
وفي وسط كل نهر سبعون ألف لون من الثمار وكذلك في
ودر میان هر یکی از آن جویها هفتاد هزار رنگ کاشته از میوه‌های لذیذ وهمچنین در
كل بيت سبعون ألف خيمة من الأحمر [illegible] كل فراش
هر یک خانه هفتاد هزار خیمه است از [illegible] وبر هر یک فراشی

حور من حور العين بين يديها لكل حور سبعون الف وصيفة

حوراني از حوران عين در پيش دست هر يك حوري را هفتاد هزار كنيزكي كه در كرنگي

كانهن بيض مكنون وعلى راس كل قصر من تلك القصور

كوئيا تخم شتر مرغ اند پوشيده شده در سر هر يك كوشكي از كوشكهاي مذكوره

سبعون الف قبة من الكافور وفي كل قبة سبعون الف

هفتاد هزار بارگاه است از كافور بهشت و در هر يك بارگاهي هفتاد هزار

الف هدية من الرحمن ما لا عين رات ولا اذن سمعت ولا

هزار هديه است از خداي بخشنده انچنان چيزي كه نه چشمي ديده باشد و نه گوشي كه تواند شنيده و نه

خطر على قلب بشر وفاكهة مما يتخيرون ولحم طير مما يشتهون و

گذر كرده باشد بر دل اديمي و ميوه هاي بسيار از هر گونه كه اختيار كنند و از انواع گوشت مرغ كه ارزو كنند

حور عين كامثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون ولا

و از حوران عين كه مانند مرواريدهاي پوشيده شده اند پاداش است انچه كردند و هرگز

يموتون ولا يهرمون ولا يحزنون ولا يبكون ولا يتعبدون

نميرند در انجا و پير نشوند و اندوهگين نشوند و گريان نگردند و نه عبادت كنند

ولا يصلون ولا يصومون ولا يمرضون ولا يبولون ولا

و نه نماز گذارند و نه روزه دارند و نه بيمار شوند و نه بول كنند و نه غايط

ولا يتغوطون
كنند

ولا يتغوطون ولا يبدلون ولا يتغيظون وما هم منها بمخرجين

و نه غايط كنند و نه تغيير يابند و نه خشم كنند و نيستند ايشان از ان بيرون امدگان

من طلب رضائي ودار كرامتي وجواري فليطلب بالصدق

هر كه ميخواهد خشنودي مرا و خانه كرامت مرا و همسايگي مرا بايد كه طلب كند براستي

والاستهانة الدنيا والقناعة بالقليل شهدت نفسي

و بخوار داشتن دنيا را و بقناعت كردن باندكي از زر دنيا گواهي دادم بذات خود

لنفسي ان لا اله الا انا عيسى وعزير عبدين رسولان

براي ذات خود بر انكه نيست خدايي مگر من عيسى و عزير بندگان منند فرستادگان من

من رسلي الثامن والعشرون قال الله تبارك وتعالى شانه يا ابن

از جمله فرستادگان ديگر گفت خداي تعالى اي پسر

ادم المال مالي وانت عبدي وما لك من مالك الا ما

ادم مال مال منست و تو بنده مني و نيست مر ترا از مال تو مگر انچه

اكلت فافنيت او لبست فابليت او تصدقت فابقيت وانما انت

از ان بخوري تو پس فنا كردي يا نگاه داري پس بپوشيدي كهنه كردي اگر تصدق كني پس باقي كردي و فراني

انت على ثلثة اقسام فواحد لي وواحد لك وواحد بيني و

كه تو بر سه قسمي پس يكي از من و يكي از تو و يكي ميانه مني و تو

بينك فاما الذي لي فروحك واما الذي لك فعملك واما

و تو مشترک است پس انچه مراست آن روح است وانچه ترا که تو راست کردار تو است وان

الذي بيني وبينك فمنك الدعاء ومني الاجابة يا ابن آدم تقنع

چیزی که میان من و تو مشترک است پس از تو دعا است و از من اجابت کردن ای پسر آدم

تعرفني وتجوع تراني وتعبدني تصلني تجدني يا ابن آدم انما

تا بشناسی مرا و گرسنگی بر روزه تا ببینی مرا تا برسی و بیابی مرا ای پسر آدم

كانت الملوك تمحل للنار بالجور والعرب بالعصبية و

باشند که پادشاهان در آورده بدوزخ بسبب ظلم و ستم و عرب در رفته بسبب تعصب

العلماء بالحسد والفقراء بالكذب والتجار بالخيانة والحراث

و دانایان بسبب حسد و محتاجان بسبب دروغ گفتن و بازرگان بسبب خیانت کردن و برزگر

بالجهالة والعباد بالرياء والاغنياء بالكبر فانى من يطلب

بسبب نادانی و عابدان بسبب ریا و سمعه و توانگران بسبب کبر پس کی است کسی که طلب

الجنة النوع قال الله تعالى شانه يا ايها الذين امنوا

بهشت کند گفت خدا تعالی شانه که ای گروه انکه ایمان اورده‌اید

اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون يا ابن آدم ٢٠

بترسید از خدا چنانکه حق ترسیدن است و باید که نمیرید مگر در حالیکه شما مسلمان باشید ای پسر آدم

مثل

مثل العالم بلا عمل كمثل الرعد والبرق بلا مطر ومثل العلم

و مثل عالمی که علم داری و عمل نباشد مانند رعد و برق است که باران ندارد و مثل عالم که علم

والعمل بلا زكوة المال كمثل [illegible] في الصفا ومثل العلم عند

دارد و عمل دارد و زکوة نمیدهد از مال خود مانند تخم کشت است بر سر کوه که اصلا حاصل ندارد و مثل علم

احمق كمثل الدر والياقوت عند البهيمة ومثل الموعظة عند من

نزد کودنی باشد مانند در و یاقوت در نزد گردن چهارپایان و مثل پند و موعظه کردن نزد کسیکه

ومثل الموعظة لا يرغب كمثل المزمار عند القبور ومثل

رغبت نکند در شنیدن مانند نی نواختن است در نزد گور و مثل

الصدقة الحرام كمثل من يغسل القذر ببوله ومثل الصلوة بلا زكوة

صدقه دادن از مال حرام مانند کسی است بشوید پلیدی را ببول خود و مثل نماز گذاردن کسیکه زکوة

المال كمثل جسد بلا روح ومثل العمل بلا توبة كمثل البنيان

از مال خود مانند جسد بی روح است و مثل عمل کننده که توبه نکند مانند بنای دیوار است

بلا اساس افأمنوا مكر الله فلا يأمن مكر الله الا القوم

که استحکامی ندارد آیا ایمن شدید از مکر خدا پس ایمن نشود از مکر خدا مگر گروه

الخاسرون التلقين قال الله تبارك وتعالى شانه يا ابن آدم بقلة

زیانکاران گفت خدا تعالی که ای فرزند آدم بمقدار کم

ما يميلك قلبك الى الدنيا اخرج محبتي عن قلبك فاني لا اجمع

میل میکند دل تو بسوی دنیا همانا میل خود بیرون میکند دوستی مرا از دل تو زیرا که من جمع نمیکنم

حبي وحب الدنيا في قلب واحد ابدا تجرد لعبادتي تصلني واخلص

دوستی خود و دوستی دنیا را در دل یکبار دیگانه هرگز مجرد و خالص شو برای پرستش من تا برسی بر رحمت من

ولخلص من الريا عملك البسك محبتي اقبل الي تفرغ لذكري

و خالص شو از ریا و پاک کردان کردار خود را تا بپوشانم تو را جامه محبت رو آر بسوی من و متوجه شو بیاد کردن من

اذكرك عند ملائكتي يا ابن ادم تذلل اذكرك بتفضل اذكرني

تا یاد کنم تو را نزدیک فرشتگان ای پسر ادم یاد کن مرا در حالت ذل باشی تا یاد کنم ترا با فزونی یاد کن مرا

بمجاهدة اذكرك بمشاهدة اذكرني فوق الارض اذكرك تحت الارض

بمجاهده کردن با نفس تا یاد کنم ترا در روز رویت و مشاهده یاد کن مرا بر روی زمین امروز تا یاد کنم ترا در زیر زمین در تنگی قبر

اذكرني في الصحة والنعمة اذكرك في الوحدة والشدة اذكرني

یاد کن مرا در تندرستی و نعمت تا یاد کنم ترا در تنهایی و سختی یاد کن مرا

بالطاعة اذكرك بالمغفرة اذكرني في الصغر والغنا اذكرك

بطاعت و عبادت تا یاد کنم ترا با مغفرت و رحمت یاد کن مرا در تندرستی و توانگری تا یاد کنم ترا

في الفقر والفناء اذكرني بالصدق والصفا اذكرك بالملا الاعلى

در حالت محتاجی و فقر و فاقه یاد کن مرا براستی و اخلاص تا یاد کنم ترا در جماعت فرشتگان

اذكرني

اذكرني بالاحسان على الفقراء اذكرك بالجنة المأوى

یاد کن مرا بنیکویی و احسان بر محتاجان تا یاد کنم ترا بعطا کردن بهشت جاوید

اذكرني بالعبودية اذكرك بالربوبية اذكرني بالتضرع اذكرك

یاد کن مرا بعبادت تا یاد کنم به پروردگاری یاد کن مرا در حالتیکه ناله کننده باشی تا یاد کنم ترا

بالتكرم اذكرني بتلفظ اذكرك بالاجابة اذكرني بترك الدنيا

باکرام یاد کن مرا بتلفظ تا یاد کنم ترا بسبب اجابت کردن یاد کن مرا بترک دنیا

اذكرك بالنعيم البقاء اذكرني في الشدة الهالكة اذكرك بالنجاة

تا یاد کنم ترا بنعمتهای باقی ماندنی یاد کن مرا در شدت مهلکه تا یاد کنم ترا برستگاری

الكاملة يا ابن ادم ادعوني بلا غفلة استجب لكم بلا مهلة

تمام ای پسر ادم بخوان مرا در حالت بیخبری تا اجابت کنم مر شما را بدون مهلت

ادعوني بالقلوب الخالية استجب لكم بالدرجات العالية

بخوانید مرا با دلهای خالی تا اجابت کنم برای شما بدرجهای بلند

ادعوني بالشفاه الذليلة استجب لكم بكرامة كاملة

بخوانید مرا با لبهای فرو افتاده و ذلیل تا اجابت کنم مر شما را بکرامت تمام

ادعوني بالاخلاص والتقوى استجب لكم بالجنة المأوى

بخوانید مرا با اخلاص و پرهیزکاری تا اجابت کنم شما را بدخول بهشت جاوید

ادعوني بالخوف والرجاء اجعلكم من كل غم فرجا ومخرجا
بخوانید مرا بترس وامیدوارید تا بگردانم شمارا از همه غمها فرج وراهی بیرون آمدن
ادعوني باسمائي استجب لكم ببلوغ المطالب ادعوني في دار
بخوانید مرا بنامهای من تا اجابت کنم شمارا برسیدن همه مطالب بخوانید مرا در خانه
الخراب والفناء استجب لكم في دار الثواب والبقاء يا ابن آدم
ویرانه وخانه فانی تا اجابت کنم شمارا در خانه پاداش واجر باقامت بی زوال ای پسر آدم
كم تقول الله الله وفي قلبك غير الله ولسانك بذكر الله
چند گوئی خدا خدا ودر دل تو باشد غیر خدا وزبانت بیاد خدا
وفي قلبك غير الله وذنب وتستغفر فان الاستغفار مع الاصرار
واندرون دلت غیر از خدا وتا چند گناه کنی واستغفار کنی پس بدرستیکه استغفار کردن با دوام
توبة الكذابين وما ربك بظلام للعبيد الحادي وعشرون قال الله ۳۱
توبهٔ گناه کاران است ونیست پروردگار ستم کننده مر بندگان را گفت خدای
تعالى شانه يا ابن آدم اجلك يضحك بأملك وقضائي يضحك
تعالی ای پسر آدم زندگانی تو میخندند بامید واز آرزوی تو وحکم تقدیر من میخندند بتو
من حذرك وتقديري يضحك من تدبيرك وآخرتي تضحك
از حذر کردن بتو وتقدیر واندازه کردن من میخندند بتو از تدبیر اندیشه وآخرت من میخندد

من دنياك

من دنياك وقسمتي يضحك من حرصك فان رزقك موزون
از دنیای تو وقسمت کردن من میخندند بتو از حرص تو پس بدرستیکه روزی سنجیده شده است
معروف مكتوب محسوب فبادر الموت بعملك فان رزقك
شناخته شده است در لوح نوشته شده است در حساب پس بشتاب در کار برای مرگ بکردار خود پس بدرستیکه روزی تورا
لا يأكله غيرك نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوة الدنيا
نمیتواند خورد غیر از تو آنچه ما قسمت کرده ایم بمیان عالمیان معیشت ایشان را که میباید در زندگی دنیا
مر على اوليائي لكن يحبون لقائي وحلو على اعدائي لكن
تلخ است بر دوستان من لکن ایشان دوست میدارند لقای مرا وشیرین است بر دشمنان من لکن
يكرهون لقائي يا ابن آدم الموت نازل بك وان كرهت و
ناخوش میدارند لقای مرا ای پسر آدم مرگ نازل میشود بتو هرچند ناخوش داری
اصبر لحكم ربك باعيننا الثاني وعشرون قال الله تعالى يا ابن آدم
وصبر کن از برای حکم پروردگار بدرستیکه تو در نظر ما هستی گفت خدای تعالی ای پسر آدم
تريد واريد ولا يكون الا ما اريد من قصدني عرفني ومن
اراده میکنی واراده میکنم ونمیشود مگر آنکه من اراده کرده ام پس هرکه قصد کرد مرا بشناخت وهرکه
عرفني ارادني ومن ارادني طلبني ومن طلبني وجدني ومن
بشناخت مرا اراده میکند مرا وکسیکه اراده کرد مرا طلب میکند وکسیکه طلب کرد مرا اورا یافت مرا وکسیکه

وجدني خدمني ومن خدمني ذكرني ومن ذكرني ذكرته

يافت مرا خدمت میکند مرا وکسیکه خدمت کرد مرا یاد میکند مرا وکسیکه یاد کرد مرا یاد میکنم اورا

برحمتي يا ابن آدم لا تخلص عملك حتى تذوق اربع موتات

برحمت بینهایت خود ای پسر آدم خالص نمیشود عمل تو تا آنکه بچشی چهار مرگ را

الموت الاحمر والموت الاصفر والموت الابيض والموت الاسود

موت سرخ وموت زرد وموت سفید وموت سیاه

موت الاحمر احتمال الجفاء عن الناس وكف الاذى من الناس

موت سرخ بر داشتن جفای روزگار است از مردمان وباز ایستادن از جور مردمان است

وموت الاصفر الجوع والاعسار وموت الابيض العزلة من

وموت زرد گرسنگی وسختی است وموت سفید عزلت است از

الناس وموت الاسود مخالفة النفس والهواء ولا تتبع الهوى

مردمان وموت سیاه مخالفت نفس وخواهشها پس پیروی مکن هوا را

فيضلك عن سبيل الله الثالث وس قال الله تعالى يا ابن آدم ملائكتي

پس گمراه میکند ترا از راه خدا گفت خدای تعالی ای پسر آدم فرشتگان من

يتعاقبون بالليل والنهار ليكتبوا عليك ما تقول وتفعل

پی در پی تو در شب وروز برای آنکه نویسند بر تو آنچه را میگوئی ومیکنی

قليلك وكثيرك

٣٠٣

قليلك وكثيرك فالسماء تشهد بما عملت على الارض وتشهد

از کم تو واز بسیار تو پس آسمان گواهی میدهد بآنچه کرده تو بروی زمین وگواهی میدهد

بما تعمل على ظهرها والشمس والقمر تشهدون عليك بما تقول

بآنچه کرده بر پشت آن وآفتاب وماه وستارگان گواهی میدهند بر آنچه میگوئی

وتفعل وانا مطلع على مخفيات خطرات قلبك ولا تغفل

ومیکنی ومن آگاهم بر پنهانی در اندیشه دل تو وغافل مشو

نفسك فان لك في الموت شغلا وعن قليل انت راحل

از نفس خود پس بدرستیکه برای تست در مردن کاری ودر اندک وقتی تو کوچ کننده

وكلما قدمته من الخير والشر حاصل بلا زيادة ونقصان

وآنچه پیش فرستاده از نیک وبد آمده است بی زیاده وکم

وتستوفى غدا ما كنت فاعلا يا ابن آدم ان الحلال ليس يأتيك

وتمام مییابی فردا آنچه بودی کننده آن ای پسر آدم بدرستیکه حلال نیست که بیاید ترا

الا قطرة قطرة والحرام يأتيك كالسيل ممن صفى وعيشه

مگر قطره قطره وحرام میآید ترا مثل سیلاب پس کیست که پاک باشد زندگانی او

صفى دينه الرابع وس قال الله تبارك وتعالى يا ابن آدم لا تفرح

پاک باشد دین او گفت خدای تعالی ای پسر آدم شاد مشو

٣٠٤

بالغنى فلست بمخلد ولا تجزع من الفقر فى الدنيا فليس عملك بعينه واجب

بدولت پس نیست اندولت دایم وجزع مکن در دنیا از فقر در دنیا پس نیست کردار تو بجنم واجب

ولا تقنط بالبلاء فان الذهب يجرب بالنار والمؤمن يجرب بالبلاء

ومباش نا امید در بلا پس بدرستیکه طلارا میبوزانند باتش ومومن از موده شده به بلا

فان الغنى عزيز فى الدنيا وذليل فى الاخرة والفقير ذليل فى الدنيا

پس بدرستیکه توانگر ارجمند است در دنیا و دلیلست در اخرت و درویش دلیلست در دنیا

وعزيز فى الاخرة وعز الاخرة ابقى وابهى يا ابن ادم اذا رايت الضيف

و عزیزست در اخرت و ارجمندی اخرت باقی و با نینده است ای پسر ادم هرگاه به بینی مهمانرا

عنك محبوسا اكثر من ثلاثة ايام فقل اعوذ بالله من غضب الله

بازداشته شده از تو وحبس شده زیاده از سه روز پس بگو که پناه میگیرم بخدا از خشم خدا

يا ابن ادم المال مالى وانت عبدى والضيف رسولى واذا منعت

ای پسر ادم مال مال منست و تو بنده منی و مهمان فرستاده منست و هرگاه منع کنی

مالى من رسولى فلا تطمع فى جنتى ونعمتى يا ابن ادم

مال مرا از فرستاده من پس نباید طمع کنی در بهشت من و نعمت من ای پسر ادم

المال مالى والاغنياء وكلائى والفقراء عيالى فمن بخل

مال عالم مال منست و توانگران وکیلان منند و فقیران عیالان منند پس هرکه بخیلی کند

مالى على عيالى ادخله النار ولا ابالى يا ابن ادم ثلاث واجبات

مال مرا بر عیالان من در میاورم اورا باتش دوزخ و ندارم پروا ای پسر ادم سه چیز واجبست

عليك زكوة مالك وصلة رحمك وقراء ضيفك فان ان

بر تو زکوة دادن از مال خود و پیوستن بخویشان خود و خواندن مهمان خود پس اگر

لم تفعلهن فانى اصير عليك صرعا نكالا للعالمين

که نکنی اینها را پس بدرستیکه من شوراندم ترا شورانیدنی مرتبه عبرتی برای عالمیان

يا ابن ادم اذا لم ترى حق جارك كما ترى حق عيالك لم انظر اليك

ای فرزند ادم هرگاه نه بینی و منظور نداری حق همسایه را چنانکه میبینی حق اهل خودرا نمیبینم و بنظر رحمت سوی تو

ولم اقبل عملك ولم استجب دعائك يا ابن ادم لا تتكبر على مثلك

و قبول نکنم کردار تورا و نمیکنم اجابت هرگز دعای ترا ای پسر ادم تکبر مکن بر مانند خود

فان اولك نطفة قذرة من منى مدرة خرجت مخرج البول

پس بدرستیکه اول تو نطفه ایست از منی گندیده که بیرون امده از جای بول

من بين الصلب والترائب يا ابن ادم اذكر ذل موقفك غدا

از میان مهره پشت مرد و استخوان سینه زن ای پسر ادم یاد کن خواری ایستادن خود فردا

بين يدى فانى لا اغفل من سرائرك طرفة عين وانى عليم

پیش من پس بدرستیکه من غافل نیستم از اسرار پنهانی تو یک چشم بهم زدن و بدرستیکه من دانا ام

بذات الصدور المجلس ٣٧ قال الله تبارك وتعالى يا ابن

بانچه در دل هاست صاحب سینه هاست گفت خدای تعالی ای پسر

آدم كن سخيا فان السخاء من حسن اليقين والسخاء من

ادم بباش سخاوت پیشه کس بدرستیکه سخی از صفات نیکوی یقین است وسخاوت از

الايمان والايمان من الجنة يا ابن آدم اياك من البخل فان

علامات ایمان است وایمان از نشان اهل بهشت ای پسر ادم بپرهیز از بخل بدرستیکه

البخل من الكفر والكفر من النار يا ابن آدم اتق دعوة المظلوم

بخل نشانه ای از کفر است وکفر دلیل است از آتش دوزخ ای پسر ادم بپرهیز از دعای مظلومان

لا يحجبها شيء عني لولا اني احب الصفح والمغفرة لما

که محجوب نیست چیزی از من اگر نه آنست که من دوست دارم در گذشتن وآمرزش نیکو نه

ابتليت اياك يا ابن آدم اياك بالذنب ثم رددته الى الجنة

مبتلا میکردم ترا ای پسر ادم برو تا بدانکه در ... گناه پس بر گردانیده از راه جنت

يا ابن آدم لولا ان العفو احب الشيء عندي لما ابتليت

ای پسر ادم اگر نه آنستکه عفو کردن دوستتر است از هر چیزی نزد من مبتلا نمیکردم

احدا بالذنب يا ابن آدم اعطيتك الايمان والمعرفة

احدی را بگناه خود ای پسر ادم عطا کردم مر ترا ایمان را وشناخت

من غير

من غير سؤال وتضرع فكيف البخل عليك بالجنة مع سؤالك

وحق تعالی در راه انکه طلب کنی وتضرع نمایی پس چگونه بخل کنم بر تو دخول بهشت را با وجود طلب کردن تو

وتضرعك يا ابن آدم اذا اعتصم بي عبدي هديته واذا

وزاری کردن تو ای پسر ادم هرگاه اعتصام جوید بمن بنده راه نمایم او را وچون

توكل علي كفيته واذا توكل على غيري قطعت اسباب السموات

توکل کند بر من کفایت کنم او را وهرگاه توکل کند بر غیر من میبرم همه سببهای او را از آسمانها

والارض عنه يا ابن آدم ضيعت امري وركبت معصيتي

وزمین ازاو ای پسر ادم ضایع کردی فرمان مرا وسوار شدی مرکب معصیت من

فمن ذا الذي يمنعك من عذابي يوم القيمة يا ابن آدم حسن

پس کیست آنکسی که منع کند از تو عذاب مرا در روز قیامت ای فرزند ادم نیکو گردان

خلقك مع الناس حتى احبك واحببتك في قلوب الصالحين

خلق خود را با مردمان تا وقتی که دوست دارم ترا ودوست ترا افکنم در دلهای صالحان

واغفر ذنبك يا ابن آدم ضع يديك فما تحب لنفسك فاحب

وتا بیامرزم همه گناهان ترا ای پسر ادم نگاهدار دست خود را پس آنچه دوست داری بهر خود دوست دار

للمسلمين يا ابن آدم لا تحزن على ما فاتك من الدنيا ولا

از برای مسلمانان ای پسر ادم اندوهگین مباش بر آنچه فوت شود از تو از اسباب دنیا و ...

تفرح بما أوتيت منها فإن الدنيا اليوم لك وغدا لغيرك
شاد و خوشحال مباش بانچه داده شود ترا از آن پس بدرستیکه دنیا یک روز مر تراست و فردا مر غیر تراست
يا ابن آدم اطلب الآخرة ودع الدنيا فإن شيئا من الآخرة خير
ای پسر آدم طلب کن آخرت را و واگذار دنیا را پس بدرستیکه شیئی از آخرت بهتر است
من الدنيا وما فيها يا ابن آدم أنت في طلب الدنيا والآخرة
از همه دنیا و آنچه در او است ای پسر آدم تو ای پیوسته در طلب دنیا و آخرت هیچ
في طلبك وأنت في طلب الجوع والموت قبل ورودك لو
در طلب تست و تو ای همیشه در طلب ذلیلی و مرگ پیش روی تست میگذرد و اگر چه
تركت الدنيا لأحد من عبادي لتركتها للأنبياء حتى يدعون
ترک میکردم دنیا را بر یکی از بندگان خود هر آینه ترک میکردم بر پیغمبران خود تا بخوانند
عبادي إلى طاعتي يا ابن آدم كم من غني قد جعله الفقر
بندگان مرا بسوی طاعت من ای پسر آدم بسا توانگری که بدرستیکه گردانید اورا
الموت فقيرا وكم من ضاحك صار بالموت باكيا وكم من
مرگ محتاج وار بسا از خندانی که گردید بسبب مرگ گریان و ای بسا از
عبد بسطت له الدنيا فطغى وترك طاعتي حتى مات عليه
از بندگان که گشوده ایم بر او دنیا پس از حد گذشته و ترک کرده طاعت مرا تا آنکه گردد برای

فدخل النار وكم من عبد قترت عليه الدنيا فصبر ومات
پس در آمد بآتش و بسا از بنده که تنگ گردانیدیم بر او دنیا را پس او صبر کرد و مرد
فدخل الجنة [السابع] قال الله تبارك وتعالى شأنه يا ابن آدم إنا
پس در آمد در بهشت گفت خدای تعالی ای پسر آدم چون
أصبحت أصبحت في نعمتين عظيمتين لا تدري أيتهما أعظم عندك
صباح کردی صباح کرده در میان دو نعمتی که هر نعمت بزرگ است نمیدانی تو که کدام یک بزرگ تر است نزد تو
ذنوبك المستورة عن الناس والثناء الحسن من الناس ولو
گناهان پوشیده است از نظر مردمان و ثنای تو مذکور است از زبان مردمان و اگر
علم الناس ما أعلم منك ما سلم عليك أحد من خلقي
بدانند مردمان آنچه من میدانم از تو سلام ندادی بر تو هیچ یکی از آفریدگان من
بإخلاص عملك من الرياء والسمعة فإنك عبد ذليل
با آنکه خالص نشد کردار تو از ریا و سمعه پس بدرستیکه تو بنده ذلیل
لرب جليل ما أمر لأمره وتزود فإنك مسافر ولا بد
مر پروردگار جلیل فرموده شد بفرمان و توشه بردار پس بدرستیکه تو سفر کننده و ناچار است
من الزاد لكل مسافر يا ابن آدم خزائني لا ينفد أبدا وإني
از توشه هر سفر کننده را ای پسر آدم خزائن من تمام و فنا نمیشود هرگز و دست من

مبسوطة بالعطايا وبقدرها ينفق انفق عليك وبقدر

همه گشاده است به بخشش و بقدر انچه نفقه کنی نفقه میکنم بر تو و بقدر

ما تمسك امسك عليك يا ابن آدم خوف الفقر من سوء الظن

انچه امساک میکنی دنگاه میدارم امساک میکنم بر تو ای پسر آدم ترسیدن از فقر از بدی بدگمانی است

بالله تعالى من قلة اليقين تبخل على المساكين يا ابن آدم من اهتم

بخدا تعالی و از کمی یقین است که او را بخیل میکنم از محتاجان ای پسر آدم هر که غم خورد

للرزق فقد شك كتابي ولم يصدق انبيائي ومن

از برای روزی پس بتحقیق شک کرده است کتاب مرا و تصدیق نکرده است پیغمبران مرا و هر که

كذب انبيائي فقد جحد ربوبيتي ومن جحد ربوبيتي

تکذیب کند پیغمبران مرا پس بدرستیکه انکار کرده پروردگاری مرا و هر که انکار پروردگاری کند

القاه في النار على وجهه [السابع والعشرون] قال الله تعالى شانه

می افکنم او را در آتش بر رو گفت خدای

يا ابن آدم اجعل قلبك موافقا للسانك و[illegible] موافقا

ای پسر آدم بگردان مر دل خود را موافق برای زبان خود [illegible] را موافق

لعملك وعملك خالصا من غيري فاني [illegible] لا اقبل العمل ولا

برای کردار خود و کردار خود را خالص گردانی از غیر من پس بدرستیکه من نمی‌پذیرم

ولا اقبل الا خالصا فان قلب المنافق مخالف للسانه ولسانه

و قبول نمیکنم مگر از کسی که خالص و خاص باشد پس بدرستیکه دل منافق و منافقه مخالف است مر زبان او و زبان او

لعمله وعمله لغير الله تعالى يا ابن آدم ما تكلمت بكلمة ولا نظرت

مخالف است مر کردار او را و کردار او برای غیر خدا است ای پسر آدم هیچ سخن نگوئی بلفظ سخنی را و نظر نکنی نظر کردن بچشم

بنظرة ولا خطوة الا ومعك ملكان يكتبان لك وعليك

نظر کردنی و قدم بر ندارد از قدم مگر که باشند با تو دو فرشتگان که نوشته شد تا بنویسند بر تو از برای تو

يا ابن آدم ما خلقتكم لتجمعوا الدنيا بعضها الى بعض بل خلقتكم

ای پسر آدم نیافریدم شما تا جمع کنید مال دنیا را بعضی شما بسوی بعضی دیگر بلکه آفریدم شما را

لتعبدوني اذلاء تشكروني جزيلا وتسبحوني بكرة واصيلا

تا پرستید مرا در حالیکه فروتن کنید و شکر کنید مرا بسیار و تا تسبیح کنید مرا بامداد و شبانگاه

فان الرزق مقسوم والحريص محروم والبخيل مذموم والحسود

پس بدرستیکه روزی قسمت کرده شده است و حریص محروم است و بخیل بنگی بسیار است و حسود

مغموم والنعمة لا تدوم والناقد حي قيوم [الثامن والعشرون]

غم خورنده است و نعمت دنیا دائم نیست و نگاهدارنده زنده

قال الله تبارك وتعالى شانه يا ابن آدم خلقتني فاني احب

[illegible] بسیار برکت که متعالیست شان او که ای پسر آدم بندگی کن مرا پس بدرستیکه من دوست دارم

من يحذرني فانك عبد ذليل عاجز ضعيف وانا رب جليل

کیست که بترسانی مرا پس بدرستیکه تو بنده ذلیل و بیچاره ضعیف ناتوانی و منم پروردگار بزرگ

قادر قوي يا ابن ادم لو ان اخوانكم وجدوا ريح ذنوبكم

و توانای با قوت ای پسر آدم اگر بیابند برادران شما بوی گناهان شما

لما جالسوكم قد بنيت كل يوم في الزيادة وعمرك في النقصان

نکنند مجالست و همنشینی با شما پس گناه تو در هر روز در افزون است و عمر و زندگی تو در هر روز در کاهش است

فلا تهدم عمرك في الباطل والغفلة فان اردت المزيد

پس خراب مکن دوران عمر زندگی را در بطالت و غفلت پس اگر خواهی که فزون کردن و مزید خواهی

فاصحب ارباب القلوب واحذر ابناء الدنيا وخالط المساكين

پس صحبت دار با خداوندان دلهای پاک و حذر کن از اهل دنیا و مجالست کن با مسکینان

يا ابن ادم ليس لمن كسر مركبه ودعا على لوح من خشب في وسط

ای پسر آدم نیست کسیکه شکسته شد کشتی او در دریا و دعا کننده باشد بر تخته از چوب که غرق شده باشد در میان

البحر يكون باعظم مصيبة منك لانك من ذنوبك على يقين

دریا که بوده باشد بزرگترین مصیبت و بلائی از تو چه اگر تو از گناهان خود بر یقین

ومن عملك على خطر انا راض لصلوتك يوم بيوم فارض

واز کردار خود بر خطری من خشنودم از نماز تو روز بروز پس با من باش راضی

عني

عني بقوتك يوم بيوم يا ابن ادم لا تطلبني برزق

از من بروزی خود روز بروز ای پسر آدم مطلب از من مرا روزی

غد كما انا لا اطالبك بصلوة غد يا ابن ادم مهلا فان

فردای خود را چنانکه من طلب نمیکنم از تو نماز فردا را ای پسر آدم آرمیده باش پس بدرستیکه

الرزق مقسوم والحريص محروم والجور مذموم والنعمة

روزی قسمت کرده شده است و حریص محروم است و ستم کننده عیبناک است و نعمت دنیا

لا تدوم السابع وبس قال الله تبارك وتعالى شانه يا ابن ادم

دوامی ندارد گفت خدای بزرگوار بسیار برکت و متعالیست شأن او که ای پسر آدم

احكم السفينة فان البحر عميق واكثر من الزاد

محکم گردان کشتی خود را پس بدرستیکه این دریا گود است و بسیار کن از توشه

فان العقبة كؤود يا موسى لعبد يعمل في الدنيا

پس بدرستیکه راه سربالا بلند است ای موسی بنده کار کننده است در دنیا

حتى يذكر الموت فيندم ما سلف من الذنوب

تا وقتیکه دریافت کند او را مرگ پس پشیمان میشود از آنچه از پیش فرستاده از گناهان

والخطايا ويسئل الرجعة الى الدنيا ليعمل عملا صالحا

و خطاهای خود و سؤال کننده است بازگشت بسوی دنیا تا بکند تدارک از کردار نیکو

بدرستیکه ما متیقن شدیم [illegible]

أنا موقنون فقال يا أحمق أنت تجئ كما هنالك فتعرفني و

[illegible]

جلالي لا يرد أحدا ابدا يا موسى من أمن بي واتقى مني

و خداوند خودم که باز نگردانم هیچ یک را [illegible]

أعطيته الجنة يا موسى ان الدنيا لعب وزينة وليس للمؤمن

عطا میکنم بهشت او را ای موسی بدرستیکه دنیا بازیچه است و [illegible]

فيها حظ إلا العبادة والهم والغم والآخرة الجنة يا موسى

اندر آن هیچ لذت مگر پرستش کردن [illegible] و در آخرت [illegible] در بهشت ای موسی

إن القيامة يوم شديد لا يغني والد عن ولده ولا مولود

بدرستیکه قیامت روزیست [illegible] سخت [illegible] از عذاب پسر خود [illegible]

عن والده شيئا كم من فقير قد ترك فقره في الدنيا وجع

[illegible] فقر خود را در دنیا [illegible]

بها إلى الآخرة وهو مسرور مشكور وكم من غني قد ترك

[illegible] شاد و مسرور [illegible]

ماله في الدنيا وجع بها إلى الآخرة وهو فقير وحيد

مال خود را در دنیا [illegible] رفته است از آن بسوی آخرت در حالیکه او فقیر و تنها

من ماله نادم على عمله وجمع ماله لوارثه وكان أشد

و بیکسی است و از مالش پشیمان است از عمل ثواب خود و جمع کرد مال خود را از برای وارثش و بود سخت

الناس عذابا يوم القيمة زدناهم عذابا فوق العذاب

ترین مردمان از روی عذاب روز قیمة زیاد کنیم بر ایشان عذاب را بر سر عذاب

بما كانوا يكسبون    تمت أربعين سورة من التوراة

از آنچه که بودند که کسب کرده بودند

في يوم غرة شهر شعبان المعظم

من شهور سنة ١٢٤٥

من كلام امير المؤمنين ع

اقارب كالعقارب من اذاها ۵ ولا تفرح بعم او بخال

وكم عم يكون الغم فيه ۵ وكم خال من الخيرات خال

وله ايضا

اذا عاش امرء ستين عاما ۵ فنصف العمر تمحقه الليالي

ونصف النصف يمضي ليس يدري ۵ لغفلته يمينا عن شمال

وثلث النصف امال وحرص ۵ وشغل بالمكاسب والعيال

وباقي العمر اسقام وشيب ۵ وهم بارتحال وانتقال

فحب المرء طول العمر جهل ۵ وقسمته على هذا المقال

علامه مجلسي در كتاب ... مسطور ما به كه چون انفاجر انحراف ايات قراني مفسران

عامه ... ايشان وناصباق واكثر فرق اسلام اين قرانيکه

درميان است ايات ازانرا براي خ تغيير كردند ومعنيها قرار دادند و

هر يك بطريق خواندند والفاظ واعراب انرا تغيير بسيار دادند و

بر عالم مند بر ظاهرست كه چون باقران كردند ومعلوم نيست كه نزول

قران بقراءت كدام قاري ازان علما وبچه طريق ودر ابتداء ايات

ازانبايد خواند وسوره حمد را از انجمله شنبوذي ومطوعي وحسن

بصري كه از علماء عامه وامام اهل تصوف انرا چنين خواندند

وعلى هذا القياس الحمد الشاذه

من عرف الحق لم يعبد حق اي

واعبد ربك حتى ياتيك اليقين

ومعناه انه ان عرف لم يعبد ومن

يعلم انه لم يعبده وان عبادته

الحمد

ليس الا لا له

فاطمه خير النساء الا ما ولدته

مريم وما ولدت مريم الا ما تحمل

فتعلق بالمحال يكون محال الكون امره

خير من فاطمه محال

الحمد لله

خير الحسنه بين السيئتين

فعل لا جبر ولا تفويض بل

امر بين الامرين

---

نحمد الله رب العالمين ۵ الرحمن الرحيم ۵ مالك يوم الدين

هياك نعبد واياك نستعين ۵ نرشدنا سبيل المستقيم

سبيل الذين انعمت عليهم ۵ سوى المغضوب عليهم ولا

الضالين ۵ ايضا در كتب عديده مسطور است كه از تغيير كاران ملاعنه

بعضي از ايات در زديده عثمان ودو سوره از سوره قراني از مصحف

عبد الله ابن مسعود نوشته بود ند اين فقير در اين رساله ذكر ميكنم سوره

النورين بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين امنوا

امنوا بالنورين الذين انزلناهما يتلوان عليكم اياتي ويحذ

رانكم عذاب يوم عظيم نوران بعضهما من بعض وانا

السميع العليم ان الذين يوفون بعهد الله ورسوله

في اية لهم جنات النعيم والذين يكفرون من بعدما

امنوا بنقض ميثاقهم وما عاهدهم الرسول عليه يقذفون

في الجحيم ان الذين ظلموا انفسهم وعصوا الوصي الرسول اولئك

يسقون من الحميم ان الله الذي له نور السموات و

الارض بما شاء واصطفى من الملائكة والرسل وجعل

من المؤمنين اولياء من خلقه يفعل ما يشاء لا اله الا هو

الرحمن الرحيم قد مكر الذين من قبلهم برسلهم فاخذتهم

بكرهم انا اخذ شديد اليم اهلك عادا وثمود بما كسبوا وجعلهم
لهم تذكرة افلا تتقون وفرعون بما طغى على موسى واخيه هرون
اغرقته ومن تبعه اجمعين ليكون لكم اية وان اكثرهم فاسقون
ان الله يجمعهم في يوم الحشر فلا يستطيعون الجواب حين يسئلون
ان الجحيم ماويهم وان الله عليم حكيم يا ايها الرسول بلغ
انذاري فسوف يعلمون قد خسر الذين كانوا عن اياتي وحكمي
معرضون مثل الذين يوفون بعهدك اني جزيتهم جنات النعيم
ان الله لذو مغفرة واجر عظيم وان عليا لمن المتقين وانا
لنوفينه حقه يوم الدين وما نحن عن ظلمه بغافلين و
اكرمناه على اهلك اجمعين فانه وذريته لصابرون و
ان عدوهم امام المجرمين قل للذين كفروا بعدما امنوا طلبتم
زينة الحيوة الدنيا واستعجلتم بها ونسيتم ما وعدكم الله
ورسوله ونقضتم العهود من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم الامثال
من قبل لعلكم تهتدون يا ايها الرسول قد انزلنا اليك ايات
بينات فيها من يتوفه مؤمنا ومن يتوله من بعدك يظهرون
الظلم فاعرض عنهم انهم معرضون وانا لهم محضرون
في يوم لا يغني عنهم شيئا ولا هم يرحمون ان لهم في جهنم

مقاما

مقاما عنه لا يعدلون فسبح باسم ربك وكن من الساجدين
ولقد ارسلنا موسى وهرون فبغوا على هرون لما
استخلف فصبر جميل فجعلنا منهم القردة والخنازير ولعناهم
الى يوم يبعثون فاصبر فسوف يبصرون ولقد اتيناك الحكم
كالذين من قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم وصيا لعلهم
يرجعون ومن يتول عن امري فاني مرجعه فليتمتع
بكفره قليلا فلا تسئل عن الناكثين يا ايها الرسول
جعلنا لك في اعناق الذين امنوا عهدا فخذه وكن من
الشاكرين ان عليا قانتا بالليل ساجدا يحذر الاخرة
ويرجو ثواب ربه قل هل يستوي الذين ظلموا وهم بعذابي
يعلمون سورة الولاية بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها
الذين امنوا امنوا بالنبي والولي اللذين بعثناهما يهديانكم
الى صراط مستقيم نبي وولي بعضهما من بعض وانا العليم
الخبير ان الذين يوفون بعهد الله لهم جنات النعيم فا
لذين اذا تليت عليهم اياتنا كانوا باياتنا مكذبين ان
لهم في جهنم مقاما عظيم اذا نودي لهم يوم القيامة اين الضالون
المكذبون للمرسلين ما خلفهم المرسلون الا بالحق وما

الشاهدين

كان الله لينظرهم الى اجل قريب وسبح بحمد ربك وعلى من

في المائدة يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك

في شان علي وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك

من الناس في الرعد انما انت منذر للعباد وعلي لكل قوم

في الشعراء وسيعلم الذين ظلموا آل محمد اي منقلب ينقلبون

في النساء ام يحسدون الناس على ما آتيهم الله من فضله

فقد آتينا آل ابراهيم وآل محمد الكتاب والحكمة وآتيناهم

ملكا عظيما في الصافات وقفوهم انهم مسئولون في ولاية علي

ابن ابي طالب ما لكم لا تناصرون في الزخرف فاما نذهبن بك فانا

منهم منتقمون بعلي ابن ابي طالب في طه ولقد عهدنا الى

ادم من قبل كلمات في محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين

وتسعة من ذرية الحسين فنسي فلم نجد له عزما في النجم

فاوحى الى عبده في علي ليلة المعراج ما اوحى في الاحزاب

في الاحزاب وكفى الله المؤمنين بعلي ابن ابي طالب

وكان الله قويا عزيزا

و در مطلع انوار ... و ایمان ... مصطفی

دوده‌ها اولاد ... بهشت ... مصطفی ... و ایمان ... مصطفی

در برگزیده خداوند ... طراز صفت ... ابد ... در خلعت

خاتم اولاد ... بدین ... شرف ... عالم ... مصطفی ... مرتبه ... از لی و ابد

محمد مصطفی ... خداوند ... مصطفی ... از الله ... وجود

مقرب بارگاه خداوند احد ... مصطفی ... جز ... مصطفی

خاتم اولاد ... فاتح ... علیه ... وجود ... مصطفی ... در دین

ممکنات ... اولیا ... آفتاب ... تابید است

مقرب ... خداوند ... منظور نظر حضرت ... سلاله

زمره ... [illegible]

گشته ... [illegible]

خلاق ... عالم ... محمد مصطفی

---

بسم الله الرحمن الرحیم

و ... اصلح لی ... و اجل ... الرحیم

عقده ... و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

بسم الله الرحمن الرحیم ... الحمد لله الذی ... عظمته ... و اشهد ان ... محمدا ... الی کافة الخلق

سید الانبیاء محمد که ز نبوت سزاوار است ... یوم الجزاء ... و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

نوازست محمد بتر یزدان ز اعلی ... محمد رحمة للعالمین

و یشهد ان علی ... و شیعه ... مصطفی ... صلوة

الاولیاء ... علی ... النصر ... صلوة

الاوصیاء علی ... و اولاده ... الائمه

سالار ... علیه ... و اهل بیت ... محمد مصطفی

و صلوات الله علیه و علی آله ... امت ... محمد مصطفی

نسخه ... تعالی ... علی ... امت ... تقرب ... مصطفی

سه ... و در غفاری ... در

اجمع ... علی ... و لا ... اجمعین

فَاِذَا آمِنَنِي فِي الدُّنْيَا اَخَفْتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاِذَا خَافَنِي فِي الدُّنْيَا

[illegible]

کتب معتبره مذکور است که در زمان بنی اسرائیل مردی بود که کارش این بود که
قبر مردم را میشکافت و کفن مرده را میدزدید پس یکبار از همسایگان
او بیمار شد و ترسید که بمیرد و آن مرد کفنش را بدزدد و او را عریان

[illegible]

کرفتی کفن ابا نمود و بیمار معانقه کرد تا آنکه کفن بهتری را ...
و چون آن بیمار مرد و او را دفن کردند نباش با خود گفت که ای

مرد

[illegible]

خاکستر را آنجانب ... بباد دهید و نصف دیگر را آنجانب دریا بباد دهید
گفتند چنین خواهیم کرد چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند در آن حال
حق تعالی بجوا فرمود که آنچه در تست جمع کن و بدریا فرمود آنچه در تست جمع کن

[illegible]

[illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible]

حضرت رسول خدا ... حاکم ... [illegible]

کدام یک از این سه ... [illegible]

و دو رکعت نماز بجای آورد و چون فارغ شد گفت خداوندا گفتم کرام که میدانی

و از عقاب تو ترسیدم و بنزد وصی پیغمبر تو آمدم و از او سؤال نمودم که مرا پاک

کند پس مرا مخیر گردانید در میان سه نوع از عذاب خداوندا من دشوارترا اختیار

[illegible] ... اختیار کردم ... [illegible]

[illegible] ... حضرت امیرالمؤمنین ... [illegible]

[illegible] ... عابد مشهور ... بنی اسرائیل ... [illegible]

عابد کرد و در را کوبید و گفت ای عابد مرا امشب پناه ده که در سرای تو شب روز

آورم عابد ابا نمود گفت بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان [illegible]

[illegible] ... حسن و جمال ... [illegible]

[illegible] ... چون زن ... [illegible]

[illegible] ... بنی اسرائیل ... [illegible]

عابد دست خود را میسوزانید چون بیامدند دستش تمام سوخته شده بود

و در حدیث دیگر وارد شده است که در بنی اسرائیل مردی بود زاهد و از اصحاب

[illegible]

و سخنان عابد را باو گفتند پادشاه چون این سخنان را شنید سر در پیش

انداخت و توفیق خدا او را یار و یاور گردید ... از دل بر کشید

[illegible] و فضل حق [illegible]
[illegible]

حدیث دیگر وارد شده است که زهد حضرت یحیی ؑ بمرتبه بود که به بیت المقدس
آمد و نظر کرد بعباد و رهبانان و احبار که پیراهنها از مو پوشیده‌اند و کلاهها از پشم
بر سر گذاشته‌اند و زنجیرها در گردن و در ستونهای مسجد بسته‌اند چون آنجماعت را مشاهده

[illegible] حضرت زکریا [illegible] بیت المقدس و عبادت خدا [illegible]

رفت و با عباد مشغول عبادت گردیدند تا آنکه پیراهن مو بدن شریفش را
خورد پس روزی نظر کرد به بدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست پس خطاب

الهی السلام

[illegible] وجلال خود [illegible] حضرت یحیی [illegible]
روی او مجروح [illegible] مجروح [illegible] فرزند [illegible]

سر در زیر پا انداخت یحیی گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی و گفتی که در میان بهشت
و دوزخ عقبه هست که نمیگذرد از آن عقبه مگر اشخاصی که بسیار گریه
کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند من چنین گفتم جهد و سعی کن در

[illegible]

این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا
این فرزند من است و این پاره دل اوست و تو از همه رحم کنندگان رحیم تری

[illegible] بعزت او موعظه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم [illegible] از غضب

[illegible] میکویند [illegible] از غضب [illegible]

[illegible] که از عسکران میکویند [illegible] و دران [illegible]

سال راه است عشق او و در آنجاه تا بو تها از آتش است و دران تا و تها

صند وقها و جامها و زنجیرها و علمها از آتش است چون بحری این را بشنید

سر بر داشت و فریاد بر آورد که وا غفلتا چه بسیار غافلیم از عسکران

[illegible]

دیدی گفت بلکه بحر را میخواهی گفت بلی گفت الحال او را در وادی عقبه

گذاشتم که پاهایش در آب دیده اش فرو رفته بود و سر بسوی آسمان بلند کرده

میگفت

میگفت بعزت تو ای مولای من از آب سرد گوارا نچشید تا منزل و مقام

خود را نزد تو به بینم پس چون مادر بحر بیامد و نظر بر بحر افتاد و بنزد یک

رفت

[illegible]

فی مطلبی چون این ندا بگوشش رسید بر خواست و گفت خداوندا [illegible]

فی در گذر بعزت تو سوگند که دیگر سایهٔ نطلبم مگر سایه بیت المقدس

و مادر بحر گفت [illegible]

[illegible]

آورده اند که هارون رشید را پسری بود بزیور صلاح و تقوی آراسته
و گوهر پاکش از صلب آن ناپاک چون مروارید از آب تلخ و شور
برخواسته فیض مجالست زهاد و عباد آن عصر دریافته بود و از تاثیر
صحبت ایشان روی دل از خواهش زخارف دنیوی پرداخته
طریقه پدر و ادر زوی سر و فخر را ترک گفته و خانه دل را از جاروب
اکامر از خس و خاشاک اندیشه پادشاهی رفته از جامه غری پاکی و شال
پوشیدی و چون رغبتش بار رنگ دیبا و اطلس بجوشیدی پوسته

[illegible]

خورد سال بزرگ بین در جواب گفت ای پدر عزت دنیا را دیدم
و ثمر نخل دولت بسیار چشیدم اکنون مرا گذار که چندی عزت عقبی جویم

و راه تحصیل سعادت الجهانی پویم که عزت دنیا فانی و ناپایدار
است و عزت آخرت باقی و برقرار است هارون قبول نکرده بود دیگر
خود اشاره کرد که ایالت مصر را بنام او نویسی که انرا بوی مفوض داشتیم
پسر گفت اگر دست از من باز ندار[ی] از تو خواهم گریخت هارون
گفت اگر جای گریخته حال من در مفارقت جهان خواهد گذشت پسر
گفت چون من از تو جدا شوم پسران دیگر داری که خاطر خود را با ایشان
تسلی ده اگر من از خالق خود جدا شوم ساز که او را بدل بلیت دم اکسی
بجای او نتوان بود گویند که آخر الامر از بد رجدا شد بجهره رفت
و از مال دنیا جز مصحفی با خود نبرد و در بصره خرد و ری کو رین و از
ایام جز شنبه کار نکردی و اجرت یک درهم گرفتی و در باقی

[illegible]

پرسیدم گفتند او غیر شنبه کار نمیکند و جز شنبه دیگر او را نتوان
دید آن کار خود را بتعویق انداختم چون روز شنبه شد
آمدم وی را باز مشغول بتلاوت قرآن دیدم سلام کردم و کار را بر
وی عرض کردم بهمان شرط بکار آمد او را بکار داشتم خود
از دور ملاحظه میکردم گویا از عالم غیب او را مدد میکردند چون
شب در آمد خواستم او را سه درهم دهم قبول نکرد و همان
اجرت معینی گرفته رفت شنبه سیم باز بطلب او رفتم او را
نیافتم از احوالش تفتیش کردم گفتند که سه روز است که در خرابه
بیداری خوابیده شخصی را اجرت دادم که مرا به نزد وی برد چون
بانجا رسیدم چون بانجا رسیدم دیدم که در خرابه بیداری خوابیده
و لفافه خشتی بر زیر سر نهاده و چه بیهوشی افتاده نزد او سلام کردم

[illegible]

است که او را قبول کنی پس بفضل و رحمت خود او را قبول
و از تقصیر او در گذر و چون مراد وفی کنی میبرد و زنبیل مرا بقبر کنی و
این مصحف و انگشتر مرا برگرفته نزد پدرم هارون الرشید بری و بگو
که دو پیر این از جوان غریبی و این پیغام مرا بوی و بگو که لا
تموتن علی غفلتک یعنی مبادا با این غفلتی که داری بمیری
این بگفت و جان بجان آفرین تسلیم نمود

جهان ای برادر نماند بکس ... دل اندر جهان آفرین بند و بس
چو آهنگ رفتن کند جان پاک ... چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

[illegible]

هر که در این ماه مبارک روزه داری را افطار دهد بهر حبّات که روزه دار را طعام داده است
در نامهٔ اعمال صد هزار نیکی است و هر گاه که روزه دار [illegible] باشد هر گاه که [illegible]
و بهشت را او واجب گردد بلکه خداوند پدر و مادر او را نیز بیامرزد
اگر چه مستحق جهنم باشند

[illegible] لاهل الزاد [illegible] الفضيحة [illegible]

عن مصابيح القلوب

[illegible] روى [illegible] المؤمنين [illegible]
[illegible] الضيف [illegible] ذلك البيت وان كان [illegible] الضيف [illegible]
[illegible] انه قال [illegible] وكتب [illegible] بكل لقمة [illegible] الضيف [illegible]
[illegible] اكرم الضيف [illegible] الطعام
[illegible] واعطاهم ثواب [illegible] في الجنة [illegible] الكرام [illegible] الطعام
[illegible] عن امير المؤمنين [illegible] لذة الكرام [illegible]
ولذة اللئام [illegible]

آورده اند که مردی از صحابه بود که هر که از خانه مهمان نبردی روزی رسول خدا
جوی [illegible] عرض کرد که یا رسول الله زنی دارم که اگر یکبار مهمان
[illegible]

چون [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] طعام [illegible]
[illegible] خانه [illegible] بیرون [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] خانه [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] طعام [illegible]
[illegible] خورد [illegible]
[illegible] خانه
بیرون رفت مرد گفت که هر آنچه تو وصف میکنی ندیدم پس هر دو [illegible]
بخدمت آن حضرت رفتند و واقعهٔ خود را با آن حضرت عرضه داشتند حضرت فرمود
[illegible]

دگفت ای طبیب بر بینی در دحق چیست مراد دوا بکن ان طبیب
ترس النبض ویرا در دست گرفت غلط نبود پس گفت ای درد
بر نشین که دوای وی ر دتو در نزد من الست پس ان درولیش بیشت
ان مرد مر ساغلام خود را گفت که این درویش را بخانه بر بگو که طعام نیکو
بسیار تند و این درولیش را سیر طعام کردانند انگه ان غلام درولیش را
بخانه ببرد و طعامی بوی خورانید تا سیر شد پس ان طبیب نزد امد درولیش
که از خانه بیرون امد گفت که ای درولیش بر نشین و خود بخانه داخل شد
دکیسه زر بیرون اورد و بوی داد و گفت این سبب دینار زر الست
بستان که این دوای درد تو الست ان درولیش زر را گرفت و دست
بدعا بر اورد و گفت الهیا مراد درد بود و دوا او به نزدیک این مرد.

[illegible]

# هذا اخبار رسول الله ص

الحمد لله القدیم الفاطر العظیم القوی القاهر العزیز الحکیم الذی تقدس ذاته
و تعالی صفاته اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله
چنین گفت شریف ابو البرکات احمد حسینی که این کتاب مشتمل است
بر اخبار رسول الله و بزرگان دین خدا و بدان معرفت و یقین و این
کتاب انواع بابها یاد کرده اند اراسته بکلام مجید حق جل جلاله
و حدیث رسول ع و سخن مشایخ رحمة الله علیه و سبب فارسی ساختن
این کتاب ان بود که افهام و ادراک عربیات قاصر دیدیم ایشان
در علم صادق پس این کتاب را اخبار رسول اسم نمودیم تا همگی از فایده ان
محروم نمانند و ما را دعای خیر کویند استعانت میخواهم بتوفیق خیر و عصمت
و معاش بدرجه خواهم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
فی
الذکر قال الله تعالی اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و
زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال عبد الله عباس
رضی الله عنه روایت میکند که رسول ع فرمود که چون روز قیامت شود
مردمان را بیاورند که مال از حرام جمع کرده باشند و بحرام نفقه کرده باشند
فرمان اید که ایشان را بدوزخ برند و مردمان دیگر را بیاورند که مال از
حلال جمع کرده باشند و بحلال نفقه کرده باشند فرمان اید که ایشان را بدارید
و با ایشان حساب کنند بهر درمی و بهر حبه که از کجا اورده اند و بکجا نفقه

کرده است انکه رسول ص فرموده که مثل دنیا همچنانست که کسی در تابستان گرم
بسایه درختی رود و لحظه سایه آن بیش نباشد پس سایه او را بگذارد و برود
و هم حضرت رسول در دعا این سخن دعا گفتی که الهی دنیا را از ما باز گردان
که آنحضرت را منع میکند لا بد هر که دنیا را دارد آخرت خواهد او را نباشد
عیسی پیغمبر علیه السلام گفته مثل دنیا همچنانکه کسی آب دریا خورد و هر چند
بیش خورد تشنه تر گردد تا بمیرد و انس مالک روایت کند که رسول فرمود
هر چند دنیا را طلب بیند حمت زیاده شود و برکت و شفقت خدا کمتر شود
و در قیامت بی بخرد مگر به بدترین قوم بدانکه لذتها و شهوتها هفت است
طعام و شراب و سماع و پوشش از ابریشم و نشستن بر مرکبها و بوهای خوش
و منکوحه بدانکه خوشترین سماع مغنا است و آن بزرگترین گناهان
است و نیکوترین پوشش حریر است و انهم از دهان کرم است و نیکوترین
مرکب استر است و آن از فضله و جانوری است و خوشترین بوها مشک است
وان از خون آهو است و خوشترین منکوحه زنانند و ایشان دامهای
شیطانند و ابودردا گفت عجب دارم از کسی که مرگ وی را میجوید و او
از مرگ غافل است و بفراخی میخندد و نداند که خدا تعالی از وی راضی
است یا نه و ابن عباس روایت میکند که رسول فرمود که دنیا ملعون است
و نیز هر چه در دنیا است الا بذکر عالم و متعلم ابراهیم ادهم رحمة الله
علیه گفت از رهبانی پرسیدم که این دنیا چیست و چگونه آفریده

شده



شده است گفت صفت پیره زنیست که سرش از کبر است و دلش از شادی و چشمانش
از شهوت و زبانش از غدارست و گوشهایش از فراشیت و پایهایش از حسد است
و کردنش از بندگی است و ناخونش از نا امیدی و ریسمانش از شهوتها است
که مردم را میفریبد و غره کند و باز دارد از طاعت حق سبحانه و نعم این احوال بها
هر شما بوی غره میشوید و از برای وی جنگ و خصومت میکنید با برادران و رسول ص
فرمود که روز قیامت دنیا را بیاورند با زینتهای تمام گوید خدایا مرا به پستترین
قومی از بندگان خود تا من نیز ضایع نباشم حق گوید تا که رضای من دران باشد از اینها
بیند کان خود پس نه آید که ایشان را در ان عالم غره کردی و از طاعت باز داشتی و
اندرون دوزخ کشیدی این ساعت میخواهی که با ایشان باشی اذهبی فکالا
هباء منثورا و نیز رسول ص فرمود که دنیا را کسی گرد کند که بعقل و بی
فهم باشد و لذت دنیا کسی طلبد که بی وفای معرفت بود زیرا که در دنیا همه جنگ
و خصومت و حسد و هوا و فتنه و آنکس که بدنیا مشغول شود بعلم و پند بی بود و در
حزرات از رسول ص که گفت هر که اغواتش بود اند رطاعت خدای تعالی و رای
رسول ص فرمود حسد روا نیست الا بعلم و کسیکه نداند سعی کند تا بیاموزد که حسد
بیفایده بود ندارد و علم که شریف است و صاحب حسد را شریف میکرداند زیرا
که بنی ادم همه از یک گوهرند و فخر ایشان بعلم است و فضل چنانچه شاعر گوید

فخر از دانش بود هر مرد را	خلایق را بمولا رهبر است
مردم جاهل عدو عالمند	عالم از جاهل بدانش بهتر است

ابن عباس روایت کند که رسول علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود فرماید
که بدوزخ برید دنیا را دنیا فریاد کند که کجا یند دوستان من و یاران من
تا با من حاضر شوند پس حق تعالی ندا کند که دوستان دنیا را بدوزخ فرستید
حتی آورده اند که مسلمه زاهد گفت پیش سلیمان پیغمبر رفتم چون چشم من
بکوشکها و ایوانها افتاد گفتم یا سلیمان نهایت در دنیا فراخ است کار لیکن
بعد از مرگ نیز بدین فراخی بودی سلیمان علیه السلام چون این بشنید بگریست گفت
ای مسلمه مرا پند ده گفتم یا امیر اگر در بیابان گرفتار شوی و تشنگی بر تو غالب
شود و کسی بیاید که آب فروشد شربت آب بچند خری گفت به نیمه مال
و مملکت خود گفتم چون باز خواهد از تو جدا شود و آمدنش بر تو دشوار شود
چند میدهی که ترا علاج کنند گفت آن نیمه مملکت گفتم یا امیر لعنت باد
بر این دنیا که بفروشی بشربت آبی بدهی که از تو جدا شود پس سلیمان علیه السلام زار
زار گریست گفت انشاء الله که حق سبحانه و تعالی ما را از شر این دنیا نگاه دارد
در خبر است که عیسی علیه السلام جایی میرفت سه تن با وی همراه بودند چون بزمین
شام رسیدند سه خشت زرین دیدند که بر سر راه می افتاده عیسی علیه السلام از آنجا
بگذشت آن سه کس طمع زر بایستادند و خشتها را بر گرفتند و برفتند تا
بنزدیک شهر رسیدند یکی را فرستادند که طعام بخرد و بیاورد تا بخورند
و این کس که فرستاده بودند بجهت طعام در راه فکر کرد با خود گفت که دریغ
که این دو خشت زرین ایشان ببرند چون طعام بخرید پاره زهر

از

گرفت در طعام کرد تا ایشان بخورند و بمیرند و خشتها وی را باشد و آن رفیقان
دیگر که منتظر طعام بودند اتفاق کردند که او باز آید او را بکشند تا این یک خشت
هم ایشان را باشد پس آمد و طعام بیاورد و در پیش ایشان بنهاد و ایشان
بر خاستند و آن مرد را بکشتند و چون طعام بخوردند ایشان نیز بمردند و خشتها
آنجا بماند چون عیسی علیه السلام دیگر بار مراجعت کرد ایشان را دید کشته شده و خشتها
آنجا مانده گفت لا بد دنیا با اهل خود چنین کند زید ابن ثابت روایت
کند که رسول علیه السلام فرمود هر کرا رغبت و همت بدنیا باشد حق سبحانه و تعالی
کارهای او را پراکنده گرداند و از دنیا هیچ چیز بوی نرسد الا آنچه بوی نوشته
باشند روزی انس مالک پیش رسول علیه السلام رفت و رسول را دید بر بالای
حصیری خفته و نشان حصیر بر پهلوی مبارک وی پدید آمده انس بگریست
رسول فرمود یا انس گریه چیست ترا انس گفت ای امروز پادشاهان
و مملکت کسری و قیصر روم بیادم آمد و آن نعمت و راحت که ایشان داشتند
و تو که رسول خدایی نشان حصیر در پهلوی مبارکت پدید آمده است
رسول فرمود که ایشان قومی بودند که راحت خویش در دنیا طلب کردند و ما
قومی هستیم که راحت ما باز داشتند که در آخرت بما دهند و ما در دنیا
بجهت طاعت حق آمده ایم نه بجهت راحت نفس باید که زاد آخرت و زاد مرگ
از زندگانی برداریم که این دنیا از بهر بندگی آفریده اند که در او طاعت
کنند والله اعلم جابر علیه الرحمة روایت کنند که رسول فرمود که حق

چهل شبانه روز

سبحانه و تعالی چون آدم ع و حوا را بدنیا فرستاد بوی گندم بشنیدند
بیهوش شدند و نیز روایت کنند جابر رض بودم در مجلس رسول ع که مردی پیش
رسول ع آمد نیکو روی و نیکو موی و پاکیزه و جامهای سفید پوشیده و گفت
السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود علیکم السلام یا اعرابی اعرابی گفت
یا رسول الله دنیا چیست رسول ع گفت دنیا چیزیست که خندیده و ملون و دام شیطان
و خلق بسیار درین دام گرفتار شده اند اعرابی گفت یا رسول الله آخرت چیست
گفت آخرت دو سرایست یکی بهشت و آن مأوای پیغمبران و صالحان و مؤمنان
است و یکی دوزخ و آن جای فرعونیان و کافران و ترسایان و جهودان
و ظالمان و منافقانست دلیل بکلام مجید که حق سبحانه و تعالی فرموده است
فریق فی الجنة و فریق فی السعیر گفت یا رسول الله هرگز خالی باشند
از آن قوم که گفتی گفت همیشه اهل بهشت از بهشت خالی نباشند و اهل دوزخ
از دوزخ خالی نباشند گفت یا رسول الله بهترین امت کدام اند گفت عالمان
و صالحان و متقیان گفت میانه دنیا و آخرة چند باشد گفت چندانکه
چشم بر هم زنی چون این سخن پرسید ناپدید شد رسول ع این برادر
جبرئیل بود آمده بود که شما را از دنیا باز دارد و آگاهی دهد با خبر در
خبر است که ابراهیم خلیل الله گفت خدای عز و جل مرا به سه چیز دوست
خود خواند اول آنکه کار خدا بخدا گذاشتم و کار بنده که بدیشی گرفتم دوم
آنکه هرگز چاشت و شام بی مهمان نبودم سیم آنکه هرگز غم دنیا
نخوردم

السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه
مراد از بطن ام ماهیة قابلیات جزئیه فاعلات و
مراد از صلب پدر در نظر اهل معرفت جزئیه و قابل الصور و مستفیض
حاصل آنکه فاعل الصور و مفیض الوجود [illegible] که ماده قبول جمیع ممکنات
[illegible] الماهیات ماهیة امکانات که [illegible] بخواهد که خلاف و تفاوت
با دوام الاحیات [illegible] وجودیت و [illegible] تفاوت بلکه از الله قابل
و اسما [illegible] حقیقت وجه و وجود [illegible] خلق [illegible] تفاوت [illegible] تکلف و فرشت
از الله فاعل و حق [illegible] صور ممکنات که همه از [illegible] و نور و ظلمت و کفر
وحی ات و [illegible] و نقصان و [illegible] و سعادت و شقاوت [illegible] قابل ات
و جهت [illegible] و [illegible] تعدد [illegible] بخواهد [illegible] بلکه از [illegible]
و ایمان و غیره [illegible] فاعلیت [illegible] صور ممکنات [illegible]
که [illegible] حکم [illegible] متعدد [illegible] صورت آن [illegible] که ام [illegible] اوات
و قابلیت [illegible] بخواهد [illegible] ماده [illegible] الله [illegible]
و تحقیق [illegible] متصف و متحقق [illegible] بخواهد [illegible] از ذات
و [illegible] از الله فاعل موصوف [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible]
[illegible]

آورده‌اند یحیی ابن معاذ گفت که حکمت از آسمان میبارد بر دل بنده چون باران
و اندر آن دل نبارد که چهار خصلت درو باشد اول دوستی دنیا دویم
اندوه و غم دنیا سیم برادر مسلم را حسد بردن چهارم دوستی جاه و منزلت
و حشمت دنیا چنین آورده‌اند که کعب الاحبار در توریة نوشته است که یا فرزند
ادم مرگ را فراموش مکنید که مرگ شما را فراموش نکرده است ای فرزند ادم روز
قیامت بسیار طاعت در ترازو سبک باشد و اندکی گناه در ترازو گرانست
طاعت حق بسیار کنید و گناه اندک ای فرزند ادم مرگ شربتیست که همه را
باید چشید ای فرزند ادم امید دراز بر خود مبندید بعمر کوتاه خویش روایت
کنند که در بنی اسرائیل مردی بود چون از دنیا میرفت و یرا هیچ نبود الا
برقعی و مشکی برای آب داشتی در وقت نزع وصیت با نزدیکان خود
که چون من از دنیا بیرون شوم این مشک و برقع را پیش پادشاه بنی
اسرائیل ببرید و بگوئید که فلان زاهد گفت که این را تو نیز بگیر تا در قیامت
حساب بس دهی که مرد دلیری و با خدا تعالی گستاخی زیرا که همه عالم ملکت
گرفته و این مال جمع کرده مگر پیش خدا تعالی تو حساب باز دهی که من طاقت
این مشک و برقع ندارم چون پیش پادشاه بردند و این حال یاد کردند
پادشاه سر در پیش انداخت و توفیق الهی در رسید فکر کرد و با خویشتن
گفت که آه فلان درویش با آنهمه طاعت و فضل طاقت این نداشت که این مشک
و برقع را حساب باز دهد پس من چگونه طاقت دارم که فردای قیامت با این همه

ای رنگکار

حسن غازی

کمرتبت نزد خدا بتع حساب باز دهم در زمان تاج از سر بینداخت و دیبا را
برکند و برقع را در پوشید و مملکت را بر جای خود بگذاشت و انمنک را
بدوش افکند و سقایی میکرد و اب بمردم میداد و طاعت حق سبح و تعا
بجا می اورد و نام ان پادشاه عشار ابن قیس رحمة الله بود روزی روی
به بیت المقدس نهاد و هم بران سیرت میبود تا وفات یافت روایت کنند
که حضرت خضر ع در زمین شام پیش پادشاه رفت و برا نصیحت کرد و گفت ای پادشاه
بدانکه من روز کاری در این شهر گذر کردم شهر را دیدم سخت بزرگ
و ابادان و خلق بسیار در وی پس غایب گشتم بعد از سیصد سال گذر
کردم دریایی دیدم سخت عظیم و بازرگان بکشتیها می امدند و میرفتند
و دیگر بار غایب شدم بعد از پانصد سال گذر کردم بیشه دیدم عظیم
و وحوش و طیور در انجا اشیان ساخته و مردمان در انجا شکار میکردند
دیگر بار غایب شدم و پانصد سال دیگر بگذشت بعد از ان گذر کردم بیشه
را سوخته و خشک شده دیدم و صحرا گشته و مردمان را دیدم در انجا زراعت
میکشتند و شهری بود و پادشاهی در ان شهر بود پس دیگر بار غایب شدم
و پانصد سال دیگر بگذشت بد انجا امدم و ترا می بینم بر تخت نشسته و بر سر
مملکت ساخته و شهری عظیم می بینم اکنون ترا نصیحت میکنم بیک بلندی
وخود را دریاب پادشاه گفت تو خضری گفت من خضرم پادشاه تاج و تخت
ترک کرد و مملکت را بجای بگذاشت و بعبادت حق مشغول گشت تا وفات
یافت

یافت در خبر است که هر که بنده بر کارها کوشش کند بهشت وی راست جفت
رسول ع فرمود که هر که مشتاق بهشت باشد بعمل خیر مشغول شود و با صالحان
هم نشین گردد و بدنیا مشغول نگردد رسول ع فرمود که اگر دنیا را نزد خدا تعالی
قیمت بودی بقدر برگ کاهی هیچ ظالم و کافر را ندادی و شربتی اب ندادی
زیرا که دنیا را بدشمنان خود میدهد که پیش وی قدری ندارد و الا بدوستان
خود دادی پس واجب کند عاقلان را که در همه احوال شاکر حق باشند و فرمان
حق برند رسول ع فرمود که زاهدترین بندگان خدا ان باشد که مرگ را
فراموش نکند و بکار سازی عقبا مشغول باشد و زینت دنیا را بجای
بگذارد که دنیا فانیست و باقی را اختیار کند فضل ابن عیاض گوید که کل معصیتها
در یک خانه کرده اند و کلید ان دوستی دنیا است حق تعا چون دنیا را از
باز دارد اندوهگین شود و نداند که خیر او در انست و چون حق تعالی دنیا را
فراخ گرداند شاد شود و نداند که مشغولی وی در انست که از طاعت حق
باز ماند انکه رسول ع این ایه برخواند ایحسبون انما نمدهم به من مال و
بنین نسارع لهم فی الخیرات و لا هم یشعرون در خبر است که
رسول ع فرمود که یا اباذر فرح یافتن بیکبار است و گرفتار شدن
بیکبار است رسول ع فرمود که اگر قوت سه روزه داری سنگین باری
گفت یکروزه پیش ندارم گفت سبکباری در خبر است که مردی پیش رسول ع

امد گفت یا رسول الله من چون دانم که برخیزم یا بر شر رسول صلعم فرمود هر آن
وقت که کار دنیا بر تو و نفس تو دشوار شود بدانکه برخیزی و هر آن وقت که آسان
شود بدانکه بر شری در خبر است که جبرئیل علیه السلام نوح نبی صلی الله علیه را گفت ای
آنکه تو دو سال تو از دیگر پیغمبران دراز تر است دنیا را چون دیدی گفت دنیا را
سرائی دیدم که دو در داشت از این در در آمدم و از آن در بیرون شدم
هیچ حلاوتی در وی ندیدم چنین بگرینند مردی گفت ای کاشکی مرا از بهشت چندان
جای دادندی که بران نشستمی و دیگر هیچ نخواستمی و درویشی دیگر گفت کاشکی
ترا طمع چندانکه بدنیا بودی که به بهشت داری چنین آورده اند که ابوذر
غفاری بر معاذ جبل بگذشت و بروی سلام نکرد معاذ جبل را سخت ناخوش آمد
و در حال پیش رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله ابوذر بر من بگذشت و سلام
نکرد ترسیدم که ای عذابی شان من نازل شد آنگاه رسول صلعم گفت یا اباذر
چرا بر معاذ جبل سلام نکردی گفت یا رسول الله وی را دیدم که آنکه از دنیا خراب
شده بود وی آبادان میکرد از بهر آن سلام نکردم رسول صلعم فرمود که هر که میخواهد
که زهد عیسی علیه السلام ببیند نگه کند بزهد ابوذر غفاری خواجه حسن بصری گفت
که روز قیامت زاهدان را با عیسی علیه السلام حشر کنند در خبر است که عیسی علیه السلام
روزی در راهی میرفت خواست تا لحظه آرام گیرد ابلیس لعین بروی گذر کرد گفت
یا عیسی دعوی زهد میکنی که من در دنیا هیچ ندارم این سنگ چیست که در زیر سر داری

مرا لابد نیز

مگر از دنیا نیست عیسی علیه السلام برخواست و آن سنگ را از زیر سر برگرفت
در روی انداخت ابلیس لعین گفت خوش تخفیف در خبر است که روزی عیسی علیه السلام
رنجور گشت از گرما در روز بود او را گفتند دستوری ده تا از بهر تو خانه
درست کنیم تا بنشینی و سرما و گرما از تو باز گردد گفت مرا هیچ حاجت بخانه
نیست پس مردم برای وی خانه درست کردند عیسی علیه السلام در آنخانه رفت و نظرش
در آنخانه افتاد گفت سبحان الله من از عادیان نیستم که از بهر من چنین مقام
درست کرده اند و مرا این چنین خانه نمیباید میباید که چون بنشینم
تنگ باشد و چون برخیزم سرم بسقف خانه رسد و چون بخوابم پهلوی
من بدیوارها باز نهاده بود مرا خانه نمیباید و بیرون آمد و تا وی بود
در هیچ خانه مقام نکرد تا آن وقت که وی را با آسمان بردند از کعب الاحبار
پرسیدند که زهد عیسی علیه السلام چگونه بود گفت پوشش وی پشمینه بودی و هرگز
نان گندم نخوردی و هرگز وی را خانه نبودی و هرگز بر روشنی چراغ
ننشستی و هرگز بوی خوش نبوئیدی و هرگز اندام او با اندام هیچ
زنی نرسیدی و هرگز آب سرد بلذت نخوردی از لذتها و از شهوتها
هیچ نکرده و هرگز با پادشاهان ننشستی مادام صحبت او هم نشینی وی درویشان
و ضعیفان بودی و پیوسته صایم الدهر و قایم اللیل بودی و از دنیا باندک
قوت قناعت کردی و چنین روایت کنند که زهد بر سه قسمت است
زهد عوام و زهد خواص و زهد عارف و زهد عوام آنستکه دست از حرام

بازدارد و زهد خواص آنستکه فضیلت بجای ارد و زهد عارف آنست
که دست از ما سوی الله کوتاه کند شیخ یحیی معاذ گفت که زهد عوام ان بود که
باشد تا خود را بر سر خلق فضیلت نهد و زهد خواص آنستکه دنیا را بر سر
خلق دور افکنند و باخرة میل دهد و زهد عارف آنستکه دنیا و اخرت
هردو را دور افکند و رضای حق طلب جوید در خبر است که بنده مومن چون
بدم مرگ رسد مقامی از بهشت بوی نمایند چون آنگاه اینها بلند
بدانند که دنیا بر مومنان زندانست و گناهکاران چون مرگ رسد
مقامی بعینه از دوزخ بدو نمایند و عقوبتها دوزخ که حال بدیشان بهشت
بنماید دانست که ترک دنیا بهترین نعمتهاست ابوذر غفاری گوید
که هر آنکس که حق تعالی ویرا کرامت داده باشد در وی پنج چیز باشد اول
آنکه در بلاها صابر باشد دوم آنکه زبان نگه دارد سیم آنکه باندک چیزی
از دنیا قناعت کند چهارم علمی که بدان راه خدا رود پنجم رفیقی که نا غیبت
باشد بکار اخرت و هر کرا حق تعالی دشمن دارد پنج چیز بوی دهد اول آنکه در بلا
ناصبور باشد دوم آنکه زبان وی بمعصیت و غیبت مشغول بود سیم آنکه در
دل وی دوستی دنیا بود چهارم آنکه تابع نفس و هوا بود پنجم رفیق که
بر باطل بود در خبر است که رسول علیه السلام گفت که شنیدم از جبرئیل علیه السلام که حق تعالی
میفرماید که هر بنده که باندک مایه از دنیا راضی شود منکه خداوندم باندک
طاعت از وی راضی شوم علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

باب دوم
فی طلب العلم قال الله تعالی والذین اوتوا العلم
درجات وقال رسول الله صلی الله علیه وآله من جاء فی طلب
الموت بطلب العلم لیحیی به الاسلام بینه وبین الانبیاء
درجة واحدة فی الجنة یعنی هر کرا مرگ فرا رسد و وی بطلب علم
مشغول شود و نیت آنکه احیای اسلام باد زنده کند در بهشت میان او و میان پیغمبران
یک درجه بود و هم چنین انس ابن مالک گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که یک
باب از علم اموختن بهتر است از آنکه کوه ابوقبیس زر کرده و آن را
بصدقه دهم و نیز رسول علیه السلام فرمود که هر که متعلم رود که علم بیاموزد بهر
قدمی که بر دارد حق تعالی طاعت یکساله بفرماید که در دیوان وی نویسند
و شهرستان در بهشت از برای وی بنا کنند و انس ابن مالک روایت کند
که هر آنکس که بدر سرای عالمی رود بطلب علم حق تعالی ثواب صد حج و صد
عمره و غزا بدهد و جان کندن بر وی آسان کند و نیز هم چنین انس
ابن مالک روایت کند که هر آنکه عالمان را گرامی دارد و برا بهشت
واجب شود و نیز گفت فضل متعلمان بر زاهدان و عابدان چنان باشد
که فضل آفتاب و ماه تاب دیگر ستارگان دیگر رسول علیه السلام گفت هر که در
روی عالم که عمل بعلم کند نظر کند همچنان باشد که در روی پیغمبران
نگاه کرده باشد بدلیل آنکه رسول علیه السلام گفت علم بهتر است از نماز و طاعت
کردن بجهل زیرا که علم طاعت را بصلاح آورد و جهل نماز و روزه را

تباه کند در خبر است که رسول ص فرمود که هر که یک باب علم بخواند و بیاموزد ویرا
بهتر است که هزار شب را بطاعت روز کند و هر شب هزار رکعت نماز بگذارد در
خبر است که روزی رسول ص نشسته بود و اصحاب از وی پرسیدند که یا رسول الله
چگوئی در حق کسیکه پیوسته بنماز مشغول باشد فرمود نماز طاعت بزرگ است پیش
حق تعالی گفتند یا رسول الله چگوئی در حق کسیکه پیوسته روزه دارد فرمود نیک است
پیوسته مهر برداشتن در روز قیامت اورا شادی باشد گفتند یا رسول الله
در حق کسیکه پیوسته به تسبیح باشد فرمود نیکو است یاد کردن حق جل جلاله و کار بزرگ است
گفتند یا رسول الله کدام طاعت فاضلتر است نزد خدای تعالی فرمود که بطلب علم
افضل عز وجل من کل طاعة فی الارض یعنی فاضلترین طاعت علم
اموختن است برضای خدا ابو سعید خدری روایت کند که رسول ص فرمود که
فاضل ترین عملها در روی زمین سه چیز است اول طلب کردن علم دوم طلب کردن
غزا سیم طلب کردن حلال حضرت رسول فرمود که چون یکی از امتان من بطلب علم
بیرون رود فرشتگان پرها بگسترانند تا متعلم قدم بر پر ایشان نهد و برود و مرغان
در هوا و ماهیان در دریا از بهر وی استغفار کنند و دعا کنند تا بجای
باز اید انس ابن مالک روایت کند که رسول ص فرمود که اطلبوا العلم
ولو بالصین انس روایت کند که رسول ص فرمود که چون سعادت و کرامت
با امتان من خواسته باشد نشان ان باشد که عالمی در میان ایشان بدید اید لقمان پسر خودرا
گفت ای پسر چون قومی را بینی که بمجلس علم نشسته باشند تو نیز بنشین که تورا

فایده

فایده بسیار باشد رسول فرمود که اگر بعد از وفات من عالمان نبودندی
امتان من در هلاکت افتادندی انکه گفت اخر الزمان خلق از جهل مشغول
شوند و از شفاعت من بری باشند و رسول ص فرمود که هر چیز را حصنی
است و حصن ایمان اسلام است و در خبر است که رسول ص فرمود که انکار دار
عالمان از جاهلان که الجاهلون لاهل العلم اعداء و جاهلان را تو
ده اورده اند که یکی بود که در بعضی کتبهای هندوستان یافته بود که در
هندوستان میوه است که مرده را زنده میکند طالبی بتعجب ماند فاضلی
طلب کردند بفرستاد تا همه میوه را طلب کند و بپاید ان مرد سالی مهلت
خواست و برفت و در کوههای هندوستان میگردید و میوه را پیدا نمود
و مرده زنده نمیشد بتعجب بماند سال بر امد و وعده نزدیک شد
پس قصد عالمان کرد و از ایشان پرسیدند که چگونه باشد جواب دادند
که مثلی است که حکمای هندوستان گفته اند انکه درخت عالم است و ان
میوه علم است و مرده جاهلانند علم عالمان مرده را زنده میکند و چون این
سخن بشنید باز پیش کسری امد و ویرا خبر داد از این معنی گفت چیزی بهتر است
و چیز از این نخواهد بودن در خبر است که قومی را خلاف افتاد در انکه بعضی
گفتند علم بهتر است و بعضی گفتند که مال بهتر است این را فتوی کردند
و بمکه فرستادند پیش عبد الله عباس که ابن عم رسول است جواب نوشت که علم
بهتر است زیرا که رسول ص فرمود که علم میراث پیغامبرانست و مال میراث

عالمان

فرعونیانست وظالمان وکافران وعلم مردرا نگاه دارد ومال مردرا در فتنه
می اندازد وعالمانرا روز قیامت ثواب دهند ومالدارانرا حساب کنند
اما عالم باید که بعلم کار کند که رسول ع فرمود که انکس که علم دارد وبران
کار نکند ویرا اعتقاد محنت است وانکه داند وبران کار کند بهشت
ویراست ابو دردا روایت کند که رسول ع فرمود که بیشترین حسرت در روز
قیامت سه طایفه راباشد اول کسیکه بنده دارد وبنده صالح باشد وخواجه
بی صلاح روز قیامت بنده را به بهشت برند وخواجه را بدوزخ دوم کسیکه
مال از حرام وخواه از حلال جمع کرده باشد وازان فایده بکسی نرسانیده صاحب
مال را بدوزخ برند ووارثانرا به بهشت سیم انکه عالم باشد ودیگران
از علم وی کار کنند وخود نکند روز قیامت عالم را بدوزخ برند وانکسانی
راکه بعلم او کار کرده باشند به بهشت حسرت ازین عظیم تر نباشد
در خبرست که رسول ع میفرماید که هرانکس که علم از برای چهار چیز اموزد
دوزخ یافت اول انکه علم اموزد تا تکبر برخلق نماید دوم انکه بسبب علم
مال جمع کنند سیم انکه باسفیهان برابری کنند چهارم انکه مردمان
بروی بنگرند خلیل ابن احمد رحمه الله علیه گوید که چهار گروه اند یکی انکه
داند وبداند که داند دوم انکه نداند که داند وبداند که نداند
رسول ع فرمود که زمانه در اید که نادانان فخر کنند بردانایان سهل
ابن عبدالله رحمه الله گفته مردم همه شل مرده اند الا عالمان بعلم وعاملان



ای بود وجود تو رایت ولطف منی
ان ناتنیه با علما بکن وبنه
زیرا که صحبت شفقت رسول مدبنه
مثل اگر عالما فقه اکرمه

همه غره شده اند الا مخلصان ومخلصان بر مخاطره عظیمند صورت رسول ع
الناس کلهم هالکون الا العالمون والعالمون کلهم هالکون
الا العاملون والعاملون کلهم هالکون الا المخلصون
والمخلصون علی خطر عظیم امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که عالم باید
بچند خصلت اراسته باشد اول بنصیحت وشفقت واهتمام وصبر
وحلم وتواضع ودست طمع از مال مردم کوتاه کردن ودرویش وتوانگر را
یکسان نگریستن ودایم نظر کردن در کتابهای خدای عزوجل ودر خانه
گشاده داشتن در خبرست که چند چیزست که بغایت زشت است اول
شرفا وردن وحب اوردن وحب ونسب پیدا کردن ومردمانرا بزنان
نسبت کردن وزنانرا بمردمان نسبت کردن وهم چنین زاهد که بسرای
یکی رود از برای دنیا وکاهلی کردن در عبادت نقل ابن عباس رحمه الله
گفت عالم که بدنیا راغب باشد وبمال حریص از صحبت وی دور شوید که
وی شمارا زیان دارد
فی مجالس الذکر قال الله تعالی
الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم وقال
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما جلس قط یذکرون
الله تعالی الا حفظهم الملائکة وغشیتهم الرحمة ونزلت علیهم السکینة
ابو سعید خدری رحمه الله روایت کند که رسول ع گفت که هیچ قومی نباشد
که بذکر خدای تعالی بمجلس علم نشسته باشد الا که فرشتگان بایشان

نثار کنند و حق تعالی ایشانرا با نواع کرامت مخصوص گرداند روایت است
از رسول علیه السلام که گفت خدایتعالی فرشتگانرا آفریده است و در دار دنیا میگردند
و هرجا که مجلس علم باشد و یا قومیکه بذکر حق مشغول باشند ببینند یکدیگر را
بانگ کنند که بیایید که حریفان خوش یافتیم بیایید و گرد برگرد ایشان
بنشینند چون این فرشتگان بر آسمان روند از حق تعالی ندا آید بدیشان
که بندگان من بچه مشغولند گویند بار خدا تو عالم تری که ایشان
چه میخواهند و بهشت طلب میکنند ندا آید که ای فرشتگان گواه باشید
که بهشت را برایشان مباح کردم و دوزخ را برایشان حرام کردم گواه باشید
گویند الهی قومی در میان ایشان بودند که نه بقصد شنیدن علم آمده بودند
و نیت ایشان چیز دیگر بود ندا آید که گواه باشید که ایشانرا نیز آمرزیدم
چون در آن مجلس بودند عفو کردم و هرکس که هم نشین عطار گردد او را
از آن نصیبی باشد و محفوظ و بهره مند گردد بیت   خدایا رحمتت دریای عام است
ازانجا قطرهٔ ما را تمام است   خداوندا تو ده درمان دردم   ترحم
کن بران رنگ زردم   شریف ابو البرکات رحمه الله گفت که هر آنکسی
که با اهل کرم و هر دم نشیند خدایتعالی او را اهل جز زیاده کند هر آنکسی که
با توانگران نشیند دوستی دنیا زیاده شود و هرکه با صالحان نشیند
دلش روشن شود و هرکه با پادشاهان نشیند دلش سیاه شود و تکبرش
زیاده شود و هرکه با کودکان نشیند بازی و مزاحش زیاده شود و هرکه
با منافقان

با منافقان نشیند غیبت و بهتانش زیاده شود و هرکه با مفتنان نشیند
دلیری او بر گناه زیاده شود و موجب تاخیر توبهٔ او شود و هرکه با عالمان نشیند
ادب و مقدار وی زیاده شود و طاعت وی قبول گردد و در حق وی عالی
بود بزرگان گفته اند که در سه جایگاه خفتن مکروه بود در مجلس علم و از
پس نماز بامداد و پیش از نماز خفتن و در سه جایگاه نهی است خندیدن از پس جنازه
و مجلس علم و در گورستان رسول علیه السلام فرمود که نگه کردن در سه چیز عبادت است
اول در قرآن دوم در مسجد سیم در روی عالمان و در روی پدر و مادر
نگریستن مردی گفت اگر عوام دنیا همه بندهٔ حق باشند من به بنده بودن
ایشان فخر ننمایم زیرا چه قیمت بود اکنون ای عاقل نظر کن که مردی بنده
خدای بود و عوام را به بندگی نمی پذیرد جبار عالم جل جلاله ایشانرا کی پذیرد
در خبر است که رسول علیه السلام گفت که هرکه عالمی را زیارت کند همچنان بود که مرا زیارت
کرده که العلماء ورثة الانبیاء و واجب است که همه کس بقدر ما یحتاج از
علم بیاموزد   در اخلاص و ترک ریا قال الله تعالی الا لله
الدین الخالص حاتم طائی روایت که رسول علیه السلام فرمود که چون روز قیامت
باشد خدای تعالی فرمان دهد که قومی را به بهشت برند و بوی بهشت بمشام
ایشان رسد نظر در قصرهای بهشت کنند و گوناگون کرامتها ببینند
از حق تعالی ندا آید که ایشانرا باز آرید و باز گردانید و بدوزخ برید که ایشانرا

در بهشت نصیبی نیست باز کردند عبرت تمام که خلق اولین و آخرین را بنموده
باشد ایشان گویند الهی ما را بدوزخ خواستی فرستادن چرا بهشت بر ما عرضه
کردی ای رحیم تعالی ندا آید که شما گناه بزرگ کرده اید عیب خود پنهان کردید
و عیب مسلمانان را آشکارا کردید و درویشان را باز زدید و فرمان عالمان
نبردید اکنون ماوای شما دوزخ است بچشانم شما را عذاب سخت در خبر است
که رسول صلعم فرمود که میترسم از امتان خویش از شرک کوچک که آن بدترین
گناه است گفتند یا رسول الله شرک کوچک کدام است گفت ریا که مردان را
حضرت جل جلاله ندا کند که شما را از رحمت من هیچ نصیبی نیست و خلق آخر
الزمان بیشتر از این قوم باشند امیر المومنین علیه السلام روایت کند که رسول صلعم
فرمود بسیاری از روزه داران که بجز گرسنگی و تشنگی ایشان را فایده نبود
و بسا شب نماز کنان که ایشان را بجز بیخوابی بهره نباشد زیرا که ریا بود و حق
جل جلاله طاعت ریا را قبول نکند و نپذیرد و بعضی علما گفته اند که مثل کسی
که طاعت و عبادت بریا کند هم چنان باشد که کیسه پر از ریگ دارد
و در بازار شود و مردمان گویند که این چیست او گوید که این زر است
و چون بدانند که خلاف است بر آن افسوس کنند و آن ریگ بر او هیچ کار
نیاید و طاعت ریا همان مثل دارد در خبر است که رسول صلعم فرمود که کرام
الکاتبین بکردار بندگان گواه باشند چون بنده طاعتی با ایمان آراسته

ادزه

بروزه و نماز روز گواه و حج باشد فرشتگان این طاعت را عظیم دانند و تعظیم
میبرند تا آنجا که خدای تعالی امر کرده است پس حق تعالی گوید که ای فرشتگان باز
گردید و آن عمل و طاعت را بر وی زنید که من آن خدایم که نهان و آشکارا را
میدانم و می بینم که در این طاعت ایشان اخلاص نیست و مقبول نه آنکه
رسول صلعم فرمود که پرستید حق تعالی را و طاعت وی با اخلاص کنید که طاعت
بریا خداوند ترا بدوزخ برد و هم چنین کرام الکاتبین طاعت بنده که با اخلاص
بود بردارند و ببرند بآنجا که خداوند حکم کرده است پس ندا آید که نام بنده
من در علیین بنویسید که این عمل بنده با اخلاص بوده است و برضای من
کرده و هر طاعت که ریا در او بود اگرچه ریا قلیل باشد اصلا قبول نبود قوله تعالی
وان تک حسنة یضاعفها در خبر است که رسول صلعم اصحاب را بچهار چیز
وصیت کرد اول فرمان حق تعالی بردن چنانچه فرموده است دوم طلب کردن
برضای حق تعالی سیم قوت حاصل کردن از حلال چهارم سلام بر مسلمانان
کردن که طاعت چهل ساله را حبط میکند امیر المومنین علیه السلام روایت کند
که رسول صلعم فرمود که چون روز قیامت بود قاضی خدای تعالی بود خلق اولین
و آخرین جمع کنند و چند گروه را پیش از همه گروه حساب کنند اول
قران خوانان را بیاورند و از حق تعالی ندا آید که ای قران خوانان بدان
قران که یاد داشتید چه عمل کردید گویند الهی شب و روز قران
خواندیم و کار بر آن کردیم از حق تعالی ندا آید که مراد شما آن بود که مردمان

گویند ملا مرد قرآن‌خوان است آنچه مراد شما بود یافتید در دنیا و غازیان
بیبیارند که در غزا کشته شوند از حق تعالی ندا آید که تو بچه سبب کشته شدی گوید
الهی از بهر رضای تو بغزای کافران رفتیم و کشته شدیم از خداوند ندا
آید که دروغ میگوئید مراد شما مردی دلیری و پهلوانی بود پس آنچه مراد شما
بود یافتید در دنیا پس توانگران را بیاورند از حق ندا آید که چه کردید با بندگان
بدان مال که بشما دادم گویند که مسکینان بنواختیم و یتیمان را طعام دادیم
ندا آید که مراد شما از اینها آن بود که گویند شما مردمان سخا و کرم دارید
آنچه مراد شما بود یافتید در دنیا و چون طلب نیکنامی در دنیا کردید امروز از ثواب
محروم مانید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که این گروه که ذکر کرده شد بدوزخ بروند پس شما
باید که همه طاعت باخلاص کنید و بریا برای خلق مکنید تا رنج شما هباء منثورا نشود
در خبر است که رسول علیه الصلوة والسلام و امیرالمؤمنین علی در مسجد نشسته بودند شخصی بیامد
و دو رکعت نماز بگذارد در رکوع و سجود شرایط تمام بجای آورد و بیرون رفت
پس مردی دیگر بیامد و دو رکعت نماز گذارد بسبکی و از خدای تعالی رحمت خواست
و بیرون رفت پس امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله آن مرد اولین نماز نیکو کرد یا مرد
آخرین رسول علیه السلام گفت آن مرد اولین که نماز کرد نا مقبولست و نماز مرد آخرین مقبول
است نزد خدای تعالی گفت صدق یا رسول الله چون است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آن مرد
اولین بریای ما کرد و آن مرد آخرین برای خدا کرد عبدالله عباس رضی الله عنهما روایت کند
از رسول علیه السلام که چون سبحانه و تعالی بهشت را بیافرید فرمان داد که سخن بگو بهشت
گفت

گفت که من حرامم بر ظالمان و کافران و بخیلان و منافقان و دروغ‌گویان
و فتنه‌انگیزان اولئك علیهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعین
شیخ جنید رحمه الله گفت من اخلاص را از مزینی آموختم که مجاور کعبه بودم و
موی سرم دراز شده بود مزینی که موی سر دنیاداران را میتراشید پیش وی
رفتم و گفتم از برای خدا موی سرم را بتراش مزینی آن محتشم را رها کرد و موی
سر من بتراشید من نیت کردم که امروز هرچه مرا فتوح آید بوی دهم ناگاه
مردی را دیدم پیش من آمد و صره دینار پیش من نهاد و برفت چون باز
کردم پانصد دینار بود این کس که سرم تراشیده بود بوی دادم گفت شرم
نداری که تو گفتی از بهر خدا سرم بتراش اکنون این زر چیست که بمن میدهی
چون از بهر خدا گفتی من هیچ نستانم شیخ ابوذر واسطی رحمه گفت طاعت
بی اخلاص همچو آبگینه باشد که زود شکسته شود و باطل گردد ابوالقاسم
معشری گفت طاعت باخلاص آن بود که قصد بنده در آن بجز رضای خداوند
نبود شیخ شبلی رحمه الله روایت کند که گفت در بادیه میرفتم جوانی را دیدم
جامه کهنه پوشیده و عصا در دست میرفت من نیز در عقب وی برفتم کوهی
در پیش آمد جوان بانگشت اشارت کرد کوه از میان بدو نیم شد جوان در
رفت کوه بهم آمد متعجب بماندم و تفکر میکردم هاتفی آواز داد که یا شبلی
تفکر چیست گفتم این جوان منزلت بچه چیز یافت ندا آمد که نیت
درست و طاعت باخلاص آورده اند که شیخ بغدادی وعظ میگفت

مردي برخواست وكفت اي مجلسيان بشما حاجتي دارم كيست كه روا كند كفتند
چه حاجت داري كفت هزار درهم ميخواهم كسي جواب نكفت چون بخانه
امد مردي بود عمر محمد خانه بندي كفت برخاستم دو هزار درهم بركرفتم وكفتم
اي فلان امروز سؤال كردي وكسي چيزي نداد بكير اين هزار درهم بشرط انكه با
كسي نكوئي واكر بكوئي بازستانم كفت بدين شرط بپذيرفتم روز ديكر بمجلس
رفتم برخواست وكفت اي مجلسيان ديروز از شما هزار درهم خواستم هيچ
كس جواب نداد يكي از دوستان خداي هزار درهم بمن داد پس
كفت اكر بكويم كه چه كس بود چه زيان وچه ضرر بعمر رسد كه صد هزار رحمت
بوي عمر محمد كفت بمن سخت دشوار امد كه حال مرا فاش كرد ومن ان
زر را براي ان داده بودم كه كس نداند برخواستم وپيش وي رفتم ودامنش را
كرفتم وكفتم زينهار ان زر را از پدرم در ديده بودم وبشما دادم اكنون
تو بكفتي وپدرم دانست وزر را ميخواهد باز ده كفت صبر كن تا بخانه روم
بدهم كفتم لا والله تورا نكذارم تا زر ندهي پس كس بخانه فرستاد وان
زر را بياورد وبمن داد پس او چون بخانه رفت من زر را بركرفتم وبدر خانه
وي رفتم ودر زدم كفتند كيست كفتم منم عمر كفت اي بحرمت چيزي ديكر
مانده است كه بستاني كفتم در را باز كن در را باز كرد رفتم وكفتم اي مرد
ميان من وتو شرطي رفته بود كه بكس نكوئي چون تو بكفتي من نيز از
بهان زر باز كرفتم اكنون بدانكه اين زر از من بهبت نه از پدرم بستان
بشرط انكه ديكر باره بكسي نكوئي وي قبول كرد ومن زر بدو دادم وبيرون

امدم

امد بعد از ان با هيچكس نكفت مردان دين وخداوندان يقين چنين بوده اند والله
اعلم بالصواب

## في ذكر الموت وشدته

قال الله تعالى وجاءت
سكرة الموت بالحق انس بن مالك روايت كند كه رسول عم فرمود كه حال بنده
در حال مرك وجان كندن بود اعضاها با يكديكر سلام كنند ويكديكر را وداع
كنند كه از يكديكر جدا خواهيم شدن ودر خاك تيره بخواهيم ريزيد ونيز روايت
كنند كه رسول عم فرمود كه مرك مؤمنان ودشواريش چندان بود كه كسي سيصد بار
شمشير بروي زند انكه رسول عم فرمود لو يعلم البهائم من الموت ما
يعلم ابن ادم ما اكلتم لحما سمينا يعني اكر بهايم انقدر از مرك دانستي
كه ادم دانستي هركز كوشت فربه نخوردي ونيز روايت كنند كه رسول عم فرمود
كه مرك را بسيار ياد كنيد كه هيچ بنده نباشد كه مرك را ياد كند الا كه
زندكاني بروي تلخ شود ودلش از دنيا سرد شود شيخ سفيان
ثوري روايت كنند كه هر وقت كه مرك را ياد كردم تا چند روز هيچ كس
از صحبتم منفعتي نتوانستي يافت اورده اند هر انكس كه مرك كنند پيوسته
سه چيز ويرا كرامت كنند اول بزودي ويرا توبه كرامت كنند دوم انكه
دلش بقناعت راضي شود سيم حرص عبادت او زياده شود وهر كه فراموش
كند اورا سه چيز عقوبت كنند اول تاخير توبه دوم انكه بقناعت رضا
نشود سيم انكه بعبادت اشتغال ننمايد حكايت اورده اند كه از ابرار

زنی بود حامله وضع حمل شد مزدور خود را کفت برو آتش بیاور مزدور
از خانه بیرون امد مردی را دید بر در خانه نشسته از مزدور رسید که این
زن چه زاییده است کفت دختر کفت این دختر زنی بود زانیه که بسیار
مردم باوی جماع کنند و اخر زن تو شود و مرگش عنکبوت بود ان مزدور دلتنگ
شد و فرصت جست وکارد برکرفت و شکم دختر را بشکافت و در کشتی نشست
و بکریخت مادر دختر خبر یافت مردم را بخواند و شکم دختر را دوخت و زخم
کارد سلیم دختر نیک شد و چون بزرگ شد بغایت صاحب جمال بود و لیکن
مفسده بود فساد وی ظاهر شد وی را از شهر بیرون کردند و در کشتی بنشست
و در ساحل بحر افتاد و بشهری رسید و مفسدی میکرد و ان مزدور هم در ان
شهر بود و مال بسیار جمع کرده بود و بازرگانی میکرد و خاست که زن بخواهد
زن را دید بروی عاشق شد وی را بخواست و هیچ باهم یکر بودند زن
مستوره شد روزی مرد و زن نشسته بودند و سرکذشت خود بیان میکفتند
مرد کفت در فلان شهر بودم و مزدور زنی بودم و قصه چنانکه بود باوی
بکفت زن کفت ای مرد راست کفتی من اندخترم با وشکم باوی نمود پس
کفت از قضا نتوان کریخت اکنون بدانکه مرگ تو به عنکبوت خواهد بود
و مرد با زن خوش بود چنانکه کوشک عظیم از بهر وی بساخت و زن در
انجا بود روزی با شوهر خود نشسته بود نظر کرد عنکبوتی را دید که بر دیوار
ازو

میرفت مرد کفت ای زن مرگ تو بدین خواهد بود کفت پیش از انکه وی
مرا بکشد من وی را بکشم پس برخواست و یک نی در ار بشد واو را
بجنبانید و بیفتاد و انکشت پای وی را بکزید و سیاه شد و بدان بمرد
و دلیل این قول صحاح زدند و لو کنتم فی بروج مشیدة فاعتبروا یا اولی
الابصار فی ذکر موت الصالحین قال الله تعالی الذین
تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا
الجنة بما کنتم تعملون انها که در دنیا طاعت حق کرده باشند
و به رسول ایمان اورده و در ایمان صادق و کافی و بر طریق علی و ال او
بعد در وقت مرگ فرشتکان بیایند و وی را بشارت دهند که لا
تخافوا و لا تحزنوا بدانکه این بشارت بوقت مرگ نیکو مر بود مومنان را
و مخلصان را و تایبان را و زاهدان را و عالمان را پس بدانکه هر که بشارت
دارد باید که از خواب غفلت بیدار شود و دنیا را بقناعت بسر ارد و
در کار خیر تعجیل کند و از همه معصیتها بپرهیزد انس مالک روایت کند
که رسول علیه السلام فرمود الموت راحة المؤمن ذو النون مصری را کفتند چه
ارزو داری کفت اینکه پیش از مرگ او را بشناسم اگر یک لحظه باشد
نقل است که چون شیخ سهل ابن عبدالله تستری وفات یافت جنازه وی را
سخصی بدید در حال ایمان اورد و مسلمان شد از وی پرسیدند که
چون بود کفت چون جنازه شیخ را برداشتند فرشتکان اسمان میبایند

وخود را بر جنازه شیخ میمالیدند توفیق الهی در رسید وایمان روزی وی
کرد وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب نقلست که
درویشی نزد شیخ سهل عبدالله رفت وگفت یا شیخ هیچ جای پاک هست که در انجا
بتوان مرد گفت انجا که چشمه پاکست درویش انجا رفت ووضو تازه کرد وچند
رکعت نماز بگذارد وبخفت ودست وپا دراز کرد وجان بحق تسلیم کرد نقلست
که شیخ سهل اصفهانی اصحاب خویش را گفت شما پندارید که من چنان میرم که چون دیگران
بیمار شوند روز عیادت بانگ کنند بگویند یا علی گویم لبیک واز پای درافتم و
بمیرم چند روز بر آمد در راهی میرفت بانگ کرد گفت لبیک واز پای درافتاد وجان
بحق تسلیم کرد الهی همه را توفیق رفیق گردان والله اعلم بالصواب

فی عذاب القبر قال الله تعالی ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
امیرالمؤمنین عمر روایت کند که رسول ع فرمود که گور اولین منزل از منزلهای آخرتست
که از گور آسان برست آنچه پس از گورست آسانتر بود انس بن مالک روایت
کند که روزی یکی از انصاریان وفات یافته بود جماعت اصحاب رسول ع بجهت
رسول برفتیم تا بروی نماز گذاریم چون از نماز فارغ شدیم هنوز لحد تمام
پدید نیامده بود که حضرت رسول ع بنشست ما نیز بنشستیم در صفت او
رسول ساعتی بخود فرو رفت پس سر برداشت وگفت نعوذ بالله من عذاب القبر
فرمود از خدا بترسید فریاد خواهید از عذاب قبر پس گفت چون بنده مؤمن
در سکرات موت افتد فرشتگان رحمت بیایند پیش وی رویها ی کنند

چون

همچون ماه شب چهارده وچون آفتاب تابان وکفن وحنوطی آورده باشند
پس ملک الموت بیاید وبالای بالین وی بنشیند وبجان گوید ای جان پاک
وپاکیزه بیرون آی وبرحمت وکرامت شو انکه رسول ع فرمود که جان
از اندام بیرون شود وبرحمت خدای همچون قطرات آبی از سنگ
بیرون آید فرشتگان در ساعت آنجان را از ملک الموت بستانند
ودران کفن وحنوط پیچند واز آنجا بوی خوشی آید همچون بوی مشک
وجان آن مؤمن را بعزیزترین عزت ببرند ونیکوترین نام او را بخوانند
وبهر آسمان برند در آسمان گشوده شود وفرشتگان باستقبال جان
مؤمن آیند وآنجان را ببرند تا آسمان ارحم ندا آید که نام وی در علیین
بنویسید وروح وی را در زمین برید تا با جسد آید ودو ملک آیند بگور
وی وگویند من ربک وما دینک وما امامک گوید الله ربی ومحمد نبی
والاسلام دینی وعلی امامی والکعبه قبلتی والقران کتابی چون بنده
این گویا شود حق تعالی ندا آید که او راست میگوید او را لباس بهشت درپوشانید
ودری از بهشت بر قبر وی بگشایید آنکه رسول ع گفت که گور مؤمن چندان
فراخ شود که تا چشم کار کند پس رسول ع فرمود که چون بنده کافر بدم سکرات
موت رسد حق سبحانه وتعالی فرشتگان عذاب را بفرستد سیاه روی وازرق
چشم دبابشان بلاسهای آتشین باشد که از دوزخ آورده باشند بیایند وبنشینند

چندانکه چشم کار کند انکه ملک الموت اید و کوید ای جان پلید و گندیده
بیرون ای بسخط ولعنت ان جان کافر را بیرون کشد و رکهای وی پاره پاره
شود از صعبی کشیدن جان پس فرشتگان عذاب بیایند و ان جان را از دست
ملک الموت بستانند و در پلاسهای اتشین بپیچند و بوی گند از انجان
پیدا شود چنانکه همه فرشتگان در رنج باشند و بزشت ترین نام او را
بخوانند و بهر اسمانیکه مرسند در اسمان را بر وی به بندند انکه رسول
این ایه برخواند که لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون
الجنة انکه از حق تعالی ندا اید که نام وی در سجین نویسید انکه رسول این ایه
خواند ومن یشرك بالله فكانما خر من السماء فتخطفه
الطیر او تهوی به الریح فی مكان سحیق پس جان به تن وی باید
که منکر و نکیر بیایند و کویند من ربك وما دینك الی اخره وی کنگ و
لال شود و هیچ نتوان گفتن پس منادی ندا کند که وی را فراش اتشین در
پوشید و دری از دوزخ بر قبر وی بگشایید تا گرمی و سموم دوزخ بر
وی رسد و گور وی تنگ باشد پهلوهای او بر یکدیگر بگذرد و در عذاب
و محنت مبتلا باشد تا روز قیامت شریف ابو البرکات گفت هر کسی خواهد
که از عذاب گور ایمن باشد چهار چیز بجای اورد و از چهار چیز دور باشد اول
هیچ وقت نماز پیوسته بجماعت نگاه دارد دوم صدقات دهد سیم قران
خواند چهارم ذکر بسیار کوید و ان چهار که از وی بپرهیزد اول دروغ گفتن

دوم

دوم سخن چینی کردن سیم از بول و نجاست پرهیز کردن چهارم ظلم کردن
رسول علیه السلام فرمود که هر که یاد حق بسیار کند گور وی روضه شود از روضهای بهشت
و هر که از یاد حق غافل بود قبر وی حفره بود از حفرهای دوزخ عبد الحمید رحمة الله
روایت کند که پیش عبد الله نشسته بودم قومی نزد وی امدند و گفتند
ما بحج میرفتیم چون بفلان جایگاه رسیدیم انجا لحدی دیدیم پر مار و کژدم
بود اکنون پیش تو امدیم تا چه فرمایید گفت بروید و وی را در گوری زان
گور دفن کنید که وی خیانت کرده است واگر جمله زمین بکنید پر مار
و کژدم شود برفتند و چنین کردند چون باز امدند از اهل وی پرسیدند
که شوهر تو چه عمل داشت گفتند خرید و فروخت کردی و بجای گندم
چیزهای دیگر در گندم کردی و فروختی ابن عباس روایت کند که مردی
بود در مدینه خواهرش وفات یافت وی را دفن کردند چون بخانه امدند از
فراق خواهر طاقت نداشت برفت و سر گور وی را باز کرد تا خواهر را ببیند
چون لحد باز کرد قبر وی را پر اتش دید بترسید و خشت باز کرده را بجای
خود نهاد و برامد و خاک بر قبر ریخت و چون بخانه امد مادرش را پرسید
که خواهرم در زندگی چه طریق داشتی گفت ای پسر نماز تقصیر کردی و اگر
کردی بی وقت کردی و شبها بدر خانها رفتی و گوش داشتی تا ایشان
چه میگویند و بیامدی و باز گفتی اری عذاب قبر از این بوده است در خبر است
که هر کسی که در شب ادینه در خاک رود حق تعالی عذاب قبر از وی بردارد والسلام

حکایت چنین اورده اند که روزی عیسی ع بدهی ویرانی بگذشت
از دههای بنی اسرائیل گفت الهی این ده ویران کجا بیند انها که درو نشسته
بودند وتورا اباد داشتندی خداوند فرمان داد تا الخرابه جواب داد
وگفت رفتند ومردند و گونه هرگز نبودندی عیسی ع از انجا گذشت قبری بر سر
راه جدا از قبرهای دیگر دید عیسی ع گفت بار خدایا فرمان ده صاحب این قبر را
تا با من سخن گوید خدای تع فرمان داد دستی بی کف وقدمی بی ساق از ان
قبر برون امد گفت ای پیغمبر خدا چه پرسی ما جواب دهم عیسی ع گفت اندامهای
دیگرت کو گفت بدانکه امروز چهل سال است که مرده ام درین ساعت خطاب
امد که عیسی پیغمبر را جواب ده گفتم جانم را با تن مغفرت که طاقت جان
کندن ندارم عیسی ع فرمود که در دنیا چه کار میکردی گفت هیزم حمال بودم
روزی پشته هیزم از انکسی برگرفتم وباوی ببردم خلالی از ان هیزم
برگرفتم وبشکستم ودر دندان کردم وبینداختم چون از دنیا رفتم
حق سبحانه وتع بسبب همان خلالی چهل سال است که مرا عذاب میکند
واهل قبرستان ملامتم میکنند عیسی ع دعا کرد حق سبحانه وتع اورا ازاد
کرد رسول صلعم فرمود هرکه بقبرستان بگذرد واز بهر ایشان دعا نکند با هم
خود خیانت کرده باشد وهم با ایشان اورده که عیسی ع بر دهی
شام گذر کرد وبقبرستان رسید قبری را دید که دود سیاه از ان انجا بر
می اید دو رکعت نماز بگذارد وگفت الهی صاحب این قبر را فرمان ده

تا زنده

تا زنده شود پس حق تع فرمان داد تا ان قبر شکافته شد زنی از ان قبر بر آمد
از سر تا پای وی اتش گرفته بود عیسی ع از هیبت ان بترسید ودر سجود
افتاد پس ندا امد که ای پیغمبر خدا بپرس هرچه میخواهی بپرسید جواب
داد که یا عیسی ع زنی بوده ام از بنی اسرائیل روزه دار ونمازگذار ومشهوره
چنانکه در بنی اسرائیل هم چون من زنی دیگر نبود پس گفت چه گرفتاری
گفت یا رسول الله در خانه من گربه بود روزی چیزی بزیان اورده بود
ومن اورا ریسمان در گردن کردم ودر خانه را استوار کردم ووی را میزدم تا بمرد
وی را بدر افکندم وچون از دنیا رحلت نمودم فرمان امد که این زن را بگیرید
واندر قبر وی اتش زنید که این غافل است وافریده خدا را کشته است
یا پیغمبر خدا گناه من این بوده است وامروز هشتاد سال است که اندر
اتش گرفتارم اکنون زنهار مرا از خدا تع درخواه عیسی ع زار زار
بگریست وگفت سبحانا اگر چون خشم کنی حاکمی وچون رحمت کنی
توانائی الهی وی را عفو کن خدای عز وجل دعای وی را اجابت
کرد وزن را بیامرزید وعفو فرمود والحمد لله علی کل حال

در هول قیامت قال الله تع یا ایها الناس
اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم در خبر است
که چون رسول ص فرمود که چون روز قیامت شود دوست دوست خود را
یاد کند اول نزدیک ترازو آیند تا بدانند که سنگینی بار است

یا سبکبار دوم انکه نامها پران اید تا بدانند که نامه وی بدست راست
میدهند یا بدست چپ سیم در انوقت که ان کزدم بدید اید و کوید من موکلم
بران بندکان که بر خدا بعز و جل شرکت اورده اند و بر انکسان که بروز قیامت
ایمان نداشته باشند حق سبحانه فرمان دهد ان کزدم را تا ایشانرا بر چینند
و بدوزخ برد انکه رسول کفت که صراط بر سر دوزخ کشیده است باریکتر از
مو و تیزتر از شمشیر و مردمان بر سرش بکذرند بعضی افتند و خیزند و بعضی در دوزخ
افتند چون باران که از اسمان بزمین اید و دلیل این قول خدا است و ان
منکم الا واردها ابو سعید خدری روایت کند که رسول صلعم فرمود که پیش
زین کسی که از صراط بکذرند امتان من باشند و فرشتکان بر صراط ایستاده
باشند و از بهر امتان من دعا کنند که الهی صراط باریک را بر امتان محمد صلعم
فراخ کردان چون پیغمبر و اصحاب وی با جان وی بکذرند از صراط در انوقت کویند
یا رب مادران و پدران و معلم ما کجا اند از بهر ایشان دعا و زاری کنند
سعید رحمة الله روایت کند که از عبد الله عباس پرسیدند که وصف قیامت
بکو کفت صفت قیامت عظیمتر از انست که بتوان کفت ولیکن شمه بکویم صراط
بر سر دوزخ کشیده است و سه هزار سال راه است هزار سر بالا و هزار سال
هموار و هزار سال نشیب و بر صراط از هفت چیز پرسند اکر ایمان داشته
باشد و با خلاص و ریا و شرک و عجب بنموده باشند نجاة یابد و اکر نه در
دوزخ افتد و در چهار جایکاه از روزه رمضان پرسند اکر چنانچه
شرطش

شرطش بجای اورده باشد نجات یابد و اکر نه در دوزخ افتد بدانکه
صراط حق است و ایمان بدان واجب است هر که ایمان ندارد ملحد و کافرست
و نیز روایت کنند که رسول فرمود که در کلام مجید حق سبحانه و تعالی میفرماید که
یوم تبدل الارض غیر الارض چون خداوند این زمین را بدل کند
خلقان کجا باشند کفت بر صراط و بروایتی دیکر چنانکه زمین را بدل کند خلقان
مرده باشند و بروایتی دیکر انست که اسرافیل خواهد که صور اخر بدمد فرمان
دهد تا این زمین را بر دارند و زمین سفید بکسترانند و از زمین از روی
واهن بود و افتاب را قوت دهد چنانکه از تابش افتاب زمین کل باشد و در از
از روز پنجاه هزار سال باشد قوله تعالی مقداره خمسین الف سنة
هم چنین روایت کنند که رسول صلعم فرمود که حق سبحانه و تعالی تا اسمانها و زمینها
بیافریده صور بدست اسرافیل داده است و در دم کرفته است و منتظر فرمان است تا کی
فرمان اید که در دمد و کرد بر کرد صور بعدد خلایق اسمان و زمین و جانوران
باشد حق سبحانه و تعالی فرمان دهد که بدمد چون اول بار بدمد هر چه در اسمان
و زمین باشند مدهوش شوند و متحیر کردند و لرزه در زمین افتد جوانان
پیر شوند و زنان حامله بار بنهند از ترس و هول و مردم چون مستان
باشند پس از رب العزة فرمان رسد که دوم بار صور دمد چنانکه حق سبحانه و تعالی
فرمود و نفخ فی الصور هر چه در اسمان و زمین باشند مرده شوند الا
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت پس حق سبحانه و تعالی ندا کند

که مانده است از خلقان ملک الموت گوید الهی تو عالمی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و این بندهٔ ضعیف فرمان اید که ملک الموت تو نیز بمیر که قول خلاف
نیست که کل نفس ذائقة الموت پس ملک الموت میان بهشت و دوزخ
اید و جان میدهد چنانکه بانگ کند که اگر خلق اولین و اخرین زنده بودندی
از هیبت بانگ او مرده گشتندی پس گوید که اگر دانستمی که جان دادن بدین
سختیست در وقت جان ستاندن مومنان مشفق بودمی این بگوید و بمیرد
و هیچکس از مخلوقات زنده نماند از حق تعالی ندا اید که کجا اند پادشاهان دنیا
داران و فرعونیان و جباران که دعوی ملک و مال میکردند که لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار پس خداوند فرمان دهد بر اسمان که بیارد چهل
شبانه روز چون باران بیارد تا از سر کوهها ده زرع اب بگذرد و انگه
بفرمان خدا عز و جل اسرافیل زنده شود و جمله خلایق سر برارند از قبر انگه رسول عم
فرمود که اول کسیکه سر از قبر بر دارد من باشم چون بر خیزم جبرئیل و میکائیل را
ببینم ایستاده و براق و حله اورده و گویند یا جبرئیل ما هذا الیوم گوید
یوم الحاقة و یوم القارعة انگه رسول ص گوید یا جبرئیل امتان من کجا اند
گوید هر کسی بقدر گناه خود در عرق افتاده اند پس رسول خدا خلایق را بیند
سر برهنه در یک جایگاه ایشان هفتاد سال بدارند و جگر بیند تا از زمان
که کم نماند و افتاب بر سر ایشان بدارند بقدر یک میل مغز ایشان
بجوشد و بعضی غرق باشد و روز قیامت کسی باشد تا سینه و کسی باشد تا بگردن

دیگری

دیگر کسی بقدر گناه در غرق باشند قیامت را هول عظیم باشد چنانچه فرشتگان
مقرب و پیغمبران مرسل از هول قیامت خبر داده اند پندارند هیچکسی نجات رستن
عبدالله عباس روایت کند که رسول ص فرمود که هر پیغمبر را دعائی بود در دنیا کجا بستند
دعای شفاعت خود گذاشته ام تا روز قیامت از بهر امتان خویش بخواهم
رسول عم فرمود که روز قیامت روز صعب است و جمله خلایق در مانده باشند
در عرصات خلایق قصد ادم صفی کنند چون پیش وی ایند و گویند یا ابو البشر
شفاعتی در کار ما کن ادم گوید من بغم خود در مانده ام که من خطائی کرده ام
مرا از ان سبب از بهشت بیرون کردند و لیکن شما را دلالت کنم بنبی کی که بوده
که اولین پیغمبر است یعنی نوح نبی ع پس ایشان پیش نوح روند گویند ای نوح ما را
شفاعت کن گوید من بحال خود در مانده ام که من در دنیا دعا کردم حق تعالی بدعای
من خلق را هلاک کرد بطوفان و لیکن شما را پیش ابراهیم ع باید رفت که
او خلیل خداست پس ایشان پیش ابراهیم ایند و گویند یا پیغمبر خدا ما را شفاعت
کن جواب دهد که من نیز در مانده ام که در دنیا سه سخن گفته ام از ان خجلت دارم
رسول گفت که یکی از ان سه سخن یکی انست که روز عید کافران بود و ورا گفتند
تو نیز با ما بیا گفت من بیمارم چون ایشان برفتند او در بتخانه رفت
و بتان را شکست و تیشه در گردن بت بزرگترین نهاد چون کافران
بیامدند گفتند این را که کرده است ابراهیم گفت این را بت بزرگ
کرده است سیم انکه ساره زن وی بود کافران از وی بخواستند

کفت خواهر من است انکه ابراهیم کوید شما را دلالت بر موسی کنم که او
کلیم است ایشان پیش موسی ایند کویند یا پیغمبر خدا ما را شفاعت کن
کوید من نیز در حال خود درمانده ام و بغم خویش مانده ام و پروای
دیگری ندارم ولیکن بدانید که کسی بضاعتی در کیسه دارد و مهر بر سرش
نهاده تا مادام که مهر برندارد بدان بضاعت نرسید شما بطلب محمد
مصطفی ص باید رفت که او خاتم انبیاست و کلید همه مشکلهاست و خدای
عز و جل کناهان اولین و اخرین او را امرزیده است انکه ایشان پیش رسول
روند رسول ع کوید که پیش من ایید و کویند اینکه این کار کار تست پس کمر
بر میان این کار بندد انکه رسول ع کفت بسجده روم و خداوند را ثنا کویم که هیچ
کس از مخلوقات نکفته باشد پس از حق ندا اید که سر بردار که مقصود تو را دانسته ام
شفاعت کن که قبول است پس سر بردارم و شفاعت کنم هر کسی را که در کفتن
کلمه لا اله الا الله یک مثقال ذره اخلاص بوده باشد وی را از خداوند در
خواهم در حضرت که خدا تعالی فرمان دهد بدوزخ که زفره بر مدکه از هول
ان زفره همه پیغمبران و صدیقان بروی در افتند کویند الهی هیچ است
دیگر نخواهیم الا انکه ما را از شر اتش نکاه داری که حتی ابراهیم ع فرزند
خود اسمعیل را فراموش کند پس فرمان اید که ترازو بیاورند چنانچه
در کلام مجید میفرماید ونضع الموازین بالقسط لیوم القیمة
فلا تظلم نفس شیئا چون ترازو بیاورند جمله خلایق متعجب مانند
از بزرکی

از بزرکی که ترازو را باشد و ترازو دو کفه دارد یکی از نور و یکی از ظلمت
اکر هفت زمین و هرچه در روی است در یک کفه نهند در وی کنجد و درازی عمود کش
چندان باشد چه از مشرق تا بمغرب و از قائمه عرش در او کفه باشد روایت کند عبد الله
عباس از رسول ع فرمود که روز قیامت خلایق بر سه کروه باشند و کروهی با
ایشان حساب کنند و ثواب و عقاب ایشان را بود انها ادمیان و پریانند اکنون
یقین بباید دانست که اکر طاعت داری ثواب یابی و اکر کناه داری عقاب
هر انکسی که در روز قیامت از کناه سنکین بار باشد کس بفریاد وی نرسد

## فی صفت النار قال الله تعالی وان جهنم لموعدهم اجمعین

وقال النبی صلی الله علیه و اله اوقد علی النار الف سنة حتی احمرت
امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام روایت که رسول ع فرمود که خداوند دوزخ
را بیافرید و فرمان داد که سه هزار سال می افروختند تا سفید کشت و
سه هزار سال برافروختند تا سیاه کشت و چون شب تاریک شد و سه
هزار سال برافروختند تا سرخ شد ابن عباس روایت کند که رسول ع فرمود
که در دوزخ مارهاست چون کردن شتر و کژدمهاست که هر یک چون
شتری چون یکی را بزنند تا چهل سال درد کند و فریاد و ناله کند رسول
فرمود که حق سبحانه و تعالی دوزخ را بیافرید میکائیل نخندید است ابن مسعود
روایت کند که حضرت رسول ع فرمود که اتش دنیا جزئیست از هفتاد جزء
اتش دوزخ و هفتاد بار باتش سرد شسته شده است عبد الله عباس روایت

کند که رسول م فرمود که اهل دوزخ مالک را بانگ کنند وی جواب ایشان ندهد
تا چهل سال بعد از چهل سال جواب ایشان دهد گوید ای بدبختان شما تا ابد در
دوزخ خواهید بودن انگه از حق تع ندا اید که دعا و زاری کنید گویند ربنا
اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون یعنی الهی ما را ازینجا برون بر اگر
دیگر باره بر سر گناه رویم ظلم کرده باشیم جواب ایشان نیاید بمقدار دوباره روزگار
دنیا انگه جواب ایشان دهد که قال اخسؤا فیها ولا تکلمون چون این خطاب
بشنوند نا امید شوند و بانگ و نوحه زنند همچون خران پس با یکدیگر گویند
بیائید تا مدتی صبر کنیم شاید فرجی یابیم چنانکه رسول ص فرمود که الصبر
مفتاح الفرج هزار سال صبر کنند فایده ندهد گویند سواء علینا اجزعنا
ام صبرنا ما لنا من محیص اگر نالیم یا ننالیم ما رستگاری نخواهیم یافت
پس هزار سال بخدا عز و جل فریاد و زاری کنند تا خداوند باران فرستد
تا مگر گرما و تشنگی ایشان کمتر شود و چون هزار سال فریاد کنند حق تع فرمان
دهد تا ابر سفیدی پدید اید ایشان پندارند که برف خواهد بارید حق تع
فرمان دهد که کژدم ببارد و مار و هر ماری ام چون گردن شتری که هر کرا
بگزند تا مدت هزار سال از او درد نرود پس هزار سال دیگر گریه و زاری
کنند و از حق تع باران خواهند و ابر سیاهی پدید اید گویند باران خواهد
امد حق تع دیگر فرمان دهد تا کژدم بر ایشان ببارد و هر یک چون شتری
و هر روز عذاب ایشان زیاد شود و قال الله زدناهم فوق العذاب

بما کانوا

بما کانوا یفسدون پس هر کرا یقین درست بود بداند که برای جمله است
و در طاعت و عبادت جهد کند و بر محنت دنیا صبر کند و از معاصی دور
باشد لذتها و شهوتها از خود دور دارد که بهشت را برنج و مشقت توان
یافت که والله یعطی الجنة بالحنة لا بالنعمة و اگر دوزخ خواهی آسان توان
یافت تا هر کسی مرد کدام است و میلش بکجا است عکرمه گوید که دوزخ را هفت
در است و هر دری هفتاد هزار سرا ست از اتش و در هر سرای هفتاد هزار بیت
و در هر و زنی هفتاد هزار کژدم است از اتش و در هر کژدمی هفتاد هزار
کژدم است پر از زهر و در هر دری از دوزخ هفتاد زبانیه نشسته است و اتش
می افروزند انس مالک روایت کند که جبرئیل ع پیش رسول ص امد گونه وی
متغیر بود گفت تا اصل انکه در اموخت حق سبحانه و تع فرموده است که دمها در دوزخ
نهند و می دمد رسول م فرمود یا اخی جبرئیل از دوزخ مرا بگو جبرئیل گفت یا محمد
اگر از دوزخ سر موئی بدنیا بکشند اهل دنیا سوخته گردد و اگر یکی از آن
سلسلهای دوزخ که از برای عاصیان ساخته اند بر کوههای دنیا نهند
گداخته شود یا محمد گرمای عظیم است و قعر شی دور هیزم دوزخ اهن و سنگ
بود علفش ادمی بود و دوزخ را هفت در است و هر دری را قسمت کرده اند
از مردان و زنان و از دری تا دری هفتاد ساله راه است و دشمنان
خدا را بران در ا رند بتازیانه اتش و اغلال و سلاسل زنند ایشان را
رسول م فرمود یا اخی جبرئیل درین هفت طبقه دوزخ چه قوم باشند گفت

طبقه زیرین منافقان و کافران و فرعونیان و ظالمان و معاویه و ابو سفیان
باشد و نامش هاویه است و در طبقه دوم مشرکان باشند و نامش جحیم است
و در طبقه سیم صابیان باشند و نامش سقر است و در طبقه چهارم ابلیس لعین
و تابعانش و نامش لظی است و در طبقه پنجم جهودان باشند و نامش حطمه است
و در طبقه ششم ترسایان باشند و نامش سعیر است آنگاه جبرئیل خاموش شد
رسول صلعم فرمود که در طبقه هفتم کیانند گفت اهل کبایر باشند از امتان
تو که بی توبه بمیرند حضرت بیهوش شد چون بهوش آمد گفت یا اخی جبرئیل امتان
من در دوزخ روند پس رسول صلعم برخواست و در حجره رفت و سه روز با کسی نگفت
ابوبکر به در حجره رسول صلعم رفت و سلام کرد و کسی جواب نداد به در خانه فاطمه زهرا
علیها السلام رفتند که ای دختر رسول خدا برخیز و بیا که رسول روی از خلقان
گردانیده است و با کسی سخن نگوید فاطمه علیها السلام برخاست و بیامد تا
به در حجره رسول صلعم فرود آمد و گفت ای رسول خدا منم فاطمه دختر تو رسول در
باز کرد چون فاطمه در خانه رفت رسول را دید با چشم گریان و گونه تغیر کرده
و غم و اندوه بر آن حضرت کار کرده فاطمه چون دید زار زار بگریست و گفت
یا رسول الله مرا خبر ده که حال تو چیست فرمود یا فاطمه جبرئیل آمد و مرا صفت
دوزخ بگفت بالاترین طبقه دوزخ جای اهل کبایر امتان تو باشند
از غم و اندوه این چنین شده ام گفت یا رسول الله نپرسیدی که ایشان را
چگونه به دوزخ برند فرمود مردان را بر ریش کشند و زنان را بموی سر و ایشان
زار زار نالند

زار زار نالند تا به دوزخ روند مالک دوزخ گوید ای بدبختان شما چه قوم اید
نام رسول را فراموش کنند و گویند از آن قومیم که کتاب ایشان قرآن بود
و روزه ایشان ماه رمضان است مالک گوید که قرآن بحضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم فرود آمد چون نام محمد را بشنوند فریاد بر آورند و گویند
یا محمد یا رسول الله ما از امتان توایم پس مالک ایشان را بکنار دوزخ برد
ایشان نظر کنند به دوزخ عذابهای گوناگون ببینند گویند ای مالک یک
ساعت صبر کن و ما را دستوری ده تا ساعتی بر خود بگرییم پس دستوری
دهد چندان بگریند که آب در چشم ایشان نماند مالک گوید اگر این گریستن
شما در دنیا بودی دوزخ ماوای شما نبود و لیکن امروز هیچ سود ندارد پس
مالک آتش را گوید که ایشان را بگیر چون آتش زفره به جمله ایشان گویند
لا اله الا الله آتش ایشان را بگذارد و برود آتش مالک گوید که ایشان را
لا اله الا الله میگویند مالک گوید که حکم خدا است پس آتش ایشان را بگیرد در
قدر گناه کسی بود که تا قدمشان بگیرد و کسی بود که تا زانو و کسی بود که تا گردن
و هر کسی که سجود خدا را کرده باشد آتش روی او را نسوزاند پس ایشان را در آتش
بدارند که حکم حق در رسد پس چون خدای تعالی خواهد که بر ایشان رحمت کند
ندا آید که یا جبرئیل حال امتان محمد صلعم باز گو پس جبرئیل ع پیش رسول صلعم رود
و حضرت در خیمه نشسته باشد که از یک دانه در سفید و آن خیمه را چهار هزار
در باشد گوید یا رسول الله که بعضی امتان تو می آیم که در دوزخ گرفتار اند

وترا سلام میرسانند ومیگویند که یا محمد ما را طاقت دیگر باقی نمانده رسول ع
زار زار بگرید وبرخیزد وپیش عرش خدای رود وبسجود رود وحق سبحانه وتعالی
ثنا گوید که هیچ مخلوق نگفته باشد از خداوند ندا آید که سر بردار وحاجت
بخواه تا روا کنم گوید خداوندا گناه عاصیان امت مرا به بخشی ندا آید که ای ترا
بتو بخشیدم برو هر که یکبار بصدق بگوید لا اله الا الله ومحمد رسول الله
وعلی ولی الله گفته باشد از دوزخ بیرون آر رسول بیاید چون مالک
حضرت رسول را به بیند برپای خیزد وسلام کند رسول گوید یا مالک
سر طبقه بالاترین بردار اهل دوزخ را چون چشم بر آنحضرت افتند برخیزند
وسلام کنند وفریاد وزاری برارند وگویند یا رسول الله آتش ما را بسوخت
وجگر ما را پاره پاره کرد ما را وعده شفاعت کرده بفریاد ما رس چنانکه
شاعر گوید  جگر در تاب دل در موج خونست  اگر رحمی کنی وقتش کنونست
رسول ع ایشانرا از دوزخ بیرون آورد همچون زغال سیاه شده وایشانرا
می آورند تا در بهشت حق تعالی جوئی آفریده است که آنرا بحر الحیوان گویند
ایشانرا بفرماید تا غسل کنند بقدرت خدا تعالی سفید شوند وجوان
شوند وپاکیزه روی باشند وبر پیشانی ایشان نوشته باشد که هؤلاء
جهنم عتقاء الرحمن ایشان دوزخیانند که حق تعالی ایشانرا آزاد
کرده است وبهشتیان ایشانرا مسخره کنند وبر ایشان میخندند ایشان
بخدا بعجز وحال بنالند وگویند خداوندا ما را بهمان جا فرست که ما طاقت

سخره بهشت

سخره بهشت خداوندان نوشته از پیشانی ایشان بردارد وناپدید شود حکایت
آورده اند که عیسی ع بکوهی میگذشت آبی دید که از کوه بزیر میاید عیسی ع بدید آبست
که آن آب چشمه است بر بالای کوهی رفت دید که گرد چشمه مردان دید که سنگ بسینه‌های
خود میکوبند ومیگفتند یا حنان یا منان اجرنا من النار الهی ما را از آتش
دوزخ آزاد گردان وآن آب چشمه‌های ایشان بود عیسی ع پیش ایشان رفت وسلام
کرد پرسید که مقام شما اینست گفتند بلی گفت طعام شما از کجا است گفتند که
دوزخ در پیش داریم غم طعام نیست گفت از طعام میگریزید گفتند این سنگ می بینی
بقدرت خدا تعالی هر یک هفته شکافته شود وبیرون هر یک ناری از او بیرون
میاید وطعام ما اینست تا هفته دیگر باز همین نوع

## فی صفة الجنة

قال الله تعالی ان یدخل الذین امنوا وعملوا الصالحات جنات تجری
من تحتها الانهار خالدین فیها امیر المؤمنین ع روایت کند که رسول ع
فرمود که از جبرئیل ع پرسیدم که حق سبحانه وتعالی بهشت چگونه بنیاد کرده است گفت
خشتی از طلا وخشتی از نقره وملاطش از مشک است وخاکش از زعفران وریگش
از مروارید ویاقوت سرخ ودر بهشت زندگانی باشد بی مرگ وتن درستی باشد
بی بیماری وجوانی باشد بی پیری ونعمت باشد بی رنج ودر بهشت خواب نباشد
زیرا که خواب برادر مرگ است وحق سبحانه وتعالی درختی آفریده است که اگر مرغی صد سال
بپرد تا آخرش نتواند رسید ودر بهشت چیزها آفریده است که هیچ چشمی ندیده است
وهیچ گوشی نشنیده است وبخاطر احدی خطور نکرده وحق سبحانه وتعالی نور خود را

در بهشت بهشتیان بیایند همه بسجده در افتند پس ندا اید که سر بردارید که جایگاه
با داشت نیست و لیکن جای روح راحت است عکرمه گوید که در بهشت مردان و زنان
سی ساله باشند نیکو روی و هر یکی را هفتاد حله باشد و هر حله هر ساعت بهفتاد
رنگ و لون بر گردد چون در روی زن نگرند روی خویش را در روی زن ببینند
و بهشتیان را بول و غایط بود در خبر است که اگر زنی از اهل بهشت دستی
از بهشت بیرون ارد از مشرق تا بمغرب روشن گردد در خبر است که کمترین
کسی را از اهل بهشت هفت قصر باشد از زر و قصری از سیم و قصری از در و قصری
از یاقوت و قصری از نور که نور وی بر نور چشم غلبه کند و قصری دیگر کی نداند
که از چیست و در بهشت حور العین باشد که اگر اب دهن خود را در دریای تلخ
و شور اندازند شیرین شود و این همه کرامت بدان کس باشد که امر خدای
بجای اورده باشد و از مناهیات دور باشد نقل است که شیخ مالک
در دنیا ربر جماعت کارکنان بگذشت و ایشان مزد کار میستانند
او نیز دست فراز داشت که مزد من نیز بده خداوند کار گفت تو هیچ کار
نکرده که ترا چیزی بدهم گفت شما یکی که کار نکرده باشد چیزی نمید هید
گفت نه مالک بگریست و گفت ای مالک جهد کن که در دنیا چیزی بریکاران
نمیدهند فردا بهشت بدان خوبی چگونه بکسی دهند که او عمل خیر نکرده باشد
نقل است که ابراهیم ادهم روزی خواست که در حمام رود حمامی ویرا گفت
اول مزد حمام بده انگه جامه برکن ابراهیم علیه الرحمة با خود گفت که امروز

در دنیا

در دنیا نمیگذارند که در خانه دیوان روم فردای در بهشت که جای پیغمبران و صدیقانست
چگونه بگذارند در خبر است که رسول گفت که اگر قصری که در بهشت است ان
در دنیا بودی چشم خلایق از نور وی کور بودی و در ان قصر تختی بنهاده است ان
تخت مکلل بدر و یاقوت و ان تخت بلند باشد چون مؤمن خواهد که بر ان جای
بنشیند کوتاه شود و چون بر انجا نشیند بلند شود و غلامان و ولدان در پیش
او صف کشیده باشند و بخدمت ایستاده شریف ابو البرکات گفت
که هر انکس کی امید بهشت دارد بکرامت حق امید وار است پنج چیز بجای اورد
اول خود را از معصیت دور دارد قوله تعالی واما من خاف مقام ربه و
نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی دوم باید که در دنیا
راضی باشد بقدر حاجت چیزی بخواهد در خبر است که بهای بهشت ترک دنیا است
سیوم بر طاعت و عبادت حریص بودن و از هر کاری که رضای حق سبحانه و تعالی در
ان نیست بود پرهیز نماید چهارم دایم با اهل صلاح و خیر نشیند و
اهل صلاح را دوست دارد پنجم بدعا و تضرع دایما مشغول باشد و از خدا نعیم
بهشت خواهد که الهی مرا بهشت روزی گردان الهی همه را توفیق رفیق
گردان فیما ترجی من رحمة الله قال الله قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ابو درداء روایت کند
از رسول علیه السلام فرمود که خدای عز و جل میفرماید که ای بندهٔ من مؤمن چون عبادت

میکنی دشمن امید داری و شرک نیاوری ترا بیامرزم اگر گناه داری که
روی زمین از گناه تو پر شود آورده اند که آتش پرستی بر ابراهیم خلیل بگذشت
و از وی طعام خواست ابراهیم خلیل گفت اگر طعام دهم که مسلمان شوی
آتش پرست قبول نکرد و بگذشت و برفت حق سبحانه و تعالی وحی کرد که
یا ابراهیم هفتاد سال است که وی آتش پرستی میکند ما او را رزق و روزی
میدهیم امروز از تو طعام خواست با وی ندادی و از وی دریغ داشتی
یا ابراهیم هرگاه آتش پرست ایمان نیاوری و طعام نمیدهی ترا از در رحم
سخری بلیند ارم ابراهیم ع این عتاب شنید از عقب وی برفت و او را
باز گردانید و بخانه خود آورد و مهمانی کرد آتش پرست سبب چه بود که اول
مرا براندی و آخر بخواندی ابراهیم ع قصه با وی بگفت آتش پرست بگفت
خدای تو بدین کریمی است که بجهت دشمنی با دوست عتاب میکند گفت
یا ابراهیم اسلام بر من عرضه کن ابراهیم اسلام بر وی عرضه کرد و مسلمان
شد ابو سعید خدری روایت کند که رسول صلعم گفت کسی در بهشت
رود که در عمر خود هیچ طاعتی و خیری نکرده باشد گفتند چه گونه است
یا رسول الله فرمود جوانی بود که وی را وفات نزدیک رسید اهل خود را
گوید چون من بمیرم قالب مرا بسوزانید و خورد سائید نیم را در دریا
و نیم را در بیابان اندازید چون بمیرد چنان کنند که گفته بود خداوند
بحر و باد را فرمان دهد تا وی را جمع کنند و میگوید که از برای چه چیز
چنین

چون کردی گوید که یارب از ترس تو حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترا آمرزیدم و گناه
ترا عفو کردم حکایت آورده اند که عبدالله مبارک بغزا رفته بود و با کافری
جنگ میکرد وقت نماز درآمد عبدالله از کافر مهلت طلبید و نماز کرد و کافر
نیز از عبدالله مبارک مهلت خواست که مرا نیز نمازیست تا سجده آفتاب
کنم چون کافر بسجده آفتاب مشغول شد عبدالله تیغ برکشید تا کافر را
بکشد هاتفی آواز داد که اوفوا بالعهد کان مسئولا یعنی با عهد وفا
باش که ما از عهد تو خواهیم پرسید عبدالله دست باز داشت کافر به
جا ماند و از عبدالله حال پرسید عبدالله در جواب وی آنچه شده بود با وی گفت
کافر گفت من چندین سال خدای بدین کریمی را بگذاشته ام و بغیر مشغول
شده ام در ساعت ایمان آورد و مسلمان شد حکایت آورده اند که مردی
خمر خواره بود و با همنشینان خود نشسته بود و خمر میخورد چهار درهم بغلام
خویش داد تا نقل بخرد از بهر جلیسان غلام بدر مسجد عمار بگذشت و منصور
بر سر منبر بود و از بهر درویشی چیزی میخواست و میگفت هر که چهار درهم بوی دهد
وی را چهار دعا گویم غلام آن چهار درهم بوی داد منصور گفت بگو تا چه میخواهی
غلام گفت مرا خواجه ایست بزرگ و من غلام ویم دعا کن تا مرا آزاد کند و
بطاعت مشغول باشم منصور دعا کرد و گفت دویم چه میخواهی گفت آنکه
عوض این چهار درهم بمن دهد منصور دعا کرد و گفت سیم را چه میخواهی
گفت آنکه خواجه من توبه کند منصور دعا کرد و گفت چهارم را چه میخواهی

گفت انکه مرا و خواجه مرا خدا بیامرزد منصور گفت خدا جمله خلایق را بیامرزد
چون غلام نزد خواجه بیامد و گفت چهار درهم را بدادم و چهار حاجت خواستم
گفت اول چه حاجتی گفت انکه مرا خواجه من ازاد کند تا بطاعت مشغول شوم
خواجه گفت ترا ازاد کردم گفت دویم چه حاجتی گفت عوض چهار درهم را خدا
بمن دهد گفت از مال خود دادم و بتو بخشیدم گفت سیم چه حاجتی گفت توبه
تو بخواستم گفت توبه کردم که دگر نافرمانی نکنم گفت چهارم چه حاجتی گفت
انکه ترا و مرا و منصور و حمار و جمله خلایق را خدا بیامرزد گفت این در دست
من نیست چون شب در امد بخواب دید که هاتفی اواز داد که تو کردی انچه در دست
تو بود پنداری انچه که بر ما باشد نکنم ترا و منصور و حمار و غلام و مجلسیان را
بیامرزیدم جابر عبدالله روایت کند که رسول صلعم فرمود که جبرئیل مرا گفت که
خدا تعالی عزوجل را بنده هست که پانصد سال عمر داده هست و درین پانصد سال
خدا را عبادت میکند و بر سر کوهی مقام دارد که درازی انکوه سی فرسنگ
هست و در میان دریائی که از هر جانب چهارصد فرسنگ بحر هست خدای
عزوجل چشمه بدان کوه پدید کرده هست که این بنده در ان چشمه وضو کند
و یک درخت که هر روزی یک انار از ان درخت پدید اید قوت وی
از ان باشد و از خداوند درخواسته هست که جان وی را در سجود بستاند
و چون در سجود باشد تا روز قیامت و اعضاهای وی ریزد و بنویسد
انکه جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله در علم خدا تعالی چنین میدانم که چون روز قیامت

کودکی

ان بنده را بیاورد و از حق سبحانه و تعالی فرمان اید که با وی حساب کنید
بنعمتهائی که بوی داده ام چون وزن کنند نعمت روشنائی چشم برابر
طاعت پانصد سال بود دیگر نعمتهای بغیر اندازه بماند از خداوند ندا اید
که وی را ببرید از حق تعالی ندا اید که ای بنده من ترا از ناچیز پدید کردم و
پانصد سال عمر بتو دادم و شراب و طعام دادم و در میان اندریا بر سر کوه
مقام دادم و جان ترا فرمودم تا در سجود بودی قبض کردند این بکردار تو
بود یا برحمت من گوید الهی برحمت تو از حق تعالی ندا اید که برحمت من در
بهشت رو و بالله التوفیق في التوبة قال الله تعالی وتوبوا
الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون انس ابن مالک روایت
کند که رسول صلعم فرمود که گنهکار تائب هم چنان بود که انکس که بیگناه بود گفتند
یا رسول الله علامت توبه چه بود فرمود انکه بر گناه گذشته پشیمانی خورد
و باقی عمر جهد کند که بطاعت بسر برد در خبر هست که رسول صلعم فرمود که چون بنده
گنهکار توبه کند و بر انگناه پشیمانی خورد و ندامت برد و استغفار گوید
و وضو کند و دو رکعت نماز بگذارد و از حق تعالی امرزش خواهد خدای تعالی ورا
عفو کند بدلیل کلام مجید ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله
یجد الله توابا رحیما ابوامامه باهلی روایت کند که رسول صلعم فرمود
از حق تعالی فرشته دست راست را امر کرده هست بر فرشته دست چپ
چون بنده نیکی کند بنویسد و چون معصیت کند فرشته دست راست

کو بد جرکی شاید که استغفار کند واکر نکند بنویسد یکی را یکی عبد الله
عباس روایت کند که رسول ص فرمود که حق سبحانه وتعالی چون ادم را بیافرید
کفت یا رب تو ابلیس را بر من وفرزندان من مسلط کردی نتوانم اورا
از خود دور داشتن مکر بعنایت تو ندا اید که یا ادم هیچ فرزند ترا بدیه
نکردم الا که فرشته موکل کنم که ویرا از قرین بد نکه دارد کفت یا رب زیاده
خواهم فرمود بفرمایم حسنات را ده بار نویسند وسیئات را یکی بر یکی
کفت یا رب زیاده خواهم ندا اید که قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم حکایت اورده اند که در بنی اسرائیل پادشاهی
بود ودر ولایت وی عابدی بود بدیدن پادشاه امد پادشاه ویرا بخواند
واز وی درخواست که هم صحبت وی بود عابد کفت ای پادشاه نیکو میکوئی
ولیکن چه کوئی اکر تو روزی در خانه ایی ومرا بینی با کنیزک تو بازی کنم
با من چه کنی پادشاه در خشم شد وویرا دشنام داد وکفت ای فاسق ترا
زهره ان باشد که با من دلیری کنی کفت ای پادشاه مرا خدائی کریم
ورحیم اکر مرا در روزی هفتاد بار در کناهی بیند بر من خشم نکرد ومرا
از درکاه خود نراند وروزی از من باز نکردد پس چکونه درکاه چنین پادشاه را
کذارم وبدرکاه تو ایم که ناکرده کناه بر من خشم میکری اکر بر کناهی
به بینی چه کنی وبعضی حکما کفته اند که قبول توبه بر چهار چیز توان دانست

اول انکه

اول انکه زبان را از دروغ وفضولی وغیبت باز دارد دوم دشمنی وحسد
با هیچکس نکند سیم از رفیقان بد پرهیز کند وبا اهل خیر نشیند چهارم
بدل ندامت خورد بر کناه که کرده باشد وبزبان ودل استغفار کند
ودر طاعت کردن جهد کند ومرک را یاد اورد زهری روایت کند که
روزی ابن عباس پیش رسول ص امد وکفت یا رسول الله جوانی بدر مسجد ایستاده
است وزار زار میکرید ومرا از کریستن او دل بسوخت رسول ص جوان را
بخواند وکفت ای جوان چرا میکریی کفت یا رسول الله کناه عظیم کرده ام
واز ترس خدای تعالی میکریم رسول فرمود بخدا شرک اورده کفت نه فرمود
کسی را بناحق کشته کفت نه فرمود مترس که خدای تعالی کناه امت عفو
کند اکر چه بمقدار هفت اسمان وهفت زمین باشد جوان کفت یا رسول الله
من مرد کور شکافم هفت سال است که در مدینه کور شکافی میکنم دوش
دختری از انصاریان وفات یافت اورا با زینت تمام دفن کردند
چون شب در امد کور بشکافتم وان زینتها وکفن از وی باز کرفتم چون
از کور بر امدم ان دختر را دیدم که بر پای خاست وکفت اما تستحیی من الدیان
یوم الدین روز قیامت خداوند داد مظلومان از ظالمان بستاند
مرا برهنه بکذاشتی میان مردکان رسول چون این بشنید خشم کرفت
واز جای برخاست وبر قفای وی زد وکفت ای فاسق چرا اتش
بر خود زدی ویرا از پیش خود براند جوان نا امید کشت وروی به بیابان

نهاد و نا پدید گردید تا چهل شبانه روز تضرع و زاری میکرد پس سر بسوی
آسمان کرد و گفت الهی اگر توبه ام قبول کردی نیک والا از آتشی دوزخ
آتشی بفرست و مرا در دنیا بسوزان که من طاقت رسوائی و عذاب
آخرت ندارم در ساعت جبرئیل در پیش حضرت رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله
خداوند ترا سلام میرساند و میگوید که من خداوندم توبه آن جوان را قبول کردم
وی را طلب کن پس رسول صلعم کسی را فرستاد و آن جوان را بیاورد و در خدمت رسول صلعم
میبود و طاعت حق تعالی میکرد تا وفاتش رسید در خبر است که امتان که پیش
از ما بوده اند هر گناه که کردندی حلال بر ایشان حرام شدی یا بر در خانه
ایشان نوشته بودی که فلان ابن فلان گناه عظیم کرده است کار بر امت
محمد صلعم آسان کرده اند ابو البرکات گفت هر که عقل دارد بروزی صد بار
توبه کنند و بدرگاه حق باز گردد که توبه کردن از جمله واجبات است
حق تعالی میفرماید که توبوا الی الله جمیعا یا ایها المؤمنون لعلکم
تفلحون رسول فرمود که شما توبه کنید که من شبانه روزی صد بار
استغفار میکنم پس چون رسول صلعم چنین گوید که حق تعالی گناهان اولین و
آخرین او را آمرزیده است پس حال ما چگونه باشد البته باید توبه کردن
و باید که پیوسته زبان بذکر و استغفار مشغول بوَد تا نجات یابیم حکایت
در خبر است از سلمان که گفت در بنی اسرائیل زنی بود سخت زاهده
و با جمال زیبا روزی عابدی وی را بدید و بر وی عاشق شد زر چند
برداشت

برداشت و برخواست و پیش وی چنین خواست که با وی نزدیکی کند حق تعالی
ببرکات طاعت که عابد کرده بود روا نداشت که وی در گناه افتد ترسی
در دل وی انداخت و گفت ای زن زر را بتو حلال کردم مرا دستوری ده
تا بیرون روم زن گفت ای مسکین بسیار کسانی در آرزوی این حالتند
که تو امروز یافته این چیست که تو میگوئی عابد گفت من خدا را ترک نکنم
تا هوا را اختیار کنم هر چند زن الحاح کرد فایده نداد زن گفتا مرد ترا
چه نام است و بکجا میباشی گفت فلان نام است و در محله فلان جایگاه صومعه است
پس بیرون آمد و دستها را بر سر میزد و فریاد میکرد تا بدر صومعه خود رسید
خداوند ترسی و هیبتی در دل زن هم افکند گفت این مرد در عمر خود این یک
گناه خواست کردن و نکرد بدین صفت از خدای بترسید من چندین سالست
که بدین گناه مشغولم پس حال من چگونه خواهد بود در ساعت توبه کرد و خانه را از
منکرات پاک گردانید و برخواست و مال بسیار برگرفت و بطلب عابد رفت
چون بعابد رسید نقاب از روی خود برداشت تا عابد وی را بشناخت
و چون چشم بر جمال آن زن افتاد آنکه که میان ایشان رفته بود بیادش آمد
آهی بزد و بزمین افتاد و جان حق تسلیم کرد زن سخت اندوهگین شد
و بسیار بگریست بمرگ عابد زیرا که باراده آمده بود و در آن ولایت
پادشاهی بود کسی فرستاد و آن زن را بخواند تا وی را بزنی قبول کند زن گفت
اگر خواهی که من زن تو شوم تاج و تخت را ترک کن و برقع در پوش

دید که خدای مشغول شو و بر کناه کذشته پشیمانی خور اگر این طرق میش
گیری من زن تو شوم و اگرنه مرا با تو هیچ کاری نیست پادشاه را ترک
تاج و تخت کردن دشوار امد پس زن عابد دیگر طلب کرد و زن وی شد
واین زن مال چندان داشت که هیچ پادشاه نداشت هر دو با هم خوش
بودند خدایتعالی ایشانرا هفت پسر بداد همه پیغمبر شدند در بنی اسرائیل
انکه رسول صلعم این ایه برخواند وما توفیقی الا بالله علیه توکلت
والیه انیب حکایت اورده اند که در بنی اسرائیل عابدی بود یکانه
روزگار نام وی زادی بود روزی بر خواست و بکوه لبنان شد و نکاه کرد صحرایی
دید بس عظیم و در زیر انکوه ساعتی در اندیشه بود پس چه بودی اگر ازین کوه
ابی بزیر امدی که تا بنی اسرائیل معیشت خوشتر بودی که زرع و کشت بسیار
حاصل شدی هاتفی اواز داد که یا عبدی بنده که بجای اوردی اگر زن در زیری
خواهی کردن و مارا کار اموزی ما ترا از بهر طاعت فرستادیم نه از بهر
تصرف چون این ندا شنید دانست که خطا کرده روی در بیابان نهاد
و توبه و استغفار کرد و میکریست پس بدین رسید روز عید بود مردم
وی را نشناختند چون از نماز فارغ شدند طعام بیاوردند تا بخورند
مرادی نمیخورد و میکریست کفتند چرا نمیخوری و این کریستن تو از
چیست مرادی حال خود با ایشان بکفت ایشان بدان سخن استهزا
کردند پس کفتند این کناه را تقسیم و هر کسی نصیبی بر کیریم تا تو سبکبار
شوی

شوی و هر که مصلح بودی وی را تصدیق کردی و هر که منافق و نادان و فاسق
بودی بر قول مرادی بخندیدی پس حق تعالی ندا کرد بمرادی که ازین ده دور
شو که بدین ده عذاب خواهم فرستاد و هفت کس از مصلیان با مرادی بیرون
رفتند پس حق تعالی زلزله فرستاد انهمه خلق فرو رفتند خداوند ندا کرد که کناه
کوچک اندک را نبینند سزای وی در دنیا این است و در اخرت زیاده
از این است حکایت اورده اند که در میان قوم عالمی بود بغایت هنرمند
و دانا روزی کناه از وی صادر شد مردم عالم را استهزا کردند و زحمت
میدادند و وی را غیبت میکردند چون از حد کذشت حق تعالی ان شهر را بر کردانیدند
و این قصه را بر رسول بکفتند کفت بهتر که فرو شدند اصحاب کفتند
یا رسول اکر عالمی کناه کرده دیکران را چه کناه بود کفت این عالم نزد خداوند
بهتر و عزیزتر بود از ان قوم امیر المؤمنین ع کفت یا رسول اکر مرا این مسئله
بیان کنی رسول صلعم فرمود که شنیدم از جبرئیل ع که کفت شنیدم از اسرافیل
و اسرافیل کفت دیدم که بقلم بر لوح محفوظ می نوشت بفرمان خدایتعالی که عابد
دانا نزد خدا عزیزتر است از عابدی که همیشه نماز کند و روزه دارد
رسول ع فرمود که چون عابد عالم از زاهدان و عابدان که عبادت میکنند
بهتر است بباید دانست که خاص عالم از طاعت جاهلان و فاسقان بهتر است
هر که بدین سخن شک اورد شک بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل است و انکس
کافر است و جاهل قوم شیطان است و بالله العظیم انه فتوح

فی حق والدین قال الله تعالی فلا تقل لهما اف و لا
تنهرهما زید ارقم روایت کند که رسول صلعم فرمود هر کرا پدر و مادر از وی
خوشنود باشند امر حق بجای اورده باشد دری از بهشت بر قبر وی
کشاده شود انس ابن مالک روایت کند که رسول صلعم فرمود که هر که خواهد
که خدا عز و جل روزی بر وی فراخ کرداند و عمرش دراز کرداند با مادر
و پدر نیکوئی کند و با خویشان پیوندد معاویه اسلمی کفت از رسول صلعم
درخواستم که بغزا روم رسول صلعم فرمود مادر و پدر داری کفتم بلی کفت
برضای ایشان کوشش کن که بهشت در زیر قدم پدر و مادر است عبد الله
جابر روایت کند که از رسول صلعم شنیدم که حق تعالی میفرماید که ان اشکر
لی و لوالدیک یعنی شکر کن مرا که خداوندم و در رضای مادر و پدر جوی
تا ترا نکاه دارم و بر عمرت برکت کنم و نیز رسول صلعم فرمود که رحمت
خدا بران قوم نبارد که در میان ایشان عاق باشد هر چند طاعت
کند که در بهشت نرود و در خبر صحیح روایت شده است که هرگز واجب نکند
پیش مادر و پدر سخن کفتن مکر بدستوری و اجازت ایشان و در راه از ایشان
پیش نرود و چون سخن کوید بنرمی چون بندکان که پیش خداوندان
کویند رسول صلعم فرمود بزرک ترین کناه انستکه با مادر و پدر بد باشد
و پدر با ان مهربان نبود حکایت انس ابن مالک روایت
کند که بروزکار رسول صلعم جوانی بود نامش علقمه سخت پارسا و نیکو





و صالح بود پس بیمار شد و وفاتش نزدیک شد زنش کس فرستاد و رسول را
خبر کرد رسول صلعم ابو الموسی و بلال و عمار را پیش علقمه فرستاد تا ببینند
که حال او چکونه است چون پیش او رسیدند علقمه را دیدند که در حال مرگ
افتاده بود و شهادت بروی عرض کردند زبانش بکلمه نمیکردید بکی را فرستادند
و رسول را خبر کردند رسول صلعم دلتنگ شد پس کفت ببلال پیش مادر وی
رو و بکو رسول خدا صلعم ترا سلام میرساند و میکوید اکر توانی لحظه پیش من ای
و اکر نتوانی باش تا من بیایم بلال بیامد و پیغام بکذارد و مادر علقمه کفت
جان من فدای او باد و برخواست و بخدمت رسول صلعم امد و سلام کرد
و بنشست رسول صلعم فرمود ای مادر علقمه از تو چیزی میپرسم راست بکو کفت
حال علقمه چه دانی کفت یا رسول الله نیکو تر نماز بود کردی و صدقه دادی کفت
حال تو با او چکونه است کفت خدا از وی راضی مباد که من از وی راضی
نیستم کفت چرا از وی راضی نیستی کفت وی زن خویش را بر من مسلط
کرده بود و وی را از من کرامی تر میداشت انکه رسول صلعم کفت با صحاب
که هیزم بیاورید مادر علقمه کفت چه خواهی کرد کفت علقمه را در اتش
نهم عورت کفت فرزند مرا که میوه دل منست باتش خواهی سوزانید
رسول فرمود عذاب خدای هزار مرتبه زیاده تر است و این همه طاعت
ویرا سود نداشت و ماوای وی در دوزخ است مکر که تو از وی
راضی شوی کفت یا رسول الله تو بر من کواه باش که من از وی

راضی شدم هم در دنیا و هم در آخرت رسول ص فرمود یا بلال برو علقمه را
ببین که حال او چگونه است گفت چون بدر خانهٔ علقمه رسیدم
آواز علقمه را شنیدم که باواز فصیح میگفت لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله پس وفات یافت وی را دفن کردند تا بدانی که هر کی مادر
و پدر برنجانند طاعت وی قبول نیست و نیز رسول ص فرمود که هر که زیارت
گور پدر و مادر رود حق تع بفرماید تا حجی در اعمال وی نویسند و هم چنین
رسول ص فرمود مادر و پدر را ده حق است بر فرزند اول چون محتاج شوند
طعام بدهند دوم آنکه چون برهنه شوند ایشان را بپوشانند سیم
آنکه چون بخدمت محتاج شوند خدمت ایشان بکنند چهارم چون وی را
بخوانند بنرمی جواب ایشان بدهند پنجم چون کاری فرمایند که در آن
معصیتی نباشد فرمان برند ششم با ایشان سخن بنرمی گویند هفتم
ایشان را بنام پدر و مادر بخوانند هشتم در راه از پی ایشان روند
نهم بمادر و پدر آن خواهند که خود خواهند و هم چنین رسول ص فرمود
فرزند را بر پدر سه حق است اول آنکه نامش نیکو نهند دوم قرآنش
بیاموزند سیم چون بزرگ شود از برای وی زن بخواهند
در خبر است که مردی نزد امیر المؤمنین آمد پسری با وی همراه بود گفت
یا امیر المؤمنین این پسر با من عاق است حضرت امیر المؤمنین فرمود
ای پسر از خدا تع بترس که حق مادر و پدر بر تو عظیم است

اگر حق

اگر حق تو بجای آورده باشند پسر گفت یا امیر المؤمنین حق من بر ایشان
چیست فرمود اول آنکه پدر تو مادر تو را از جای اصیل خواسته باشد
که صلاحیت در آن خانه بوده باشد دوم آنکه کتاب خدا عز و جل بتو
آموزنده باشند سیم آنکه نام نیکو نهاده باشند مادرم سیاه است بچهار
درم خریده و نام من جعل نهاده و کتاب خدای بمن نیاموخته است
امیر المؤمنین ع نگاه کرد بر پدر وی و فرمود ای مرد برخیز که تو با وی عاقی
و حق وی را ضایع کردی

فی صلة الارحام قال الله تع

واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام در خبر است که
اعرابی پیش رسول ص آمد و گفت یا رسول الله مرا وصیت کن بچیزی که بدان
بهشت بمن نزدیک شود و دوزخ از من دور رسول فرمود که خدا را
به یگانگی پرست و بوی شرک میاور و نماز کن و روزه دار
و زکوة ده و با خویشان بپیوند که بهشت تربت حکیمان لطیفه‌اند
که سه چیز علامت بهشت است و رسول ص فرمود که قضا را هیچ چیز نتوان
رد کردن الا بدعای صالحان و عمر را هیچ چیز نتوان زیاد کردن
الا بهم پیوستن حکایت یحیی ابن سلیم روایت کند از خراسان
مجاور کعبه بود و مردی با امانت و دیانت بود مردمان امانتها
پیش وی نهادندی روزی مردی بیامد و هزار دینار با امانت
پیش وی نهاد و برفت چون باز گشت آمد وفات یافته بود پیش

پیش زن و فرزندان وی رفت و امانت طلبید ایشان گفتند ما نداینم
و با ما هیچ نگفت پس مرد برخواست و پیش درویشان مکه رفت و این حال
باز گفت ایشان گفتند وی مرد صالح بود و امید چنانست که
وی از اهل بهشت باشد چون سه یکی از شب گذشت بچاه زمزم رو
و بانگ کن که یا فلان امانت من کجا نهاده است پس سه شب بچاه
زمزم رفت و بانگ میکرد کس جواب نداد پس دیگر پیش درویشان مکه
رفت و حال باز گفت ایشان گفتند آه مگر از اهل دوزخ بوده است گفتند
برخیز و بشام رو آنجا بیابانیست در آن بیابان چاهیست بر سر آنجاه
رو و امانت خود بخواه و صاحب امانت چون سه یکی از شب بگذشت
آنجا رفت و وضو ساخت و دو رکعت نماز بگذارد و بانگ کرد جواب
باز داد پس گفت من صاحب امانتم ولیکن تو مرد صالح بودی و پارسا چرا بدینجا
گرفتار شدی جواب داد بدانکه مرا در خراسان خویشان و اقارب بودند
و من از ایشان بریدم چون وفات یافتم خداوند مرا بجای ایشان عقاب
کرد و بر من خشم گرفت و مرا در عقوبت گرفتار کرد اما بدانکه مال تو بدانجا
نهاده ام برو برگیر و برای من بخویشان تا از اقارب من رضا حاصل کنند پس
صاحب امانت برفت و امانت خود برداشت و احوال باز گفت بخراسان
فرستادند و خویشان از وی راضی شدند خداوند وی را از دوزخ
برهانید و آزاد کرد تا بدانی که هر کسی که از خویشان خود ببرد خدای



عز و جل بر وی خشم گیرد انس ابن مالک روایت کند که چون روز قیامت
سه کس در سایه عرش خدای باشد اول انکه با رحم بپیوندد دوم زنیکه
شوهرش بمیرد و او بر سر فرزندان خود بنشیند و ایشانرا بزرگ کند
سیم انکه کسی که انچه خورد از مسکینان دریغ ندارد
فی حق الجار قال الله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا
وبالوالدین احسانا وبذی القربی والیتامی والمساکین
والجار ذی القربی عبدالله عباس روایت کند که رسول ص فرمود که روز
قیامت حق تعالی بهفت کس نظر رحمت نکند و ایشانرا بدوزخ فرستد
اول انکه عمل قوم لوط کند دوم انکه بدست خود منی از خود جدا کند سیم
انکه با زن خود عمل قوم لوط کند چهارم انکه با دختر زن جماع کند پنجم
کسیکه با همسایه جماع کند ششم انکه همسایه را برنجاند هفتم انکه مهمانرا
عزیز و مکرم ندارد و از شیخ البصری رحمه الله روایت کند که رسول ص فرمود که
حق همسایه انستکه اگر قرض خواهد بدهد و چون ویرا بخواند اجابت کند
و چون بیمار شود به پرسش وی رود و چون مدد خواهد مددش دهد
و چون بمیرد بجنازهٔ وی حاضر شود و چون خرمی باشد مبارکباد
تهنیت کند و چون جای رود خانه و مال اورا محافظت کند
و هرچه خورد اورا نصیبی دهد ابو هریره روایت کند که رسول ص فرمود
که جبرئیل مرا وصیت کرد و قناعت کن تا شاکرتر از همه شاکران

بهتر خواهد و مرد ما زان بهتر که تو او را پسندی تا خدای عز و جل از تو راضی باشد
و چنین روایت کنند که رسول صلعم فرمود که خدای تعالی همسایه را بر سه قسم کرده است
یکی را سه حق است دیگری را دو و دیگری را یکی او را که سه حق است خویشی و همسایه
و مسلمانی و اگر او را دو حق است مسلمانی و همسایه و اگر او را یک حق است
همسایه است خواه مسلمان و خواه جهود از برای همسایه که او را یک حق است
و فرمود که هر که بمیرد و همسایه صالح باشد و از وی راضی باشد حق تعالی وی را بیامرزد

فی حق من اتبع الجنازة قال الله تعالی من عمل صالحا
فلنفسه و من اساء فعلیها عبد الله عباس روایت کند که رسول صلعم
فرمود که هر که بر جنازه نماز کند وی را قیراط مزد باشد و هر که بایستد
و برا دفن کند وی را مزدی باشد که کوچکترین وی چندان باشد که کوه احد
انس ابن مالک روایت کند که رسول صلعم فرمود هر که بجنازه حاضر شود حق تعالی
بفرماید تا سیصد هزار سیئه از نامه او محو کنند امیر المؤمنین علی ع روایت
کند که رسول صلعم فرمود که هر که مسلمان را بشوید و بر کفن بپیچد از گناه چنان
پاک شود که مثل جامه شسته شما جابر روایت کند که رسول صلعم فرمود
هر که مرده را بشوید و برکفن بپیچد حق تعالی او را در بهشت کوشکی بدهد
و حلهای بهشت در پوشانند و هر که قبری بکند حق تعالی او را ثواب
عظیم کرامت کند و حسنه بسیار در دیوان اعمال وی نویسند
حسن بصری رحمه الله گفت که هر که خواهد که دل وی روشن شود

احوال

احوال بیماران پرسد و بجنازه حاضر شود و دست بر سر یتیمان مالد
و بزیارت گورستان رود و چون چنین کند حق تعالی دل وی را رحیم گرداند

فی شرب الخمر قال الله تعالی انما الخمر و المیسر و الانصاب
و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
ابن عباس روایت کند که رسول صلعم فرمود که هر که خمر چندانی خورد که عقل وی
زایل شود ایمان از تن و جان وی چنان بیرون رود که کسی جامه
از تن خود بیرون کند و اگر بی توبه بمیرد نا امید از رحمت خدا و از
شفاعت رسول شود و هرگز بوی بهشت نشنود و بشام او نرسد
در خبر است که روز قیامت حق تعالی شراب خماره را شربتی دهد از زقوم
که چون بلب او رسد همه اعضای او از هم فرو ریزد و ندا آید که در درکات
دوزخ افکنید تا کژدمان و ماران از یک سوی وی میخورند از یک سوی دیگر
و حق تعالی هفتاد پوست از آتش بر وی در پوشانند و در هر پوستی هفتاد
کژدم باشد هر یکی چون شتری و وی را میخورند و پاره پاره میکنند و هر یکی را
هفتاد سلسله از آتش بر گردن نهند و هفتاد غل بس بدین صورت
ایشان را عذاب کنند و ایشان فریاد کنند بنالند گاو و خر رسول صلعم فرمود
که حق تعالی از خمر خواره نماز و روزه و زکوة و حج و غزا و صدقه و همه طاعت
قبول نکند و هم چنین رسول صلعم فرمود که روز قیامت خمر خواره را آورند روی
سیاه باشد و چشمش ازرق و زبانش در سینه افتاده باشد و هر که وی را ببیند

بتر شد از هیبت وی رسول ص فرمود که بر خمر خواره سلام مکنید و چون بیمار
شود به پرسش وی مروید و چون بمیرد بروی نماز مکنید و اورا در قبرستان
مسلمانان منهید و نیز رسول ص فرمود که اگر خمر خواره را در چاه اندازند و آن چاه را
پر از خاک کنند و بر سر آن چاه علف بروید و هر چهار پائی آن علف را بخورد
گوشت آن بر مسلمانان حرام است و رسول ص فرمود در شب معراج قومی را دیدم
که لبهای ایشان از زقوم آویخته بود و میخوردند و از لبهاشان زرداب میچکید
که اگر بوی آن زرداب بمشام خلق اولین و آخرین برسد همه بمیرند از قوم
در قدحها میکردند و در گلوی ایشان میریختند گفتم یا اخی جبرئیل اینها چه
قوماند گفت اینها خمر خوارگان امت تواند رسول ص فرمود بپرهیزید از خمر
که سر همه گناهان است حکایت در خبر است که مردی بود صالح روزی
بمسجد میرفت زنی بود نابکار وی را بحیله در خانه خود برد و در خانه را ببست
کودکی آنجا خفته بود زن خمر بیاورد و گفت این خمر بخور و یا این کودک را بکش
و یا با من زنا کن و اگر یکی از این کار نکنی من ترا بکشم با خود گفت اگر زنا
کنم گناه بزرگ باشد و اگر کودک را بکشم خون بناحق کرده باشم اکنون خمر بخورم
تا از دست این زن باز رهم و توبه کنم قدحی خمر باز خورد تا سه دفعه که مست
شد دست بزن دراز کرد زن خود را رد کرد و گفت این کودک را تا نکشی من
با تو یکی نشوم پس کودک را هم کشت و با زن جمع شد تا بدانی که خمر خوردن سر گناهان
است ابو حمزه روایت کند که رسول ص فرمود که در خمر شش کس ملعون خدا گرفتار

شوند

شوند اول خمر خورنده دوم فشارنده سیم آنکه از بهر وی فشارند
چهارم ساقی پنجم آورنده ششم آنکه بهای خمر بستاند عبدالله
عباس روایت کند که رسول ص فرمود که هر که لقمه طعام بخمر خواره دهد حق تعالی
ماری در جهنم بر آن مسلط کند بقدر گردن شتری تا وی را عذاب کند
و هر که حاجت خمر خواره بر آورد همچنان بود که مؤمنی را کشته باشد
و هر که قرض بخمر خواره دهد چنان بود که در خرابی اسلام سعی کرده باشد و هر که
هم نشین شارب الخمر بود روز قیامت کور بود آنکه رسول فرمود که بخمر خواره
زن مدهید و چون بیمار شود به پرسش وی مروید و نیز رسول فرمود
که هر چه کرده باشند و کنند و خورند که از آن مستی خیزد حرام است چون
خرما و مویز و خردل و گندم و جو و برنج و مانند این هر چه باعث مستی شود
و هم چنین از رسول روایت است که هر که را خمر در شکم بود هفت روز طاعت
از او نپذیرند و اگر در آن [illegible] بمیرد کافر مرده باشد و از شفاعت رسول ص
محروم باشد ~~ابو [illegible] ص فرمود که چون~~ حکایت آورده که در روزگار رسول
زنی بود با پسر خود بنشست و خمر خورد و گفت ای پسر هر گه که من با پدرت
خمر خوردیم با یکدیگر جمع شدیم اکنون بیا تا من و تو بهم جمع شویم پس پسر با مادر
جمع شد مادرش حامله شد و دختری بزاد بزرگ شد و بزنی به
پسر خود داد و هر دو با یکدیگر می بودند پس از ایشان پسری بوجود آمد و بزرگ
شد و بمدینه آمد خلق مدینه بتعجب ماندند و بنظاره میآمدند چون بنعره

ويرا ديد فرمود اين دجالست چون دنيا باخر رسد خلقى بسيار بدست ١
اين غدار بهلاكت افتند انكه رسول ص بروى لعن كرد عمر عليه اللعنة والعذاب
برخواست وشمشير بركرد وى بزد شمشير كار نكرد رسول ص فرمود ويرا
مزن كه حق تعالى عمر اورا دراز كرده است وقيامت برسر اين برپا خواهد شد
پس رسول ص دعا كرد كه خداوندا شر اين ملعون را باز دار تا انروز كه وعده
كرده خداوند ملائكه جبرئيل را بفرستاد تا ويرا بركرفت ودر اصفهان برد
در چاه انداخت في الغيبة قال الله تعالى يا ايها
الذين امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا
تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا ابن عباس روايت كند كه رسول ص
فرمود كه غيبت ان باشد كه هرچه كويند دراو باشد وليكن اكر كويند
ونباشد بهتان باشد عبدالله عباس روايت كه رسول ص فرمود كه
الغيبة اشد من الزنا درخبرست كه زنى پيش حضرت رسول ص امد و
ان زن بغايت كوتاه بود چون بيرون رفت عايشه كفت اين زن عجب
كوتاه است رسول فرمود يا عايشه غيبت كردى كفت انچه دراو بود كفتم كفت
غيبت اين بود اكر دراز او چنانچه عايشه بيرون امد واز او حلال خواست
ابو سعيد خدرى روايت كند كه رسول كفت در شب معراج ديدم قومى را
كه كوشت از پهلوى ايشان ميبريدند ودر دهان ايشان ميكذاشتند
كفتم يا اخى جبرئيل اين چه قومند كفت انان كه غيبت برادر مسلمانان

كرده اند

كرده اند انس مالك روايت كند كه رسول ص فرمود كه چهار چيز وضورا باطل
ميكند وعمل را هباء منثورا كرداند اول غيبت كردن دوم دروغ
كفتن سيم سخن چينى كردن چهارم بنا محرم نظر كردن كعب الاخبار
كفت كه در كتابهاى پيغمبران امده بود خواندم كه هركس كه غيبت كند وتوبه
كند پس رود تر از همه كس به بهشت رود وهركس بى توبه بميرد پيشتر از همه
بدوزخ رود ونيز رسول ص فرمود كه در دنيا غيبت برادر مسلمان را
كند من از وى راضى نيستم وشفاعت من بوى نرسد
قال الله تعالى هماز مشاء بنميم مناع للخير معتد اثيم رسول ص فرمود
كه بدترين امت من انهااند كه سخن چينى كنند ودشمنى افكنند درميان
دوستان حكايت ابو عبدالله قريشى كفت كه مردى پيش امير المومنين
امد وكفت از مقصد فرسنك راه امده ام تا از تو هفت مسئله پرسم
جناب امير فرمودند بپرس كفت چه چيز مرا كه از اسمان سنكين تر چيست
واز زمين فراخ تر چيست واز دريا توانكر تر چيست واز سنك سخت تر چيست
واز زمهرير سرد تر چيست واز يتيم ضعيف تر چيست واز اتش
كرم تر چيست امير المومنين ع فرمود كه هريك كلمه را ابجد وبخار بيا مرتم
مرد دست در جيب كرد وبيرون اورد حضرت بركرفت وفرمود
از هفت اسمان سنكين تر بهتان است واز زمين فراخ تر عدل السلطان
واز دريا توانكر تر دل قانع است واز سنك سخت تر دل كافر است

وار آتش گرم تر حرص است و از زمهریر سرد تر جفا است و از نسیم ضعیف تر
سخن چینی است امیرالمؤمنین ع فرمود زر برگیر که من ترا می آزمودم که بطلب علم
صادق باشی آن مرد زر برگرفت و برفت رسول ص فرمود که چند گروه در بهشت
نروند اول شارب الخمر و پادشاه ظالم و حاکم که زنا کند و کسیکه سخن چینی
باشد و صاحب شهر و قاطع رحم و کسیکه بخدا سوگند خورد که چنین کنم و نکند
کعب الاحبار گفت که در بنی اسرائیل قحطی پدید آمد و باران نمی آمد پس موسی ع
گفت خداوندا بنده گان تو آنند تو رحمت نکنی که کند ندا آمد که یا موسی
بدان سبب دعای تو مستجاب نیست که در میان شما سخن چینی هست آنکه
موسی گفت الهی کیست تا او را بیرون کنم از خداوند ندا آمد که من شما را
منع میکنم از سخن چینی کردن موسی ع همه را توبه داد حق تعالی باران فرستاد حکایت
جابر بن سلیم رحمه الله روایت کند که مردی غلامی میفروخت و سخن چینی نموا
بجزو و صاحب نفر و خلق آن مضایقه میکرد که این غلام من سخن چین است
مشتری گفت باکی نیست من حیله بسازم که از سخن چینی باز ایستد القصه
مرد غلام را بخرید چون چند روز شد غلام زن خواجه را گفت که خواجه ترا
دوست نمیدارد چون خواجه بخوابد کارد بردار و هفت عدد موی از ریش
خواجه ببر بیار تا من افسون کنم تا خواجه ترا دوست دارد چون شب شد
خواجه در خانه آمد و غلام در پیش خواجه رفت و گفت ای خواجه این زن ترا
دوست نمیدارد و کسی دیگر را دوست میدارد امشب عزم آن دارد که ترا
بکشد

بکشد اگر خواهی که بیازمائی که من راست میگویم یا نه در خانه بخواب و خواب
بر خویشتن افکن و از زیر چشم احتیاط کن تا زن چه خواهد کرد و خواجه چنان
کرد زن دانست که خواجه خفته است برخاست و کارد برگرفت تا موی
از محاسن شوهر ببرد مرد پنداشت که حلق او را خواهد برید مرد برخاست
و زن را بکشت و مردمان خبر شدند بیامدند و خویشان زن مرد را
بکشتند و از هر طرف مردمان جمع آمده و یکدیگر را میکشتند چندین کشته شد
از بهر سخن چینی آن غلام رسول ص فرمود که سخن چینی در بهشت نرود نعوذ بالله
من شر الشیطان

فی الحسد قال الله تعالی قل اعوذ برب الفلق الخ

عبدالله روایت کند که رسول گفت که سه چیز اصل گناهانست از این هر سه
بپرهیزید اول تکبر است که تکبر بداشت ابلیس را که آدم ع سجده نکند لاجرم
بلعنت رسید دوم حرص است که آدم ع از حرص گندم خورد و او را از بهشت
بیرون کردند سیم حسد است که از حسد پسر آدم ع قابیل هابیل را کشت و هم
چنین روایت است که رسول ص فرمود که شش گروه را بیحساب بدوزخ برند
پادشاه و حاکم ظالم و کسانیکه تعصب ورزند از بهر ناموس دنیا و
کسانیکه از بهر مال و جاه حسد برند و بعضی حکما چنین گویند که هرگز
حسود را راحت نبود و بخیل را وفا و بزرگان دین گفته اند که دعای
چهار کس مستجاب نشود اول حرام خواره دوم غیبت کنند سیم حسود چهارم
خیانت کر رسول ص فرمود این چهار نفر طاعت ایشان قبول نیست

فی التکبر قال الله تع ان الذین یستکبرون عن عبادتی

سیدخلون جهنم داخرین وقال رسول الله صلعم لا یدخل الجنة من فی قلبه

مثقال ذرة من خردل من الکبر عبدالله عباس روایت کند که رسول صلعم فرمود

که در بهشت نرود هرکه مثقال ذره کبر در دل او باشد و خدای تعالی روز قیامت با سه

کس سخن نگوید و نظر بدایشان نکند در خبر است که کسی بیشتر از همه کس به بهشت

روند اول شهیدان و کسیکه بندگی خدای تع کرده باشد و درویشی که قانع باشد

بانچه خدای تع بوی داده است و بدان شکر کند و شکایت نکند و هم چنین سه کس

بیشتر از همه کس بدوزخ روند اول پادشاه و حاکمی که بیدادگر باشد و مالداری

که زکواة ندهد و کسیکه تکبر کند در خبر است که در روزگار رسول صلعم مردی بود غایت

متکبر روزی جمعی درویشان بوی سلام کردند از غایت تکبر جواب سلام باز نداد

حق تع غضب کرد او را و بزمین فرو برد و هم چنین فرو میرود تا روز قیامت ابراهیم

شیبانی گفت شرف و بزرگی در تواضع و خوش خلقی است و عزت در تقوی

و پرهیزکاری است و توانگری است در قناعت است

فی کظیم

الغیظ قال الله تع والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین

ابوسعید خدری روایت کند که رسول صلعم فرمود که خشم پاره از آتش است هر کرا

از شما خشم بگیرد اگر ایستاده باشید بنشینید و اگر نشسته باشید بر پهلوی

بخوابید تا از خشم ساکن شوید و تا توانید خشم فرو خورید که روز قیامت

منادی ندا کند که کجا یند انها که خشم فرو خوردند برخیزید تا شما را اجر دهم

ایشان

ایشان برخیزند ندا اید که ایشان را به بهشت برید و از حسن بصری رحمه الله

پرسیدند که جوانمردی چه باشد گفت تواضع کردن در حال دولت و عفو

کردن در حالة قدرت در خبر است که امام جعفر صادق ع کنیزکی داشت

روزی کاسه طعام پیش وی برد فرو ریخت امام ع خشم گرفت خواست

که ویرا برنجاند کنیزک گفت یا مولا با من بقول خدای تع کار کن که میفرماید

والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس امام جعفر صادق ع گفت تو را

عفو کردم و خشم فرو خوردم کنیزک گفت والله یحب المحسنین امام ع

فرمود تو را ازاد کردم برضای خدای تع و بزرگان گفته اند که یک ساعت

حلم هفتاد بلا و افت را بگرداند و خدای تع حلیمان را دوست دارد حکایت

اورده اند که ابلیس علیه اللعنه پیش موسی ع امد و گفت یا موسی تو برگزیده

خدائی و من افریده خدایم از بهر من بخدای تع دعا کنی تا توبه کنم موسی ع

شاد شد و وضو ساخت و چند رکعت نماز گذارد و دعا کرد و گفت

الهی ابلیس توبه میکند توبه او را قبول کن ندا امد که ای موسی دعای تو مستجاب

کردم تو ابلیس را بگو تا برود و قبر ادم را سجده کند تا توبه او را قبول کنم

موسی ع ابلیس را گفت ابلیس گفت ای موسی ادم زنده بود من ویرا سجده

نکردم اکنون مرده است چگونه سجده کنم ولیکن یا موسی از بهر من دعا کردی

اکنون مکافات تو سه وصیت میکنم اول انکه هرگز خشم مگیر که چون تو

خشم گیری من در سر تو روم و خشم تو را زیاده کنم تا تو را بهلاکت افکنم دوم

چون در خاطر تو اید که خبری بکسی تعویق مکن که اگر تعویق کنی در میان تو
دیو هفتاد حجاب در اورم تا تو را از آن خبر باز دارم و نیز با همه زنان
بیگانه بخلوت منشین که من سلیمانم باشم و شما را در گناه افکنم لقمان
حکیم پسر خود را گفت که چند کس را در چند جایگاه توان شناخت اوّل
حلیم را بوقت خشم و شجاع را بوقت جنگ و دوست را بوقت حاجت
فی قلة الکلام انس ابن مالک روایت کند که رسول ؐ
فرمود که هر که زبانرا نگاه دارد حق تعالی او را از همه بلاها و فتنها نگاه دارد
ابو سعید خدری روایت کند که رسول ؐ فرمود یا اصحاب شما را وصیت
میکنم بسه چیز که خیر دنیا و آخرت در آنست اول ترسیدن از خدای تعالی
که از همه کردارها بهتر است و طلب علم و قرآن کنید که شما را نوری باشد در
زمین و آسمان و زبان را نگاه دارید که نیکوترین طاعت است مگر که بخیر
و خوبی سخن گویید اوزاعی علیه الرحمه میگوید که علامت مؤمن آنست که
سخن اندک گوید و بدلیل و برهان گوید در خبر است که لقمان حکیم پیش داود ؑ
معرفت و علم و حکمت میاموخت داود علیه السلام زره میساخت لقمان
ندانست که زره بچه کار می اید خاموش بود و از داود ؑ نپرسید گفت
بروزگار بدانم چون مدتی بر امد داود ؑ زره را پرداخت و در پوشید
و گفت نیکو زره است و نیکو آلت حرب است لقمانرا معلوم شد که زره بچه کار
می اید پس دانست در خاموشی است و خلق اندک باشند که خاموشی کنند بنشنید

بعض

بعضی حکماء گفته اند که در خاموشی هفت هزار خیر است و از این جمله در هفت کلمه است
اوّل خاموشی کذیدن عبادتیست که هیچ رنجی و محنتی بوی نرسد دوم
زینتی است که خلل نپذیرد سیم همه کس از او هراسان باشد چهارم حوری است
که او را نگاه دارد پنجم توانگریست بی منت خلق ششم راحت کرام الکاتبین
است هفتم عیب خود را پوشیده دارد حکایت آورده اند که بروزگار سلیمان
پیغمبر ؑ مردی هزار دستانرا بگرفت و در قفسی کرد و نگاه داشت و آواز دادی
هزار دستانی دیگر نزد وی آمد و گفت ای بیچاره در چه کاری و باواز خود
گرفتاری و اگر خواهی که از این قفس آزاد شوی یکساله آواز مکن تا برهی
آنگاه هزار دستان آواز نکرد خداوندان هزار دستان نزد سلیمان ؑ
رفت و هزار دستانرا با خود برد گفت یا رسول الله یکسال است که این هزار
دستان آواز نکرده است و حفظ وی میکنم و آواز نمیدهد سلیمان ؑ
گفت چرا آواز نمیدهی که از آواز تو مردم را راحت است گفت یا رسول الله مرا
دوستی وصیت کرده که نجات تو بخاموشیست سلیمان ؑ گفت ای مرد او را رها
کن تا برود برضای خدای تعالی آن مرد او را گذاشت در خبر است که رسول ؐ
معاذ جبل را به یمن فرستاد تا اهل یمن را موعظه کند گفت یا رسول الله مرا
وصیت کن رسول ؐ اشارت بزبان کرد یعنی زبانرا نگاه کن که کسیکه زبانرا
نگاه دارد عزیز و گرامی باشد بود فی فضایل الفقراء قال الله
للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا

بحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف در خبر است که رسول صلعم فرمود درویشان
بپانصد سال پیشتر از توانگران به بهشت روند سلیمان روایت کند که هر چیزی را
کلیدی است و کلید بهشت دوستی درویشان است امیر المؤمنین علی روایت
کند که رسول صلعم فرمود که با درویشان بسیار نیکی کنید که ایشان خداوندان
دولت اند که روز قیامت حق تعالی ندا کند که ای درویشان آنکس که با شما
احسان کرده اند دست ایشان را بگیرید و با خود به بهشت برید در خبر است
که رسول صلعم فرمود که چون درویشی یکدرم بصدقه دهد و توانگری که صد هزار درم
دهد ثواب صدقه درویشان زیاده باشد شقیق زاهد گفت که درویشی سه
خصلت دارد راحت و فراغت و سبک حساب روز قیامت و توانگر سه خصلت
دارد زحمت و مشغولی و بسیار حساب فی الصبر قال الله تعالی انما
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب در خبر است که رسول گفت هر که در زحمتی
و بلائی که حق تعالی بوی دهد صبر کند بهشت و برا است عبد الله عباس روایت کند
که رسول صلعم فرمود که صبر نیمه ایمان است در خبر است که ابن مسعود رضی الله روایت
کند که در ابتدای اسلام رسول صلعم در سایه کعبه مبارکه نماز میکرد و ابو جهل علیه اللعنة
با قریش شتری کشته بودند ابو جهل روی بسوی قوم کرد و گفت کیست در میان شما
که این شکنبه را برگیرد و ببرد و برگردن محمد مصطفی صلعم نهد یکی برخاست
و آن شکنبه را برگرفت و بجانب رسول صلعم رفت و چون جناب رسول بسجود رفت
در میان کتف رسول نهاد و ناگه رفت فاطمه علیها السلام را خبر کرد فاطمه رضی الله عنها
بیامد

و بیامد آن را از میان کتف مبارک رسول بیفکند اخر چون رسول صلعم از نماز
فارغ شد گفت الهی این نزا را همی نما که رغا نکنند عبد الله عباس روایت
کند دیگر روز آن مرد را که شکنبه بر کتف مبارک رسول نهاده بود دیدم افتاده
بلعنت خدای پیوست در خبر است که رسول فرمود که روز قیامت حق سبحانه و تعالی
چهار کس را بچهار چیز عقوبت کند اول توانگران و حاکمان را گویند الهی ما را
مال بسیار دادی و بمال ما را مشغول کردی و از طاعت تو باز ماندیم ندا آید
که سلیمان بهر مال و مملکت و حکم از شما زیاده تر داشت و از طاعت ما باز
نماندی دیگر حجت کنند بر بندگان گویند الهی ما را خریده بودند و از خدمت
ایشان بطاعت تو باز ماندیم ندا آید که یوسف پیغمبر علیه السلام را خریده بودند
چرا از طاعت ما باز نماندی دیگر حجت کند اهل بلا و بیماران گویند الهی ما را
ببلا گرفتار کردی از طاعت تو باز ماندیم ندا آید که بلای ایوب از بلای
شما زیاده بود یک ساعت از طاعت باز نه ایستاد و دیگر حجت کنند درویشان
گویند الهی ما را درویشی دادی و دستتنگی ما را از طاعت تو باز داشت
ندا آید که عیسی علیه السلام از شما درویشتر بود و یک لحظه از طاعت ما و فرمان ما باز نماند
پس یقین بباید دانست که روز قیامت هیچکس را عذر نبود و در دنیا رضای
حق تعالی بکار آید در خبر است که بر لوح محفوظ این نوشته که منم الخدایم که غیر
از من خدائی نیست و محمد مصطفی صلعم رسول منست و امیر المؤمنین ولی منست
هر که بقضای من راضی نشود و بنعمت من شکر نکند و ببلای من صبر نکند

بجز از من خدای دیگر طلب کند من از وی بیزارم واگر صبر کند عطاهای
خود را بوی کرامت کنم که البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاوصیاء
ثم بالاولیاء فی الصبر علی المصیبة قال الله تعالی وبشر
الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه
راجعون رسول ص فرمود که مال و فرزند پیش ما امانتند چون حق تعالی بدهد
شکر باید کرد و چون بازستاند صبر باید کرد واگر صبر کند ثواب عظیم
یابد واگر بی صبری کند و ناسپاس هیچ فایده نبخشد واز ثواب
محروم شود انس ابن مالک روایت کند که مردی بود و ویرا پسری بود
هر وقت که پیش رسول ص آمدی آن پسر را همراه خود بحضرت رسول ص آوردی
چند روز شد که نیامد رسول احوال پرسید عرض کردند یا رسول الله
پسر وی وفات یافته حضرت رسول و اصحاب بپرسش وی رفتند و ورا
بدیدند که سخت اندوهگین شده رسول ص فرمود رشت باد ترا این
مصیبت که چون روز قیامت باشد ویرا گویند که به بهشت رو گوید
بی مادر و پدر به بهشت نروم پس خدای تعالی فرمان دهد که مادر و پدر ویرا به بهشت
فرستند چون مرد این سخن بشنید شاد شد حکایت آورده اند
که سلیمان پیغمبر را فرزندی از دنیا برفت سخت اندوهگین شد حق تعالی دو
فرشته فرستاد بصورت آدمی یکی دعوی میکرد و میگفت یا رسول الله
من زمینی کشته بودم این مرد بزیان آورد گفت ای مرد چرا زرع وی

بزبان

بزیان آوردی گفت یا رسول الله من گاو ده میرفتم بزرعی رسیدم وی
درمیان راه را کشته بود واز هیچ سوی دیگر راه نبود الا که درمیان
کشته بایست رفت سلیمان ع گفت لاجرم چون زرع درمیان
راه بکاری کشته تو بزیان خواهد آمد فرشتگان گفتند یا رسول الله
هر که راه آخرت و تو فرزند براه آخرت گذشت بزیان رفتن چرا اندوه
گین شدی سلیمان ع را معلوم شد که ایشان به بیدار کردن وی آمده اند
اندوه را از خود دور کرد و بر حکم حق تعالی راضی شد در خبر است که هر که مصیبت
زده را بپرسد او همچنان مزد باشد که صاحب مصیبت را باشد حکایت
کعب الاحبار روایت کند که در بنی اسرائیل مردی بود سخت مصلح و فقیه
و توراة خوان و زنی داشت بغایت مصلحه و دو پسر داشت روزی قاضی
بدار القضا رفته بود و درمیان سرای ایشان چاهی بود و هر دو کودک
درمیان سرا بازی میکردند یکی در چاه افتاد و دست برادر دیگر زد او را
نیز در چاه فرو برد و هر دو بمردند مادر چون چنین دید صبر نمود تا هر دو را
مرده از چاه بیرون آوردند و در اندرون خانه خوابانیدند و اهل سرا را
فرمود تا هیچکس فریاد نکنند و خود نیز خاطر جمع کرد و قاضی عادت چنان
بودی که از دار القضا بیامدی و با آن کودکان چیزی خوردی و آن
کودکان را چنان دوست میداشت که اگر ایشان غایب بودندی هیچ چیز
نخوردی تا ایشان بیامدندی و با ایشان چیز خوردی امروز بیامد

وطلب ایشان نکرد مادر کفت این علت چه بود زود ودر خانه خفته اند
رحمت ایشان نتواند داد پدر ندیدن ایشان را طاقت نداشت برخاست
ودر خانه رفت وایشان را بیرون اورد مادر چون ایشان را بدید بیهوش
شد وبیهوش شد چون بهوش باز امد قاضی از زن احوال پرسید
زن تمامت احوال کفت قاضی شکر خدایتعالی بجای اورد وکفت ای زن
خدایتعالی از تو راضی باد که چون تو بدین حال صبر کردی وناسپاسی نکردی
حق تعالی پسران را باز داد

في فضيلة المسواك قال الله تعالى

لقد کان لکم اسوة حسنة امیر المومنین ع روایت کند که رسول ع فرمود
که مسواک کردن پاکیزکی دهان است ورضای خدایتعالی در انست ونیز
رسول ع فرمود که دو رکعت نماز با مسواک فاضلتر است از هفتاد رکعت
نماز بی مسواک ونیز رسول ع فرمود که پنج چیز از پاکیزکیست اول سبیل
کرفتن دوم ناخن چیدن سیوم موی بغل ستردن وکندن چهارم
موی بینی سر ستردن پنجم مسواک کردن ابن عباس روایت کند که رسول
فرمود که مسواک کردن هشت فضیلت دارد اول پاکیزکی دهان دوم
رضای حق تعالی سیوم شادی فرشتکان چهارم روشنائی چشم پنجم سفیدی
دندان ششم سختی دندان هفتم بلغم را ببرد هشتم دراز کردن
کند در خبر است که رسول ع فرمود که سه چیز بر همه مسلمانان واجبست
اول غسل کردن روز ادینه دوم مسواک کردن سیوم بوی خوش نکاه
داشتن

داشتن ونیز رسول ع فرمود که هرکه روز ادینه ناخن بکیرد از همه رنج
ایمن کردد عبدالله عباس روایت کند که ده چیز سنت ابراهیم ع است
اول موی سبیل کرفتن ودر وضو مضمضه کردن واستنشاق کردن
وموی بغل کندن وموی ظهار را تراشیدن واستنجا کردن وسرمه
در چشم کشیدن ومسواک کردن این طریق پیغمبران وصالحان وعالمان
صلوات الله علیهم اجمعین است

في فضيلة الاذان

ولا قامة قال الله تعالى ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل
صالحا وقال انني من المسلمين در خبر است که مردی پیش رسول ع امد وکفت
یا رسول الله مرا چیزی بکاری که بجا اورم که بسبب ان به بهشت روم رسول ع
فرمود برو تو موذنی کن کفت ای نتوانم چکنم فرمود برو امامت کن کفت اکر
نتوانم چکنم فرمود صف اولین نکه دار که بهشت تراست ابو امامه
روایت کند که رسول فرمود که چون موذن بانک نماز کوید بر جای بلند
تر رود چندانکه اذان موذن رود هرچه خدایتعالی افریده است از چرنده
وپرنده وجمادات که اواز موذن بشنوند روز قیامت از بهر وی
امرزش خواهند در خبر است که رسول ع فرمود که هرکه هفت سال موذنی
کند حق سبحانه وتعالی هفت طبقه دوزخ بروی حرام کرداند ابن مسعود روایت
کند که رسول ع فرمود که روز قیامت اول کسی را که حله پوشانند
بعد از پیغمبران وشهیدان بلال باشد پس موذن باید که با صلاح باشد

اللهم صل علی محمد و آل
محمد

ومؤذنی از برای رضای خدا تعالی کند جابر روایت کند که رسول الله
فرمود که چون مؤذن بانگ نماز گوید شیطان سی فرسنگ
راه از آنجا بگریزد جابر روایت کند که رسول صلعم فرمود هر جائی که در
میان اذان و اقامه نماز از خدا تعالی بخواهند اجابت شود و مؤذن
باید که با صلاح و شرایط بانگ نماز گوید و باید که او را ده خصلت باشد
اول وقت اذان شناسد دوم در اذان نماز تاخیر نکند و منفعت نخواهد
سیم ثواب از خدا تعالی خواهد و بر خلق منت ننهد چهارم امر معروف کند و نهی
منکر پنجم اگر حاضر نباشد کسی دیگر اذان گوید ششم مسجد را پاکیزه نگاه دارد
هفتم بانگ نماز درست گوید هشتم انتظار امام چندان برد که بر مردم دشوار
نبود نهم چون مهمان بمسجد آید او را خدمت کند دهم در میان اذان نماز
و اقامه طول ندهد ابو سعید رحمه الله روایت کند که رسول صلعم فرمود
که من ضامنم پنج کس را که بهشت روند اول زنیکه صالحه باشد و مؤذنی که
برضای خدا اذان گوید و فرزندیکه مطیع پدر و مادر باشد حکایت
آورده اند که زبیده خاتون زن هارون الرشید بود روزی نشسته
بود و بعشرت مشغول بود ناگاه آواز مؤذن بلند شد زبیده خاتون گفت
خاموش باشید که منادی حق ندا میکند همه خاموش شدند تا مؤذن
بانگ نماز آخر کرد چون زبیده خاتون از دنیا برفت وی را در خواب
دیدند تاج کرامت بر سر نهاده و در بهشت می خرامید گفتند از کجا بدین درجه

رسیدی

۱۳۷۷

الحمد لله الذي
رب العالمين والعاقبة
للمتقين والنار للكافرين والجنة
والصلوة والسلام على اشرف الانبياء
والمرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين
ولعنة الله على اعدائهم وظالميهم
ومبغضيهم وغاصبي حقوقهم
ومنكري فضائلهم من الآن
ابد الآبدين الى يوم الدين

واقامه طول ندهد ابو سعید رحمة الله روایت کند که رسول الله
که می نمایم هیچ کس که به بهشت رود اول زنیکه صالحه باشد و مؤمنی که
برضای خدا اذان گوید و فرزندیکه مطیع پدر و مادر باشد حکایت
آورده اند که زبیده خاتون زن هارون الرشید بود روزی نشسته
بود و بعشرت مشغول بود ناگاه آواز مؤذن بلند شد زبیده خاتون گفت
خاموش باشید که منادی حق ندا میکند همه خاموش شدند تا مؤذن
بانگ نماز آخر کرد چون زبیده خاتون از دنیا برفت وی را در خواب
دیدند تاج کرامت بر سر نهاده و در بهشت میخرامید گفتند از کجا یافتی این درجه

رسیدی

روزی سر قبر جوانی

روزی ... ناله جان بسوز

برسیدم ... بن عبد مناف

بن هاشم ابن

محمد ابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن

قصی ابن مدرک ابن کلاب ابن الیاس ابن

بن غالب ابن

ابن مره ابن لوی ابن غالب ابن ادبار ابن

فهر ابن مالک ابن نضر ابن نضار ابن قیدار ابن

اددن ادین ... ابن اصوح ابن نوح

ابن ... ابن نارخ ابن

[illegible]

[illegible]

[illegible]